

بیان نموده با «ارتشاه هم مرزست». کروب در آلمان، شنیتر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان - نمونه‌هایی از این نگاهها هستند که با بانکهای عظیم و دولت ارتباط محکمی دارند و هنگام عقد قرارداد وام «دادیده گرفتن» آنها آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام پروسیه، ضمن قرار داد بازرگانی مورخه ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۰۵ این کشور را «تحت فشار قرار داده و تا سال ۱۹۱۷ گذشته‌های معینی برای خود تحصیل نمود؛ در قرار داد بازرگانی مورخه ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز همین معامله را کرد. جنگ امریکی اتریش یا صربستان که با يك فاصله ۷ ماهه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت تا اندازه‌ای نتیجه رقابت اتریش و فرانسه در مورد فروش ساز و برگ جنگی به صربستان بود. پل دشمنی در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان اظهار داشت که نگاههای فرانسه طی سالهای ۱۹۰۸ - ۱۹۱۱ بمبلغ ۴۵ میلیون فرانک مهمات جنگی به صربستان تحویل دادند.

در گزارش کنسول اتریش - هنگری در سائو پائولو (برزیل) ذکر شده است: «قسمت اعظم ساختمان راه آهنهای برزیل با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی و بریتانیایی و آلمانی انجام میگیرد؛ این کشورها در معاملات مالی مربوط به ساختمان راهها شرط میکنند مصالح ساختمانی راه آهن از آنها خریداری شود».

بدین طریق میتوان گفت سرمایه مالی دام خود را بتمام معنی کلمه در سراسر کشورهای جهان می گستراند. در این مورد بانکهاییکه در مستعمرات تأسیس میشوند و شعب آنها، نقش بزرگی را ایفا مینمایند. امپریالیستهای آلمان به کشورهای مستعمراتی «کهنسالی» که خود را بویژه از این لحاظ با «اخرار موفقیت» خاصی تأمین کرده‌اند با غبطه میگردند: انگلستان در سال ۱۹۰۴ دارای ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲۲۷۹ شعبه بود (در سال ۱۹۱۰: ۷۲ با ۵۴۴۹ شعبه)؛ فرانسه - ۲۰ با ۱۳۶ شعبه؛ هلند - ۱۶ با ۶۸ ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ با ۷۰ شعبه*. سرمایه‌داران امریکائی نیز بنوبه خود به سرمایه‌داران انگلیسی و امریکائی رشک می برند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت میکردند: «در امریکای جنوبی ۵ بانک آلمانی دارای چهل شعبه و ۵ بانک انگلیسی دارای ۷۰ شعبه است... انگلستان و آلمان در ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اوروگوئه تقریباً ۴ بیلیون (میلیارد) دلار سرمایه بکار انداخته‌اند و در نتیجه از ۴۶ درصد تمام بازرگانی این سه کشور استفاده میکنند»^۳.

کشورهای صادر کننده سرمایه، جهان را، بمعنای مجازی کلمه، بین خود تقسیم کردند ولی سرمایه مالی بمعنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است.

* Riesser، کتاب نامبرده، ص - ۳۷۵، چاپ چهارم و Diouritch ص - ۲۸۳.

③ The Annals of the American Academy of Political and Social Science vol. LIX, May 1915, p. 301 (سالنامه‌های فرهنگ-ان علوم سیاسی و اجتماعی امریکا، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵، مترجم) در صفحه ۳۳۱ همین جلد ما میخوانیم که Paish (پیش) آماردان مشهور در آخرین شماره مجله مالی "Statist" مبلغ سرمایه‌ای را که توسط انگلستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند صادر شده است به ۴۰ میلیارد دلار، یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک، تخمین زده است.

میزان عظیم صدور سرمایه در این کشور با مستعمرات عظیمی که در باره اهمیت آن برای امپریالیسم، بعداً هم صحبت خواهیم کرد، ارتباط محکمتری دارد. در فرانسه وضع بر منوال دیگرست. اینجا سرمایه خارجی بطور عمده در اروپا و مقسم بر همه در روسیه (دست کم ده میلیارد فرانک) بکار انداخته شده. ضمناً این سرمایه بطور عمده عبارتست از سرمایه استعراضی و وامهای دولتی، نه سرمایه ایکه در نگاههای صنعتی بکار رفته باشد. امپریالیسم فرانسه را بر خلاف امپریالیسم مستعمراتی انگلستان میتوان امپریالیسم تنزیل بگیر نامید. در آلمان نوع سومی مشاهده میشود: مستعمرات آن وسیع نیست و سرمایه‌ای را که در خارجه بکار انداخته بین اروپا و امریکا بطور کاملاً موزونی تقسیم شده است.

صدور سرمایه بکشورهای دیگر در تکامل سرمایه‌داری آنها تأثیر بخشیده و بی بر سرعت این تکامل مینماید. بدینجهت اگر این عمل صدور سرمایه تا اندازه‌ای در کشورهای صادر کننده مختصر وقفه‌ای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روز افزون سرمایه‌داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل مینماید.

برای کشورهای صادر کننده سرمایه امکان تحصیل «منافع معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران سرمایه مالی و انحصارها را مشخص میسازد - تقریباً همیشه وجود دارد. مثلاً به بنیید مجله «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ در این باره چه مینویسد: «از چندی پیش در بازار بین المللی سرمایه‌ها کمندی مخصوصی باری میشود که وصف آن برارنده خامه آریستوفان است. یکسلسله از کشورهای بیگانه از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین آشکارا یا پنهانی از بازارهای بزرگ پول، مطالبه وام مینمایند و گاهی در این موضوع بی اندازه اصرار و ابرام میورزند. بازارهای پول اکنون وضع چندانی درخشانی ندارند و دوره‌های سیاسی هم نشاط آور نیست. ولی هیچیک از بازارهای پولی جرئت نمیکنند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا میترسد همسایه بر او سبقت جوید و با دادن وام موافقت نماید و بدین طریق خدمت معینی را در ازاء خدمت انجام شده برای خود تأمین کند. در يك چنین معاملات بین المللی تقریباً همیشه چیزی نصیب وام دهنده میشود؛ از قبیل در یافت گذشت در قرار داد بازرگانی، تحصیل اجازه برای احداث پایگاههای زغال، ساختمان بنس، در یافت امتیازات بر مداخل و سفارشات تهیه توب»*.

سرمایه مالی دوران انحصارها را بوجود آورده است، و انحصارها در همه جا اصول انحصاری را با خود همراه دارند: استفاده از «ارتباطها» برای انجام يك معامله سودمند جایگزین رقابت در بازار آزاد میشود. متداولتر از همه اینستکه هنگام دادن وام شرط میکنند قسمت معینی از آن بمصرف خرید محصولات ببرد که در کشور اعتبار دهنده تولید میشود، بویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی بیست سال اخیر (۱۸۹۰ - ۱۹۱۰) بکرات باین وسیله دست زده است. صدور سرمایه بخارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه میگردد. معاملات بین نگاههای بسیار بزرگ در اینمورد طوربست که همانطور که شیلدر** بطور «ملایمی»

* "Die Bank" 1913, 2, 1024

** Schilder اثر نامبرده، ص - ۳۶۶، ۳۵۰، ۳۷۱.

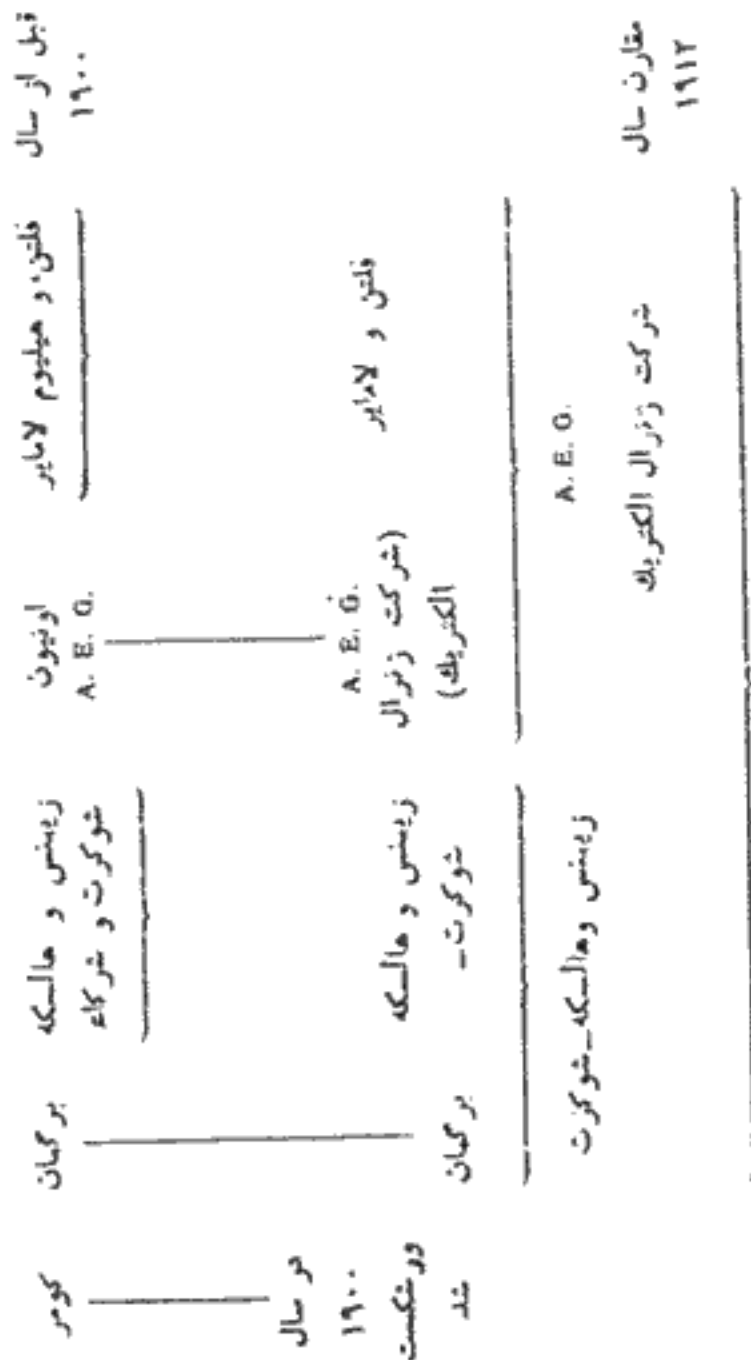
۵. تقسیم جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران

اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران، کارتلها، سندیکاها و ترست‌ها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم میکنند و تولید کشور معین را بطور کم یا بیش کامل بتضاحب خود در می آورند، ولی در دوران سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوطست. سرمایه‌داری مدتهاست که بازاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است. و بمیزانی که صدور سرمایه افزایش مییافت و روابط خارجی و مستعمراتی و «منطقه نفوذ» بزرگترین اتحادیه‌های انحصار بانواع اقسام توسعه میپذیرفته بهمان نسبت هم «طبیعتاً» کار به سازش جهانی بین آنها و تشکیل کارتلهای جهانی کشیده می شد. این مرحله نویسی از تمرکز جهانی سرمایه و تولید است که بطور غیر قابل مقایسه‌ای از مرحله پیشین بالاتراست. حال به بینیم این مافوق انحصار چگونه بوجود می آید.

صنعت الکتریک - برای کامیابیهای نوین تکنیک و برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم از همه بیشتر جنبه مشخصه دارد. این صنعت در دو کشور از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری نوین یعنی ایالات متحده و آلمان از همه جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ بویژه در رشد تمرکز در این رشته تأثیر شدید داشت. بانکها که تا این موقع دیگر بعدگانی با صنایع جوش خورده بودند در دوران این بحران به منتهی حرجه موجب تسریع نابودی بنگاههای نسبتاً کوچک و بلع آنها بتوسط بنگاههای بزرگ گردیده و آنها تشدید نمودند. ایدلس مینویسد: «بانکها دست کمک خود را درست از سر آن بنگاههایی بر می داشتند که بیش از همه باین کمک نیازمند بودند و بدینطریق ابتدا موجب اعتلای سر سام آور و سپس ورشکستگی قطعی آن شرکتها، گردیدند که بعد کافی با بانکها ارتباط محکم نداشتند». در نتیجه پس از سال ۱۹۰۰ عمل تمرکز گامهای عظیمی به پیش بر داشت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت الکتریک هشت یا هفت گروه وجود داشته، ضمناً هر يك از این گروهها از چندین شرکت تشکیل مشد (مجموع آنها ۲۸ بود) و در پشت هر يك از آنها ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بود. مقارن سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۲ تمام این گروهها در ۲ یا يك گروه متحد شدند. اینك چگونگی این جریان:

* ایدلس - کتاب نامبرده، ص ۲۲۲.

گروه‌های موجود در صنعت الکتریک:



(دکتور اسپون، هم پیوسته از سال ۱۹۰۸)

شرکت مشهور A.E.G. (شرکت زرنال الکتریک) که بدین طریق بوجود آمده بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت (مطابق سیستم «اشترالاه») سیادت دارد و مبلغ کل سرمایه تحت اختیار وی تقریباً بیک میلیارد و نیم میرسد. تنها تعداد نمایندگیهای مستقیم آن در خارجه به ۳۴ میرسد که در بیش از ده کشور دائرنند و ۱۲ تای از آنها شرکتهای سهامی هستند. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴ سرمایه‌هائیکه در آلمونق بتوسط صنعت الکتریک آلمان در خارجه بکار انداخته شده بود ۲۳۳ میلیون مارک را تشکیل میداد که ۶۲ میلیون آن در روسیه بکار انداخته شده بود. حاجتی بتذکر نیست که «شرکت زرنال الکتریک» بنگاه «مرکب» عظیمی است که محصولات کاملاً گوناگونی را از سیم و عایق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید میکند. تنها تعداد شرکتهای تولید مصنوعات آن به ۱۶ میرسد. ولی تمرکز در اروپا در عین حال یکی از اجزاء متشکله پروسه تمرکز در امریکا بود. این جریان بدین طریق انجام گرفت: (رجوع شود به صفحه ۵۹۸، مترجم).

بدین طریق دو «دولت» الکتریک بوجود آمد: هاینینگ در مقاله خود تحت عنوان «راه ترست الکتریک» می نویسد: «شرکتهای الکتریک دیگری که بکلی مستقل از این دو باشند در روی زمین یافت نمیشوند. بیکره‌های زیرین میتواند میزان گردش کالا و عظمت بنگاههای هر دو «ترست» را تا اندازه‌ای، که البته بهیچوجه کامل نیست، تصویر نماید:

در واقع منحصر بفرد است و سرمایه‌ای بالغ بر چند میلیارد در اختیار دارد و در تمام اطراف و اکناف جهان از خود دارای «شعب»، نمایندگی‌ها، دائرة اطلاعات و ارتباط و غیره است تا چه اندازه دشوار می‌باشد. ولی بدیهیست تقسیم جهان بین دو ترست نیرومند، مسئله تجدید تقسیم آنرا در صورتیکه تناسب قوا بعلت ناموزونی تکامل یا جنگ و ورشکستگی و غیره دچار تغییر گردد، از بین نمی‌برد.

صنعت نفت نمونه آموزنده‌ای از تلاش برای یکجنین تجدید تقسیم یا مبارزه در راه تجدید تقسیم را بدست میدهد.

ایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت: «بازار جهانی نفت هنوز هم بین دو گروه عالی بزرگ تقسیم شده است: «ترست نفت» رکفلر (Standard Oil C-y) در امریکا و کارفرمایان نفت روس-روس-باکو و روتشیلد و نوبل. هر دو گروه با یکدیگر ارتباط محکمی دارند، ولی اکنون چند سالت موقیعت انحصاری آنها از طرف ۵ دشمن مورد تهدید قرار گرفته است: ۱) تحلیل رفتن منابع نفت امریکا؛ ۲) بنگاه رقابت کننده مانتاشف در باکو؛ ۳) منابع نفت در اطریش و ۴) در رومانی؛ ۵) منابع نفت در ماوراء انیانوس، بخصوص در مستعمرات هلند (غنی‌ترین بنگاههای متعلق به سامونل و شل که همچنین با سرمایه انگلیسی مربوطند). سه رشته بنگاه اخیر با بانکهای بزرگ آلمان که بزرگترین بانکها یعنی «بانک آلمان» در رأس آنانست مربوطند. این بانکها مستقلاً و طبق نقشه صنعت نفت را مثلاً در رومانی ترقی داده‌اند تا «برای خود» نقطه اتکائی داشته باشند. میزان سرمایه خارجی را در صنعت نفت رومانی در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۸۵ میلیون فرانک میدانستند که ۷۴ میلیون آن را سرمایه آلمانی تشکیل میداد.»

مبارزه‌ای آغاز گشت که در مطبوعات اقتصادی به مبارزه در راه «تقسیم جهان» موسومست. از یکسو «ترست نفت» رکفلر که میخواست هر چه هست بچنگ خود آورد، در خود هلند يك شرکت دختره تأسیس کرد و منابع نفتی را در هند هلند خریداری نمود. تا بدینطریق بردشمن عده خود یعنی ترست هلند و انگلیس بنام «شل» ضربه وارد نماید. از سوی دیگر «بانک آلمان» و دیگر بانکهای برلن میکوشیدند از رومانی «بخاطر منافع خودشان» دفاع نموده و آنرا با روسیه بر ضد رکفلر متحد سازند. رکفلر سرمایه اش بطور غیر قابل مقایسه‌ای هنگیبت تر بود و سازمانی عالی برای حمل و نقل و رساندن نفت به مصرف کنندگان در اختیار داشت. مبارزه میبایستی به شکست کامل «بانک آلمان» تمام شود و در سال ۱۹۰۷ همینطور هم شد. برای «بانک آلمان» یکی از این دو راه باقی میماند: یا از «منافع نفتی» خود دست بکشد و منحل میباید یا خسارت شود و یا تن به اطاعت دهد. راه اخیر انتخاب و قراردادی با «ترست نفت» بسته شد که برای «بانک آلمان» بسی زیانبخش بود. بموجب این قرارداد «بانک آلمان» موظف میشد «به هیچ گونه اقدامی بزیان منافع امریکائی دست نزنند» ولی ضمناً پیش بینی شده

گردش ۷۴ (به میلیون مارک)	تعداد کارمندان	سود خالص (به میلیون مارک)	امریکا: کمپانی ژنرال الکتریک (G. E. C.)
۲۵۲	۲۸۰۰۰	۳۵۰۴	۱۹۰۷
۲۹۸	۲۳۰۰۰	۴۵۰۶	۱۹۱۰
۲۱۶	۳۰۷۰۰	۱۴۰۵	۱۹۰۷
۳۶۲	۶۰۸۰۰	۲۱۰۷	۱۹۱۱

کمپانی ژنرال الکتریک (General Electric C')

امریکا

کمپانی توب-ون-هاو-تون
تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا
تاسیس میکند

کمپانی ادیسون تجارتخانه‌ای مخصوص اروپا به نام
«کمپانی فرانسوی ادیسون» تاسیس مینماید که
اختراعات را هر اختیار تجارتخانه آلمانی میگذارد.

آلمان

ماونیون کمپانی الکتریک

شرکت ژنرال الکتریک (A. E. O.)

«شرکت ژنرال الکتریک» (A. E. O.)

در سال ۱۹۰۷ بین ترست امریکائی و آلمانی قراردادی در باره تقسیم جهان منعقد میشود. رقابت از بین میرود. «کمپانی ژنرال الکتریک» (G.E.C) ایالات متحده و کانادا را «در یافت مینماید»؛ آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و کشورهای بالکان به شرکت ژنرال الکتریک «(A.E.G.)» میرسد. قراردادهای مخصوصی هم - البته سری - منعقد میگردد که مربوطست به «شرکتهای دختره» که در رشته‌های جدید صنعت و نیز در کشورهای «تازه‌ای» که هنوز رسماً تقسیم نشده‌اند - نفوذ کرده‌اند. قرار مبادله اختراعات و تجربیات نیز گذاشته شد.*

بخودی خود واضح است که رقابت با این ترست جهانی که

* ایدلس، ص - ۱۹۳.

** Diouritch ص ۲۴۵.

* Riesser, مقاله نامبرده: Dioritsch نگارش نامبرده ص-۲۳۹.

Kurt Heintz مقاله نامبرده.

تمام همشان مصروف براین بوده است که بحساب دولت صنایع خصوصی را که بسرحد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند*.

این‌ها اقتصاددانان بورژوازی آلماند که بناچار دست بیک چنین اعترافات گرانبهایی زده‌اند، ما در اینجا برای العین می بینیم چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی در دوران سرمایه مای در هم می آمیزند و یکی میشوند و چگونه هر دو اینها در حقیقت امر فقط حلقه‌های جداگانه مبارزه‌ای امپریالیستی هستند که بین بزرگترین انحصارها برای تقسیم جهان جریان دارد.

در کشتی رانی بازرگانی هم رشد عظیم تمرکز کار را به تقسیم جهان منجر نموده است. در آلمان شو شرکت که از بزرگترین شرکتها هستند از دیگران متمایز شده اند: «هامبورگ - امریکا» و «لویوید آلمان شمالی». سرمایه هر یک از آنان به ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و برکهای وام) میرسد و هر دو کشتیهائی در اختیار دارند که بهای آنها به ۱۸۵ - ۱۸۹ میلیون مارک بالغ است. از طرف دیگر در امریکا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ ترست مرگان بنام «کپانی بین المللی بازرگانی بحری» تشکیل گردید که ۹ شرکت کشتی رانی امریکائی و انگلیسی را متحد میکرد و سرمایه‌ای بالغ بر ۱۲۰ میلیون دلار (۸۰ میلیون مارک) در اختیار داشت. در همان سال ۱۹۰۳ بین شرکتهای عظیم آلمانی و این ترست امریکائی و انگلیسی قراردادی در باره تقسیم جهان برزمینه تقسیم منافع منعقد گشت. شرکتهای آلمانی از رقابت در امر حمل و نقل بین انگلستان و امریکا صرفنظر کردند. دقیقاً معین شد که کدام بناظر بکدامیک از آنها مواگذار میگردد. کمیته مشترکی برای بازرسی تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال منعقد گشت و در آن دور اندیشانه قید شد در صورت جنگ قرارداد اعتبار خود را از دست خواهد داد.

تاریخچه تشکیل کارتل بین المللی ریل نیز بسی آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ هنگامیکه امور صنعتی دچار شدیدترین انحطاطها بود کارخانه‌های ریل سازی انگلستان، بلژیک و آلمان برای اولین بار در صدد تأسیس یک چنین کارتالی بر آمدند. توافق یافتند که در بازار داخلی کشورهائیکه در این توافق داخل شده اند رقابت ننمایند و اما بازارهای خارجی را باین نسبت بین خود تقسیم کنند: انگلستان - ۶۶ درصد، آلمان - ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تماماً بانگلستان واگذار شد. بر ضد یکی از شرکتهای انگلیسی که در این توافق داخل نشده بود به جنگ مشترکی مبادرت گردید که مخارج آن به نسبت معین از محل فروش مشترک تأمین میشد. ولی در سال ۱۸۸۶ این اتحادیه در نتیجه خروج شو شرکت انگلیسی از آن، منحل گردید. اینکه در دوره‌های بعدی اعتلای صنعتی حصول توافق میسر نگردید موضوع شاخصی است.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان سندیکای فولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین المللی ریل بدین نسبت تجدید شد: انگلستان - ۵۳.۵ درصد، آلمان - ۲۸.۸۳ درصد، بلژیک - ۱۷.۶۷ درصد، سپس فرانسه در سال اول و دوم و سوم به ترتیب با

بود هر گاه قانون انحصار دولتی نفت آلمان از تصویب بگذرد این قرار داد از حرجه اعتبار ساقط گردد.

آنگاه «کمپنی نفت» آغاز میگردد. یکی از سلاطین نفت آلمان بنام فون گوینر، رئیس «بانک آلمان» بتوسط منشی مخصوص خود بنام اشتائوس برله انحصار نفت دست به تبلیغات میزند. تمام دستگاه عظیم بزرگترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیع به جنبش می آید. از ذریادهای «میهن پرستانه» مطبوعات برضد «یوغ» ترست امریکائی گوش فلک کر شده بود و رایشناک تقریباً باتفاق آراء در ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ قطعنامه‌ای تصویب مینماید که در آن از دولت دعوت میشود طرح لایحه انحصار نفت را تنظیم کند. دولت این نظریه «مقبول عامه» را دستاویز قرار داد و چنین بنظر میرسد «بانک آلمان» که میخواست طرف امریکائی قرارداد خود را فریب دهد و از طریق انحصار دولتی بکارهای خویش بپیوسته بخشد بازی را برده است. پادشاهان آلمانی نفت از پیش از مرز سودهای هنگفتی که میبایستی بچنگ آورند و از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند در روسیه دست کسی نداشت لذت میبردند... ولی اولاً بین بانکهای بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و شرکت خرید پروات از روی منافع حریصانه «بانک آلمان» برده بر داشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با رکفلر بهراس افتاد، زیرا بسی مشکوک بنظر میرسد آلمان بتواند سوای وی از جانی نفت بدست آورد (قدرت تولیدی رومانی چندان زیاد نیست): ثالثاً یک حواله یکمیلیاردی در سال ۱۹۱۳ برای تدارکات جنگی آلمان واصل گشت. لذا لایحه انحصار را معوق گذاشتند. ترست نفت رکفلر عجزاً از مبارزه پیروزمند بیرون آمده است.

مجله «بانک» چاپ برلن در این باره نوشت آلمان فقط در صورتی میتواند با «ترست نفت» مبارزه کند که نیروی برق را انحصار نماید و نیروی آب را به برق ارزان مبدل کند. ولی اضافه کرد «انحصار برق هنگامی عملی خواهد شد که برای مولدین آن ضروری گردد و بویژه هنگامی که ورشکستگی بزرگ آبی صنایع برق در شرف وقوع باشد و هنگامیکه آن ایستگاههای عظیم و گران قیمت برق که اکنون در همه جا از طرف «کنسرنوای» خصوصی صنعت برق ساخته میشود و اکنون این «کنسرنوای» از شهرها و دولتها و غیره برای این ایستگاهها انحصارهای جداگانه‌ای تحصیل میکنند - دیگر قادر نباشند با نفع کار کنند، آنگاه باید نیروی آب را بکار انداخت؛ ولی نیروی آب را نمیشود بحساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آنرا به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» واگذار کرد، زیرا صنایع خصوصی هم اکنون یکسلسله معاملات منعقد کرده، و پادشاهای کلانی برای خود منظور نموده اند... وضع انحصار بطاس چنین بود وضع انحصار نفت چنین است و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعیست که سوسیالیست‌های دولتی ما که یک پرئسیپ ظاهر فریب، دیده بصیرت آنها را کور کرده است، بالاخره باین موضوع پی برند که در آلمان انحصارها هیچگاه چنین عدوی را تعقیب نکرده و نیل باین نتیجه را در نظر نداشته‌اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا اینکه لااقل قسمتی از منافع کارفرمائی را بدولت واگذار کنند، بلکه

* "Die Bank", 1912, 1, 1036; 1912, 2, 629; 1913, 1, 388.

⑤ ریسر، کتاب نامبرده، ص - ۱۲۵.

خاص آنان نبوده بلکه اینستکه مرحله کنونی تمرکز آنها را وادار میکند برای تحصیل سود در این راه گام گذارند؛ ضمناً آنها جهان را به نسبت سرمایه، به نسبت نیرو تقسیم میکنند، زیرا در سیستم تولید کالائی و سرمایه‌داری شیوه دیگری برای تقسیم نمیتواند وجود داشته باشد. نیرو نیز به نسبت تکامل اقتصادی و سیاسی تغییر میکند. برای درک آنچه که بوقوع می‌پیوندد باید دانست چه نوع مسائلی در نتیجه تغییر نیرو حل میشود و اما اینکه این تغییر جنبه «صرفاً» اقتصادی دارد یا غیر اقتصادی (مثلاً جنگی) مسئله‌ایست فرعی که در نظریات اساسی مربوط به دوران نوین سرمایه‌داری نمیتواند هیچگونه تغییری وارد نماید. تعویض مسئله مربوط به مضمون بند و بستهای که بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بعمل می‌آید با مسئله مربوط به شکل مبارزه و بند و بستها (که امروز مسالمت‌آمیزست، فردا مسالمت‌آمیز نیست و پس فردا باز هم مسالمت‌آمیز نخواهد بود) معنایش کنترل واحد سفسطه جوئیست.

دوران سرمایه‌داری نوین با نشان میدهد بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی بوجود می‌آید. بموازات این جریان و بمناسبت آن بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات یعنی مبارزه در راه تحصیل سر زمین اقتصادی، مناسبات معینی بوجود می‌آید.

۶. تقسیم جهان بین دول معظم

آ. سوپان، جغرافی دان جر کتاب خود موسوم به «توسعه ارضی مستعمرات اروپا» * نتایج این توسعه را در پایان قرن نوزدهم بشرح زیر خلاصه مینماید:

نسبت مساحت سرزمینهای متعلق به کشورهای استعماری اروپا
(و منجمله ایالات متحده)

مقدار افزایش	۱۹۰۰	۱۸۷۶
در آفریقا . . .	۱۰۰۸ در صد	۹۰۰۴ در صد
« یولینزی . . .	۵۶۰۸	۹۸۰۹
« آسیا . . .	۵۱۰۵	۵۶۰۶
« استرالیا . . .	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
« آمریکا . . .	۲۷۰۵	۲۷۰۲

وی از اینجا چنین نتیجه می‌گیرد: «مبایر این صفت مشخصه این دوره تقسیم آفریقا و یولینزی است. نظر باینکه در آسیا و آمریکا سر زمینهای اشغال نشده یعنی سر زمینهایی که متعلق به هیچ کشوری نباشد وجود ندارد، لذا نتیجه گیری سوپان را باید توسعه داد و گفت صفت مشخصه دوران مورد بررسی عبارتست

نسبت ۴۰۸ و ۵۰۸ و ۶۰۴ در صد به آن ملحق شد و این مافوق صد در صد یعنی ۱۰۴۰۸ در صد و غیره بود. در سال ۱۹۰۵ «ترست پولاده ایالات متحده» (کورپوراسیون پولاده) و سپس آتریش و آسیانیا به آن پیوستند. فوگلشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت: «اکنون تقسیم کره زمین بیابان رسیده و مصرف کنندگان بزرگ و در درجه اول راه آهنهای دولتی، چون دیگر جهان تقسیم شده و منافع آنان را بحساب نیاورده‌اند. باید مانند شاعر هر عرش ژوپیتر زندگی کنند» *.

سندیکای بین المللی روی را نیز یاد آور میشود که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را دقیقاً بین ۵ گروه از کارخانه‌ها بدین ترتیب تقسیم کرد: کارخانه‌های آلمان، بلژیک، فرانسه، آسیانیا و انگلستان؛ سپس ترست بین المللی باروت را یاد آور میشود که بنا بگفته لیفمان «اتحاد کامل» نوین و محکمی بین تمام فابریکهای تولید مواد منفجره آلمان است که بعدها باتفاق فابریکهای دینامیت سازی فرانسه و آمریکا که بهمین طریق تشکیل شده بودند باصطلاح تمام جهان را بین خود تقسیم کردند» **.

در سال ۱۸۹۷ بحساب لیفمان جمعاً در حدود ۴۰ کارتل بین المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی برای سال ۱۹۱۰ این تعداد دیگر به ۱۰۰ میرسد.

برخی از نویسندگان بورژوازی (که کارل کائوتسکی هم که نسبت به خط مشی مارکسیستی متلاً سال ۱۹۰۹ خود کاملاً خیانت ورزیده به آنان پیوست) بر این عقیده بودند که کارتل‌های بین المللی یعنی یکی از برجسته ترین مظاهر بین المللی شدن سرمایه امید بر قراری صلح بین ملتها را در دوران سرمایه‌داری امکان پذیر مینمایند. این عقیده از لحاظ تئوریک بکلی باطل و از لحاظ عملی چیزی نیست جز سفسطه جوئی و وسیله‌ای برای دفاع پیشرفته از بدترین نوع ایورتونیسیم. کارتل‌های بین المللی نشان میدهند که انحصارهای سرمایه‌داری اکنون تا چه درجه‌ای رشد یافته و مبارزه بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته اخیر از مهمترین نکاتست؛ فقط این نکته است که مفهوم تاریخی و اقتصادی آنچه را که روی میدهد برای ما روشن میسازد، زیرا شکل مبارزه ممکن است بعمل گوناگونی که از لحاظ نسبی جنبه جزئی و موقتی دارند همواره تغییر کند و تغییر هم میکند، ولی ماهیت مبارزه، مضمون طبقاتی آن، مادامکه طبقات وجود دارند بهیچوجه ممکن نیست تغییر نماید. واضحست که متلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی در استدلالات تئوریک خود ماهیتاً به آن گرویده است (در باره این موضوع بعداً هم صحبت خواهد شد) نفعش در اینستکه مضمون مبارزه اقتصادی کنونی (تقسیم جهان) را پرده پوشی نموده گاه روی يك شکل این مبارزه و گاه روی شکل دیگر آن تکیه کند. همین اشتباه را کائوتسکی مرتکب میشود. البته در اینجا صحبت بر سر بورژوازی آلمان نبوده بلکه بر سر بورژوازی جهانست. اگر می‌بینیم سرمایه‌داران جهان را تقسیم میکنند علتش کینه نوزی

* A. Supan: „Die territoriale Entwicklung der europäischen kolonien“

(آ. سوپان: «توسعه ارضی مستعمرات اروپا» - ترجمه) ۱۹۰۶، ص ۶۵۴

** Vogelstein: „Organisationsformen“, ص ۱۰۰

** Liefmann: „Kartelle und Trusts“, 2 A., ص ۱۶۱

از تقسیم قطعی جهان. منظور از قطعی در اینجا این نیست که تجدید تقسیم امکان پذیر نیست، برعکس تجدید تقسیم امکان پذیر و ناگزیر است. منظور از قطعی اینست که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ما بیابان رسانده است. جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست يك «صاحب» بدست دیگری برسد نه اینکه از بی صاحبی بدست «صاحب» بیفتد. بنابراین ما دوران مخصوص بخودی را میگذرانیم که دوران سیاست مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با «مرحله نوین در تکامل سرمایه‌داری» و با سرمایه‌داری مالی به محک‌شترین طرزى مربوطست. بدینجهت باید قبل از همه با تفصیل بیشتری روی مدارک واقعی مکتب نمود تا بتوان با دقت هر چه بیشتری هم تفاوت این دوره را از دوره های پیشین و هم اوضاع و احوال کنونی را روشن ساخت. در نخستین وهله در این مورد دو سؤال واقعی پیش می آید و آن اینکه: آیا در دوران سرمایه‌داری مالی نشدید سیاست مستعمراتی و نیز جدت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده میشود یا خیر و آیا در حال حاضر جهان بویژه از این لحاظ چگونه تقسیم شده است. موریس نویسنده امریکائی در کتاب خود در باره تاریخ استعمار * می میکند بیکره های مربوط به وسعت اراضی مستعمراتی انگلستان، فرانسه و آلمان را در دوره های مختلف قرن نوزدهم تلخیص نماید. اینک خلاصه نتایجی که او بدست آورده است:

وسعت اراض مستعمراتی:

سال	انگلستان		فرانسه		آلمان	
	مساحت سکنه	نسبت	مساحت سکنه	نسبت	مساحت سکنه	نسبت
۱۸۱۵-۱۸۳۰	۲	۱۲۶۰۴	۰۰۲	۰۰۵	-	-
۱۸۶۰	۲۱۵	۱۴۵۰۱	۰۰۲	۳۰۴	-	-
۱۸۸۰	۷۰۷	۲۶۷۰۹	۰۰۷	۷۰۵	-	-
۱۸۹۹	۹۰۳	۳۰۹۰۰	۳۰۷	۵۶۰۴	۱۰۰	۱۴۰۷

برای انگلستان دوران تشدید فوق العاده اشغالگریهای مستعمراتی با سالهای ۱۸۶۰-۱۸۸۰ مصادفت که در بیست سال آخر قرن نوزدهم نیز هنوز شدت آن بسیار است. برای فرانسه و آلمان نیز درست با همین بیست سال مصادفت. فوقاً دیدیم که دوران متناهی درجه تکامل سرمایه‌داری ما قبل انحصار که رقابت آزاد در آن تفوق داشت مقارن با سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ است. اکنون می بینیم همانا پس از این دوران است که «اعتلای» عظیم اشغالگریهای مستعمراتی آغاز میشود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به متناهی درجه شدت می یابد. لذا در این واقعیت تردیدی نیست که انتقال سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه

مالی با تشدید مبارزه بر سر تقسیم جهان مربوطست. هویسون در تألیف خود راجع به امپریالیسم، دوره ۱۸۸۴-۱۹۰۰ را به مثابه دوران تشدید «توسعه طلبی» (توسعه اراضی) کشورهای عمده اروپا متمایز مینماید. طبق محاسبه وی انگلستان طی این مدت ۳۰۷ میلیون میل مربع با ۵۷ میلیون جمعیت بدست آورده است؛ فرانسه - ۳۰۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶۵ میلیون؛ آلمان - ۱ میلیون میل مربع با ۱۴۰۷ میلیون؛ بلژیک - ۹۰۰ هزار میل مربع با ۳۰ میلیون؛ پرتغال - ۸۰۰ هزار میل مربع با ۹ میلیون. تقلائی تمام دول سرمایه‌داری برای تحصیل مستعمرات در پایان قرن نوزدهم و بویژه از سال ۱۸۸۰ به بعد یکی از واقعیات بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است.

در دورانیکه رقابت آزاد در انگلستان بعد اعلای نشو و نمای خود رسیده بود یعنی در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۶۰ سیاستمداران رهبری کننده بورژوازی این کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدائی کامل آنها را از انگلستان امری ناگزیر و مفید میدانستند. م. بر در مقاله خود در باره «امپریالیسم نوین انگلستان» * که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده بود بدین نکته اشاره میکند که چگونه در سال ۱۸۵۲ رجلی دولتی نظیر دیسرایلی که بطور کلی به امپریالیسم متمایل بود میگفت: «مستعمرات به مثابه سنگ آسیایی به گردن ما آویزان است». در پایان قرن نوزدهم قهرمانان روز در انگلستان سسیل رودس و ژوزف چمبرلین بودند که آشکارا امپریالیسم را موعظه میکردند و سیاست امپریالیستی را بانهایت وقاحت بکار می بستند!

جالب توجه است که رابطه بین ریشه های باصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه های اجتماعی و سیاسی امپریالیسم نوین از همان هنگام برای این سیاستمداران رهبر بورژوازی انگلستان واضح بود. چمبرلین امپریالیسم را به مثابه يك «سیاست واقعی و مدبرانه و صرفه جویانه» موعظه مینمود و بخصوص به آن رقابتی اشاره میکرد که آلمان و آمریکا و بلژیک اکنون انگلستان را در بازار جهانی با آن رو برو نموده اند. سرمایه‌داری که به تأسیس کارتلها و سندیکاها و ترست‌ها مشغول بودند میگفتند راه نجات در انحصارست. پیشوایان سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند تکرار میکردند: راه نجات در انحصارست. ولی سسیل رودس بطوریکه دوست صمیمیش استند روزنامه نگار حکایت میکرد، در سال ۱۸۹۵ در باره نظریات امپریالیستی خود بوی گفته بود: «من دیروز در ایست - اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافتم. در آنجا یکسلسله فریاد های دهشتناکی شنیدم که تماماً در باره نان، نان بود! هنگام بازگشت بغانه در باره آنچه شنیده بودم میانداشیدم و در نتیجه بیش از پیش باهویت امپریالیسم معتقد شدم... اندیشه ای که دیر بازیست مرا بخود مشغول داشته عبارتست از حل يك مسئله اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه پادشاهی متحده از جنگ خانمانسوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید اراضی جدیدی در اختیار

Henry C. Morris: "The history of colonization" N. Y. 1900, Vol 2, *
 p. p. 88: 1, 419: 2 304 (هانری گ. موریس: «تاریخ استعمار»، نیو یورک، ۱۹۰۰، جلد ۲، ص - ۸۸: ۱، ۴۱۹: ۲، ۳۰۴، مترجم)

متصرفات مستعمراتی تول معظم (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر سکنه)

کشورهای مستعمره‌دار	۱۹۱۴		۱۸۷۶		جمع اراضی
	کیلومتر مربع	سکنه	کیلومتر مربع	سکنه	
آلمان	۲۰۹	۱۲۰۳	۲۲۰	۱۹۰۲	۱۳۴۹
فرانسه	۱۰۶	۵۵۰۵	۱۷۰۴	۳۳۰۲	۱۳۴۹
بریتانیا	۲۰۹	۱۲۰۳	۲۲۰	۱۹۰۲	۱۳۴۹
ایالات متحده	۰۳	۱۷۰۲	۰۳	۱۷۰۲	۱۳۴۹
ژاپن	۰۲	۱۹۰۲	۰۲	۱۹۰۲	۱۳۴۹
کشورهای متحده	۰۲	۱۹۰۲	۰۲	۱۹۰۲	۱۳۴۹
روسیه	۱۷۰۰	۱۵۰۹	۱۷۰۰	۱۵۰۹	۱۳۴۹
انگلستان	۲۲۰	۲۵۱۰۹	۲۲۰	۲۵۱۰۹	۱۳۴۹
جمع	۸۱۰۷	۴۳۷۳	۱۶۰۴	۵۲۳۰۴	۱۳۴۹

مساحت) بیش از مستعمراتیست که کشور دوم و سوم جهان بدست آورده‌اند. ولی فرانسه از لحاظ میزان سرمایه مالی نیز در آغاز دوران مورد بحث شاید چند بار غنیز از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن - بوده است. در این مورد شرایط جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی و بر اساس این شرایط، در وسعت متصرفات مستعمراتی تأثیر می‌بخشند. هر قدر هم که فشار صنایع بزرگ و مبادله و سرمایه مالی طی دهه‌های اخیر در مورد هم‌تراز نمودن جهان و برابر ساختن شرایط اقتصاد و زندگی کشورهای مختلف تأثیر بوده باشد، باز هم تفاوت موجوده اندک نیست و در بین شش کشور نامبرده از یکطرف ما ناظر کشورهای سرمایه‌داری جوانی هستیم که با سرعت شگرفی در ترقی هستند (امریکا، آلمان، ژاپن): از طرف دیگر کشورهای سرمایه‌داری کهنسالی را می‌بینیم که سرعت ترقیشان در دوره اخیر بسی کندتر از کشورهای نامبرده بوده است (فرانسه و انگلستان) و بالاخره کشوری را می‌بینیم که از لحاظ اقتصادی از همه عقب مانده‌تر است (روسیه) و در آن میتوان گفت شبکه بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، امپریالیسم سرمایه‌داری نوین را در بر گرفته است. ما در ردیف متصرفات مستعمراتی تول معظم مستعمرات جزئی کشورهای کوچکی را قرار دادیم که میتوان گفت نزدیکترین هدف تجدید تقسیم ممکن و محتمل مستعمرات است. این کشورهای کوچک

داشته باشیم تا بتوانیم سکنه اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهائی که در فابریکها و معادن تولید میشود بدست آوریم. من همیشه گفته‌ام امپراطوری مسئله شکم است. اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید. سبیل رودس میلیونر و سلطان مالی و مسبب عمده جنگ انگلیس - بوئر در سال ۱۸۹۵ چنین گفت: ولی دفاع وی از امپریالیسم که خشن و بیشرمانه است از لحاظ ماهیت خود دست کسی از «تئوری» آفاپان ماسلف، زوده‌کوم، پوترسلف، داوید و بانی مارکسیسم روس و غیره و غیره ندارد. سبیل رودس فقط اندکی سوسیال شوینیست شرافتمندتری بود...

برای آنکه تقسیم ارضی جهان و تغییراتی را که دهها سال اخیر از این لحاظ روی داده است حتی المقنن دقیقتر تصویر کنیم از مجموعه آماری که سوپان در کتاب نامبرده خود در باره اراضی مستعمراتی کلیه کشورهای جهان ذکر نموده استغاده میکنیم. سوپان سالهای ۱۸۷۶ و ۱۹۰۰ را در نظر میگیرد؛ ما سال ۱۸۷۶ را در نظر میگیریم که بسیار بجا انتخاب شده است، زیرا همانا در این هنگام است که میتوان تکامل سرمایه‌داری اروپای غربی را در مرحله ما قبل انحصار بطور کلی پایان یافته دانست - سپس سال ۱۹۱۴ را در نظر میگیریم و بجای ارقامی که سوپان کر کرده است ارقام جدیدتری که از جدولهای آمار جغرافیایی هیوینر اقتباس شده است ذکر مینمائیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر میگیرد؛ ما برای تصویر کامل چگونگی تقسیم جهان مفید میدانیم بطور اختصار اطلاعاتی نیز در باره کشورهای غیر مستعمراتی و نیز نیمه مستعمراتی که ایران و چین و ترکیه را از آن جمله میدانیم اضافه نمائیم: از بین این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً تماماً به مستعمره مبدل شده و دومی و سومی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج زیرین بدست می‌آید: (رجوع شود به صفحه ۶۱۴، مترجم). اینجا ما آشکارا مینیمیم چگونه در هر حد بین قرن نوزدهم و بیستم تقسیم جهان «بیابان رسیده است». متصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ میزان عظیمی وسعت یافته است: متصرفات مستعمراتی ۶ کشور از بزرگترین کشورها بیش از یکبار و نیم یعنی از ۴۰ تا ۶۵ میلیون کیلومتر مربع وسعت یافته است؛ مساحت افزایش یافته عبارتست از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع که يك برابر و نیم مساحت کشورهای مستعمره دار (۱۶۰۵ میلیون) است. سه دولت در سال ۱۸۷۶ بکلی و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً فاقد مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴ این چهار دولت، مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن ۱۴۰۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً يك برابر و نیم مساحت اروپا بود و جمعیت آن تقریباً به صد میلیون میرسد. ناموزونی در امر توسعه متصرفات مستعمراتی بسی عظیم است. مثلاً اگر کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوتشان چندان زیاد نیست با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که مستعمراتی که کشور اول بدست آورده است ۳ بار (از لحاظ

برخیها آنها تقیض گوئی پندارندو آن اینکه: از دیاد نفوس در شهرها و منابع به مراتب بیشتر امکان دارد که در آتی کم و بیش نزدیک منابع کمبود مواد خام برای صنایع برخوردار کند تا به مانع کمبود مواد خواربار، مثلا کمبود چوب که روز بروز گرانتر میشود و کمبود چرم و مواد خام برای صنعت پانندگی بطور روزافزونی شدت می یابد. اتحادیه های کارخانه داران میکوشند در مقیاس تمام اقتصاد جهانی بین کشاورزی و صنعت توازن ایجاد کنند؛ بعنوان مثال میتوان اتحادیه های بین المللی صاحبان کارخانه های نخریسی را در چند کشور از مهم ترین کشورهای صنعتی نام برد که از سال ۱۹۰۴ وجود دارد. سپس میتوان اتحادیه های اروپائی صاحبان کارخانه های نخریسی را ذکر کرد که از روی نمونه اتحادیه اولی در سال ۱۹۱۰ تاسیس شده است.*

البته فرمبست های بورژوا و بین آنها بخصوص کائوتسکیست های کنونی میکوشند از اهمیت این نوع واقعات بکاهند و استنادشان اینستکه مواد خام را «ممکنست» بدون سیاست استعماری «بر خرج و خطرناک» در بازار آزاد بدست آورد و عرضه مواد خام را «ممکنست» بطور کلی از طریق بهبود مساعده، شرایط کشاورزی به میزان هنگفتی افزایش داد. ولی این استنادات جنبه دفاع از امپریالیسم و آرایش آنها دارد زیرا در آنها مهمترین خصوصیت سرمایه داری نوین یعنی انحصارها فراموش میشود. بازار آزاد روز بروز بیشتر به حیطه گذشته میرود. سندیکا ها و ترسهای انحصاری هر روز بیشتر عرصه را بر آن تنگ میکنند و اما بهبود مساعده، شرایط کشاورزی منجر به بهبود وضعیت نوده ها و افزایش دستمزد و تقلیل سود می شود. آیا بجز «فرخیالیف و فرمیست های چرب زبان کجا میتوان ترسهای یانت که بتوانند بجای تصرف مستعمرات در باره وضع نوده ها بیاندیشند؟

آنچه برای سرمایه مالی حائز اهمیت است تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آنها میرود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت آوری در برابر چشم ما تکامل می یابد و زمینی که امروز بیصرفست فردا در نتیجه کشف شیوه های جدید (بانک های بزرگ از این لحاظ میتوانند هشت مخصوصی از مهندسی و کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشافات مربوط به ثروت های زیر زمینی و شیوه های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق می نماید. تمایل ناگزیر سرمایه مالی بتوسعه سر زمین اقتصادی و حتی بطور کلی بتوسعه سر زمین از اینجا سرچشمه میگیرد. همانگونه که ترسها دارائی خود را با در نظر گرفتن تحصیل سود های «ممکنه آتی (نه فعلی)» و با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو سه برابر قیمت گذاری نموده بصورت سرمایه بجزریان میاندازند، بهمانگونه نیز سرمایه مالی بطور کلی، با در نظر گرفتن استفاده از منابع ممکنه مواد خام و از ترس اینکه مبدا در مبارزه سبحانه ای که هدفش تصرف آخرین قطعات مناطق تقسیم نشده جهان

اکثرا مستعمرات خود را فقط در نتیجه این امر میتوانند حفظ کنند که بین کشورهای بزرگ تضاد منابع و اصطکاک و غیره ای وجود دارد که مانع حصول سازش در باره تقسیم غنیمت است. و اما در مورد کشورهای «نیمه مستعمره» باید گفت آنها نمونه ای از آن شکل های انتقالی هستند که در تمام رشته های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده میشود. سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعیت که حتی قادر است دولتها را هم که از کاملترین استقلال سیاسی بر خور دارند تابع خود سازد و واقعا تابع میسازد؛ هم اکنون نمونه های آنها خواهیم دید. ولی بدیهیست برای سرمایه مالی از همه «راحتتر» و از همه پرفاقدتر آنچنان تابع نمودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه کشور های نیمه مستعمره اینستکه از این لحاظ جنبه «مخسوط» را دارند. بدیهیست که مبارزه بر سر این کشور های نیمه وابسته بخصوص در دوران سرمایه مالی که در آن باقیمانده جوان تقسیم شده بود میبایستی حدت یابد.

سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از مرحله نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود سیاست استعماری را تعقیب میکرد و امپریالیسم را علی میساخت. ولی استدلالهایی «کلی» در باره امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورت بندی های اقتصادی - اجتماعی فراموش میشود یا تحت الشعاع قرار میگیرد، ناگزیر به پیچ ترین مبتذلات و گزافه گوئیهای نظیر مقایسه روم کبیر با بریتانیای کبیره* مبدل میشود. حتی سیاست سرمایه داری استعماری مراحل پیشین سرمایه داری نیز با سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتا تفاوت دارد. خصوصیت اساسی سرمایه داری نوین عبارتست از سیادت اتحادیه های انحصاری کارفرمایان بزرگ. این انحصارها هنگامیکه تمام منابع مواد خام در یکدست متمرکز میشود بیش از هر وقت پایدار و استوارند و ما دیدیم اتحادیه های بین المللی سرمایه داران با چه اشتیاقی مساعی خود را در این راه صرف مینمایند که هرگونه امکان رقابت را از حریف سلب نمایند و مثلا اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را خریداری کنند. داشتن مستعمره به تنهایی کامیابی انحصار را در مقابل هر گونه پیش آمدی که در مبارزه با رقیب رخ دهد کاملا تضمین مینماید. حتی در مقابل این پیش آمد که حریف بخوامد بوسیله وضع قانون انحصار تولی از خود دفاع کند. هر اندازه تکامل سرمایه داری عالیتر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام شدیدتر احساس شود، هر اندازه رقابت و تلاش برای دست یابی به منابع مواد خام تمام جوان حادتر باشد بهمان اندازه نیز مبارزه در راه بدست آوردن مستعمرات شدیدتر است. شیلسر مینویسد: «میتوان نظریه ای را مطرح ساخت که شاید

C. P. Lucas: «Greater Rome and Greater Britain». Oxf. 1912 *

(ک. پ. لوکاس: «روم کبیر و بریتانیای کبیره». اکسفورد ۱۹۱۲. مترجم)

یا Earl of Cromer: «Ancient and modern imperialism» - L 1910

(کرومر: «امپریالیسم کهن و معاصر». لندن. ۱۹۱۰. مترجم)

شولتسه گورنیتس در کتاب خود در باره امپریالیسم بریتانیا می‌نویسد: «امریکای جنوبی و بخصوص آرژانتین آن از لحاظ مالی چنان به لندن وابسته است که آنرا تقریباً باید مستعمره بازرگانی انگلیس نامید»^{*}. شیلر با استغناء از گزارشاتی که کنسول آتریش-هنگری در بوئنوس آیرس در سال ۱۹۰۹ فرستاده سرمایه‌ها را که انگلستان در آرژانتین بکار انداخته است هشت میلیارد و سه چوارم میلیارد فرانک بر آورد می‌نماید. تصور این موضوع دشوار نیست که سرمایه مالی انگلستان - و «دوست» وفادارش یعنی دیپلماسی - چه روابط محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل اداره کننده کلیه شئون اقتصادی و سیاسی این کشور دارد.

پرتقال با وجود داشتن استقلال سیاسی باز با اندکی تفاوت، نمونه ای از همان شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک را به ما نشان می‌دهد. پرتقال کشوریست مستقل و دارای حق حاکمیت ولی عملاً از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) یعنی بیش از ۲۰۰ سالست تحت حمایت انگلستان می باشد. انگلستان از این کشور و مستعمرات آن بخاطر تحکیم موقعیت خویش در مبارزه با دشمنان خود یعنی اسپانیا و فرانسه دفاع میکرد و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری را برای صدور کالا و بخصوص برای صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن بدست می آورد و امکان می یافت از بنادر و جزایر پرتقال و سیمهای مخابراتی آن و غیره و غیره استفاده نماید. این قبیل مناسبات همیشه بین هر يك از دول بزرگ و كوچك وجود داشته است ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری بصورت يك سیستم همگانی درمی آید و بمثابة جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به تقسیم جهان می‌گردد و به حلقه‌هایی از زنجیر معاملات سرمایه مالی جهان مبدل میشود.

برای اینکه مسئله تقسیم جهان را به سر انجام خود برسانیم، باید نکته زیرین را نیز متذکر گردیم. تنها مطبوعات امریکا و انگلستان نبودند که اولی پس از جنگ اسپانیا و امریکا و دومی پس از جنگ انگلستان و بوئرهای مسئله تقسیم جهان را، در آخرین سالهای قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، کاملاً آشکار و صریح مطرح می‌نمودند و تنها مطبوعات آلمان که با «حق و جسد» بیش از همه «امپریالیسم بریتانیا» را تحت نظر داشتند، نبودند که این موضوع را منظمآ مورد ارزیابی قرار میدادند. در مطبوعات بورژوازی فرانسه نیز این مسئله بحد کانی یعنی در حدودیکه از نقطه نظر بورژوازی امکان پذیراست، صریح و وسیع مطرح شده بود. در این باره به دريو مورخ استناد می‌جوئیم که در کتاب خود موسوم به:

Schulze-Gaevernitz: «Britischer Imperialismus und englischer

Freihandelzu Beginn des 20-ten Jahrhunderts». Lpz.

«امپریالیسم بریتانیا و آزادی بازرگانی انگلیس در آغاز سده بیستم».

لایپزیگ، ۱۹۰۶ ص. ۳۱۸. (مترجم). عین همین مطلب را می‌گوید:

Sartorius, Waltershausen: «Das volkswirtschaftliche System der Kapitalanlage

im Auslande», Berlin 1907. S. 46

اقتصاد مالی سرمایه‌گذاری در خارجه، برلن، سال ۱۹۰۷، ص. ۴۶. (مترجم)

و یا تجلید تقسیم قطعات تقسیم شده است عقب بناند، میکوشد اراضی حتی المقنور بیشتری را، هر نوع که باشد، در هر جا که باشد و بهرنحوی که باشد، بچنگ آورد.

سرمایه داران انگلیس با تمام قوا میکوشند تولید پنبه را در مستعمره خود - مصر رواج دهند - در سال ۱۹۰۴ از ۲۰۳ میلیون هکتار اراضی زراعتی مصر ۰۰۶ میلیون هکتار یعنی بیش از ربع آن بکشت پنبه اختصاص داشت. روسها هم در مستعمره خود ترکستان همین عمل را انجام میدهند زیرا بدینطریق با سهولت بیشتری میتوانند رقبای خارجی خود را بکوبند و منابع مواد خام را انحصار نمایند و ترست بافتندگی کم هزینه تر و پرسودتری تشکیل دهند که تولید آن «مرکب» و تمام مراحل تولید و تهیه محصولات پنبه را در يك دست متمرکز سازد.

منافع صدور سرمایه نیز کار را به تسخیر مستعمرات میکشاند، زیرا در بازار مستعمرات آسانتر میتوان (و گاهی فقط در آنجا میتوان) از طریق انحصار رقیب را از سر راه دور و هر یافت مواد خام را برای خود تأمین و «روابط» لازمه و غیره را استوار ساخت.

رو بنای غیر اقتصادی که بر پایه سرمایه مالی نشو و نما می یابد و نیز سیاست و ایدئولوژی سرمایه مالی، موجب تشدید کوشش برای تسخیر مستعمرات میگردد. هیلفر دینگ بحق و بجا می‌گوید: «سرمایه مالی خواستار سیادت است نه آزادی». و اما یکی از نویسندگان بوژروآی فرانسه، گوئی افکار مذکور در فوق سیل رودس^{*} را بسط و تکامل می‌دهد. می‌نویسد بعقل اقتصادی سیاست استعماری کنونی علل اجتماعی را نیز باید اضافه نمود. در نتیجه بفرنج شدن روز افزون زندگی و دشواریهاییکه نه تنها توده های کارگر، بلکه طبقات متوسط را نیز تحت فشار قرار میدهد، در تمام کشور های مدنیت کهن يك «بی حوصلگی و عصبانیت و کینه‌ای روبهم انباشته شده که آرامش اجتماعی را تهدید میکند؛ برای آن انرژی مخصوصی که از سرچشمه طبقاتی یعنی بیرون می‌جهد باید مورد استعمال پیدا کرد و در خارج از کشور آنرا بکار انداخت تا در داخل انفجار روی نهد»^{**}.

حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیسم سرمایه داری سخن به میان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه مالی و سیاست بین المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یکسلسله شکلهای انتقالی وابستگی دولتی بوجود می آورد. صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکلهای گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما بیکي از شکلهای یعنی نیمه مستعمره قبلاً اشاره کرده ایم و نمونه دیگر آن مثلاً آرژانتین است.

* رجوع شود به ص ۳۰۱ این کتاب. مترجم.

** Wahl: «La France aux colonies» (وال: «فرانسه در مستعمرات»

مترجم) اقتباس از کتاب Henri Russier: «Le partage de Océanie»,

(هانری روسیه، تقسیم اقیانوسیه، پاریس، مترجم) P. 1905 p. 165.

انحصار بوجود آمد و هم اکنون نیز بوجود می‌آید؛ کارتلها، سندیکاها، ترست‌ها و سرمایه‌های چندده بانکی که با آنها در هم آمیخته و با میلیاردها سر و کار دارند، در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین برده بلکه ما فوق آن و بموازات آن زندگی مینمایند و بدین‌طریق یکسلسله تضادهای بسیار حاد و پر شدت و اصطکاکها و تصادماتی را بوجود می‌آورند. انحصار عبارتست از انتقال از سرمایه‌داری به نظامی عالیتر. اگر خواسته باشیم تعریف حتی المقدر کوتاه‌تری برای امپریالیسم بنمائیم باید بگوئیم امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه‌داریست. یک چنین تعریفی مهمترین نکات را در بردارد، زیرا از یکطرف سرمایه‌های عبارتست از در هم آمیختن سرمایه‌های چند بانک از بزرگترین بانکهای انحصاری یا سرمایه اتحادیه‌های انحصاری کارخانه‌داران؛ از طرف دیگر تقسیم جهان عبارتست از پایان آن سیاست استعماری که بلا مانع در مناطقی که از طرف هیچ دولت سرمایه‌داری اشغال نشده بود بسط می‌یافت و انتقال به سیاست استعماری تصاحب انحصاری سرزمینهای از جهان که کاملاً تقسیم شده است.

ولی تعریف بسیار کوتاه گرچه فهم مطلب را آسان میکنند، زیرا نکات عمده را تالخیص مینمایند، معالوصف کافی نیستند، چونکه باید خصوصیات بسیار مهم پدیده ابرا که به تعریف احتیاج دارد از آنها بیرون کشید. بنابراین با در نظر گرفتن اهمیت مشروط و نسبی تمام تعریفهای کلی که هرگز نمیتوانند روابط همه جانبه یک پدیده را در تمام سیر تکامل آن در برگیرند - باید برای امپریالیسم آنچه‌تان تعریفی نمود که متضمن پنج علامت زیرین آن باشد: (۱) تمرکز تولید و سرمایه که به آنچه‌تان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش فاطمی بازی میکنند بوجود آورده است؛ (۲) در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیکارشی مالی بر اساس این سرمایه مالی؛ (۳) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب مینماید؛ (۴) اتحادیه‌های انحصاری بین المللی سرمایه‌دارانیکه جهان را تقسیم نموده‌اند پدید می‌آید و (۵) تقسیم ارض جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری

بیایان میرسد. امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف ترستهای بین المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان رسیده است. ما ذیلاً خواهیم دید اگر تنها مفاهیم اساسی صرفاً اقتصادی امپریالیسم را (که به تعریف مزبور محدود میشود) در نظر نگرفته، بلکه موقعیت تاریخی مرحله فعلی سرمایه‌داری را نسبت به سرمایه‌داری بطور کلی و با رابطه امپریالیسم را با دو جریان اساسی در جنبش کارگری در نظر بگیریم - چگونه میتوان و باید امپریالیسم را بطور دیگری تعریف نمود. ولی اکنون باید متذکر شویم که امپریالیسم بمفهوم مذکور بدون شك مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داریست. برای اینکه خواننده بتواند تصور حتی الامکان مستدل تری از امپریالیسم داشته باشد ما عمداً سعی کرده‌ایم هر چه ممکن است اظهار نظر بیشتری از اقتصاددانان بورژوازی که مجبورند

مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم در فصل مربوط به دول معظم و تقسیم جهان، چنین مینویسد: «در جریان سالهای اخیر تمام مناطق آزاد زمین باستانهای چین از طرف دول اروپا و امریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تا کنون چند تصادم و تغییر و تبدیل نفوذ روی داده، خود بیش در آمد انفجارهای هشتادگونی در آینده نزدیک است. زیرا باید شتاب نمود: دولی که خود را تامین نکرده اند، دستخوش این خطرند که سهم خود را در یافت نکنند و در آن بهره برداری عظیم از کره ارض که یکی از مهمترین پدیده‌های قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نوزند. بهین جهت بود که تمام اروپا و امریکا در سالهای اخیر در تب و تاب توسعه طلبی مستعمراتی یعنی «امپریالیسم» که جالب توجه ترین صفت مشخصه پایان قرن نوزدهم است میسوختند. سپس نویسنده چنین اضافه میکند: «در این جریان تقسیم جهان، در این تلاش دیوانه وار برای دست یافتن به گنج ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراطوریهایی که در این قرن یعنی قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند بهیچوجه با موقعیتی که دول تشکیل دهنده این امپراطوریه‌ها در اروپا اشغال مینمایند مطابقت ندارد. دولی که در اروپا تفوق دارند و تعیین کننده مقدرات آنند عین همین تفوق را در تمام جهان دارا نیستند و چون قدرت مستعمراتی و امید تصاحب ثروتها، که هنوز بحساب نیامده است، مسلماً در نیروی نسبی دول اروپایی انعکاس خواهد بخشیده لذا مسئله مستعمرات - و اگر خواسته باشید «امپریالیسم» - که هم اکنون نیز شرایط سیاسی خود اروپا را تغییر داده است، در آتیه بیش از پیش این شرایط را تغییر خواهد داد»

۷. امپریالیسم بمثابه مرحله خاصی از سرمایه‌داری

اکنون باید بگوئیم نتیجه گیریهای معینی نموده و مطالبی که فوقاً در باره امپریالیسم گفته شده است تالخیص نمائیم. امپریالیسم بطور کلی در نتیجه تکامل سرمایه‌داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن بوجود آمده است. ولی سرمایه‌داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه‌داری مبدل شد و این هنگامیست که بعضی از خواص اساسی سرمایه‌داری به نقیض خود بدل میشوند و در تمام جهات علائمی بوجود می‌آید و مشاهده میگردد که «مختص دوران انتقال از سرمایه‌داری به نظام اجتماعی - اقتصادی عالیتر است. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و بطور کلی تولید کالایی است؛ انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی پدیده اخیر در برابر چشم ما تقریباً به انحصار بدل شد، بدین‌طریق که تولید بزرگ را بوجود آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، تولید بزرگ را به بزرگترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدانجا رساند که از آن

* J.-B. Driault: «Problèmes politiques et sociaux», P. 101.

واقعیات کاملاً مسلم اقتصادیات نوین سرمایه‌داری را اعتراف نمایند. نقل کنیم. بهمین منظور نیز آمار مفصلی ذکر گردیده که امکان میدهد باین نکته پی برده شود که سرمایه مالی و غیره تا چه درجه ای نشو و نما یافته و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی انتقال سرمایه‌داری تکامل یافته به امپریالیسم در چه چیز بخصوصی متظاهر شده است. البته حاجتی بذکر این نکته نیست که در طبیعت و جامعه هر حد و مرزی مشروط و متغیر است و مثلاً نابخردانه است هر آینه در اطراف این موضوع بحث شود که آیا استقرار نهائی امپریالیسم به کدام سال یا کدام دهساله ای مربوط است. ولی در باره تعریف امپریالیسم قبل از همه باید با کارل کائوتسکی تئوریسین عمده مارکسیست در دوران باصطلاح انترناسیونال دوم یعنی دوران ۲۵ ساله ۱۸۸۹-۱۹۱۴ به بحث پرداخت. کائوتسکی با ایده‌های اساسی تعریفی که ما در باره امپریالیسم نموده‌ایم هم در سال ۱۹۱۵ و هم حتی قبل از آن یعنی در نوامبر ۱۹۱۴ با قطعیت تمام مخالفت کرده و اظهار داشته است امپریالیسم را نباید «فاز» یا مرحله‌ای از اقتصاد بدانیم بلکه امپریالیسم سیاست و آنهم سیاست معینی است که سرمایه مالی آنرا «مرجع» می‌شود؛ امپریالیسم را نمیتوان با «سرمایه‌داری کنونی» همانند دانست؛ اگر بخواهیم از امپریالیسم «تمام پدیده‌های سرمایه‌داری کنونی» یعنی کارتلها، حمایت گمرکی، سیادت فینانسیست‌ها و سیاست استعماری - را درک نماییم آنگاه موضوع ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری تبدیل به یک مترادف گوی کاملاً بیمزه‌ای میگردد، زیرا در آنصورت طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد و قس علیهذا. اگر همچنین تعریفی را که کائوتسکی برای امپریالیسم کرده و مستقیماً برضد ماهیت ایده‌ها نیست که از طرف ما تشریح شده است - در اینجا نقل نماییم، آنگاه فکر وی را با منتهای دقت بیان کرده‌ایم (زیرا کائوتسکی از اعتراضات اردوگاه مارکسیستهای آلمانی که طی سالهای مدید از یک چنین ایده‌هایی پیروی میکردند آگاه بود و آنرا اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم میدانست).

تعریف کائوتسکی چنین است:

«امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالی و عبارتست از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق هر چه وسیعتر زراعتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) یا تابع نمودن آنها بخود بدون توجه باینکه چه ملت‌هایی در آنها سکونت دارند» * این تعریف مطلقاً بهیچ دردی نمی‌خورد زیرا بطور یکطرفه یعنی خودسرانه تنها مسئله ملی را متمایز مینماید (گرچه این مسئله خواه بخودی خود و خواه از لحاظ رابطه اش با امپریالیسم حائز نهایت اهمیت است) و خودسرانه و نا درست آنرا فقط با سرمایه صنعتی کشورهایی که کشورهای دیگر را بخود ملحق میکنند، مربوط میسازد و با همان خود سری و نادرستی موضوع الحاق مناطق زراعتی را بیان می‌کشد.

امپریالیسم عبارتست از تمایل به الحاق اراضی دیگران - این است خلاصه قسمت سیاسی تعریف کائوتسکی. این صحیح ولی بینهایت ناقص است، زیرا امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی بطور

کائوتسکی بویژه - و بگرات - بانگلیسها استناد میجوید که گویا معنائی را که از نظر صرفاً سیاسی برای کلمه امپریالیسم قائل شده‌اند با مفهومی که کائوتسکی قائل شده مطابقت دارد. هوبسن انگلیسی را بر داریم. در کتاب «امپریالیسم» وی منتشره در سال ۱۹۰۲ چنین میخوانیم:

«وجه تمایز امپریالیسم نوین با کهن اولاً اینستکه امپریالیسم نوین تئوری و پراتیک چند امپراطوری را که با یکدیگر در مسابقه هستند و همه برای توسعه طلبی سیاسی و تحصیل سود بازرگانی حرص و ولع یکسانی دارند - جایگزین تمایلات یک امپراطوری رتبه پابنده واحد مینمایند؛ ثانیاً این وجه تمایز عبارتست از سیادت منافع مالی یا منافع مربوط به سرمایه گذاری - بر منافع بازرگانی» * ما می بینیم کائوتسکی در استنادیکه بطور کلی به تمام انگلیسها مینماید در حقیقت امر بهیچوجه محق نیست (او فقط میتواند به امپریالیستهای مبتذل انگلستان یا بهمدافعین آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می بینیم کائوتسکی که مدعیست بدفاع از مارکسیسم ادامه میدهد عملاً نسبت به هوبسن سوسیال لیبرال گامی به پس نهاده است، زیرا هوبسن بشیوه صحیحتری در خصوصیت تاریخی - مشخص «امپریالیسم کنونی را در نظر میگیرد (کائوتسکی اتفاقاً در تعریف خود خصوصیات تاریخی - مشخص را مورد استهزاء قرار میدهد!): (۱) رقابت چند امپریالیسم و (۲) تفوق فینانسیست بر تاجر. ولی اگر بطور عمده منظور، الحاق کشور زراعتی از طرف کشور صنعتی باشد، آنگاه نقش عمده از آن تاجر خواهد بود.

* Die Neue Zeit, ۱۹۱۴, ۲ (سال ۳۲) ص ۹۰۶ مورخه ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴. رجوع شود به شماره ۲، سال ۱۹۱۵.

ص ۱۰۷ و صفحات بعدی.

Hobson: Imperialism L. 1902, p. 324 (هوبسن: امپریالیسم، لندن، سال ۱۹۰۲، ص - ۳۲۴، مترجم).

تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیر مارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن پایه سیستم نام و تمامی از نظریات است که از هر جهت هم با تئوری و هم با پراتیک مارکسیستی مغایرت دارد. در این باره بعداً نیز سخن خواهیم گفت. چرو بحثی که کائوتسکی در باره کلمات راه انداخته است یکی بیمعناست. او میگوید: آیا مرحله نوین سرمایه‌داری را باید امپریالیسم نامید یا مرحله سرمایه مالی. هر نامی می‌خواهید به آن بدهید، این موضوع علی السویه است. اصل مطلب در اینست که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میکند، بدین‌طریق که الحاق طلبی را سیاستی می‌خواند که سرمایه مالی آنرا «مرجع» می‌شود و سیاست بورژوازی دیگری را در مقابل آن قرار میدهد که گوئی وجود آن بر همان پایه سرمایه مالی امکان پذیر است. نتیجه چنین میشود که انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه عمل آن جنبه انحصاری و اعمال زور و اشغالگری نداشته باشد همسازند. نتیجه چنین میشود که تقسیم ارضی جهان، که اتفاقاً در عصر سرمایه مالی پایان رسیده و مبتنیست که به شکلهای کنونی مسابقه بین بزرگترین دولتهای سرمایه‌داری جنبه خاصی میدهد، با سیاست غیر امپریالیستی همساز است. بدین‌طریق بجای اینکه عمق اساسی ترین تضادهای مرحله نوین سرمایه‌داری آشکار شود این تضادها پرده پوشی میگردد و از حدتشان کاسته میشود و بجای مارکسیسم-رفرمیسم بورژوازی حاصل می‌آید.

کائوتسکی با کونف مدافع آلمانی امپریالیسم و الحاق طلبی که بشیوه ای مبتذل و وقیحانه استدلال مینماید به جر و بحث می‌پردازد. کونف میگوید: امپریالیسم-سرمایه‌داری معاصر است؛ تکامل سرمایه‌داری ناگزیر است و جنبه مترقی دارد؛ پس امپریالیسم مترقی است؛ پس باید در مقابل امپریالیسم جبهه بزمین سائید و آنرا ثنا خوانند! این شبیه به آن کاربکاتوریست که ناردنیکها در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۵ علیه مارکسیستهای روس رسم میکردند، بدینمعنی که: اگر مارکسیستها سرمایه‌داری را در روسیه ناگزیر و مترقی میدانند، در اینصورت باید دکانی باز کنند و به رواج سرمایه‌داری مشغول گردند. کائوتسکی معترضانه به کونف میگوید: خیر امپریالیسم سرمایه‌داری معاصر نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری کنونیست و ما میتوانیم و باید برضد این سیاست، برضد امپریالیسم و برضد الحاق طلبی و غیره مبارزه کنیم.

این اعتراض خیلی ظاهر حق بجانبی دارد ولی در عمل برابرست با موعظه آشتی با امپریالیسم متها بشکل ظریفتر و پوشیده‌تر (و بهمین جهت خطرناکتر)، زیرا، «مبارزه» با سیاست ترست‌ها و بانکها بشکلی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد ترست‌ها و بانکها نخورد، چیزی نیست جز رفرمیسم و یاسیفیسم بورژوازی و خیر خواهیهای مشفقانه و معصومانه. نادیده گرفتن اساسی ترین تضادها و فراموش نمودن مهمترین آنها بجای آشکار ساختن تمام عمق تضادها-چنین است تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و بدیهیست که یک چنین «تئوری» فقط بکار دفاع از ایده وحدت با کونف‌ها می‌خورد!

کائوتسکی مینویسد: «از نقطه نظر صرفاً اقتصادی بعید نیست که سرمایه‌داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارتست از

منتقل شدن سیاست کارتلها به صحنه سیاست خارجی یا فاز اولترا امپریالیسم» * یعنی مافوق امپریالیسم و اتحاد امپریالیسم‌های تمام جهان بجای مبارزه بایکدیگر، این فاز عبارتست از موقوف شدن جنگها در دوران سرمایه‌داری و «بهره برداری مشترک از جهان بتوسط یک سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده باشد» ** ما در پائین مجبوریم روی این «تئوری اولترا امپریالیسم» تأمل نمائیم تا مغایرت قطعی و مسلم آنرا با مارکسیسم بتفصیل نشان دهیم. همین جا نیز ما باید بموجب طرح کلی این رساله به آمارهای اقتصادی دقیق مراجعه نمائیم که باین مسئله مربوط است. آیا «از نقطه نظر صرفاً اقتصادی» اولترا امپریالیسم امکان پذیر است یا اینکه این موضوع اولترا مزخرف است؟

اگر منظور از ذکر نقطه نظر صرفاً اقتصادی، تجرید «صرف» باشد آنگاه نام آنچه را که میتوان گفت باین تز خلاصه میشود: تکامل بسوی انحصارها میرود و بنابراین بیک انحصار جهانی و یک ترست جهانی منجر خواهد شد. این موضوع مسلمت ولی در عین حال کاملاً بیمعنا و نظیر این تعریف است که میگوید «تکامل» بسوی تولید مواد غذایی در لابراتوارها «میرود». از این لحاظ «تئوری» اولترا امپریالیسم بهمان درجه بیمعناست که «تئوری اولترا کشاورزی». ولی اگر شرایط «صرفاً اقتصادی» دوران سرمایه مالی را مبتدیه دوران تاریخی مشخصی که به آغاز قرن بیستم مربوطست، در نظر گیریم، آنگاه بهترین پاسخ به تجرید های بی روح «اولترا امپریالیسم» (یعنی همان تجرید هائیکه منحصرآ به ارتجاعیترین مقصود، یعنی انحراف توجه از عمق تضادهای موجوده، خدمت میکند) این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی کنونی را در مقابل آنها قرار دهیم. استدلالات کاملاً بیمعنای کائوتسکی در باره اولترا امپریالیسم، ضمناً مشوق آن فکر سراپا اشتباه آمیزست که آب به آسیاب مدافعین امپریالیسم میریزد؛ این فکر حاکی از آنست که گویا سیادت سرمایه مالی موجب تضعیف ناموزونی‌ها و تضادهای موجوده در درون اقتصاد جهانی میگردد و حال آنکه این سیادت عملاً موجب تشدید این عوامل میشود.

ر. کالور در رساله کوچک خود موسوم به «مقدمه ای در باره اقتصاد جهانی»^(*) کوششی بعمل آورده است تا از مهمترین مدارک صرفاً اقتصادی که تصور مشخصی از مناسبات متقابل موجوده در اقتصاد جهانی، در سرحد بین قرن نوزدهم و بیستم بدست میدهد- نتیجه‌گیری نماید. او جهان را به ۵ «بخش اقتصادی» تقسیم میکند: (۱) بخش اروپای وسطی (شامل تمام اروپا بجز روسیه و انگلستان)؛ (۲) بخش انگلستان؛ (۳) بخش روسیه؛ (۴) بخش آسیای خاوری و (۵) بخش امریکا. ضمناً مستعمرات را جزو «بخش‌های دولتهائی که این مستعمرات به آنها تعلق دارند محسوب مینماید

* Die Neue Zeit, ۱۹۱۴, شماره ۲, (سال ۳۲) ص ۹۲۱-مورخه ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۴. مراجعه شود به شماره ۲, ۱۹۱۵, ص ۱۰۷ و صفحات بعدی.

** Die Neue Zeit, ۱۹۱۵, ۱, ص ۱۴۴-مورخه ۳۰ آوریل ۱۹۱۵

آسیای خاوری، در بخش اول تراکم جمعیت بسیار ضعیف و در بخش دوم بسیار قویست؛ در اولی مرکزیت سیاسی عظیمی وجود دارد و دومی فاقد آنست. تقسیم چین را تازه شروع کرده‌اند و مبارزه بین ژاپن و ایالات متحده و کشورهای دیگر برای دست یافتن به آن روز بروز بیشتر حدت می‌یابد.

افسانه سفیهانه کائوتسکی را در باره اولترا امپریالیسم مسالمت آمیز با این واقعیت یعنی با این تنوع عظیم شرایط اقتصادی و سیاسی، با این عدم تطابق فوق العاده ایکه در سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره وجود دارد و با این مبارزه سبعانه ایکه بین دولت‌های امپریالیستی میشود مقایسه کنید. مگر این کوشش مرتجعانه یک خرده بورژوازی واهمه زده برای گریز از یک واقعیت مخوف نیست؟ مگر کارتهای بین المللی که کائوتسکی آنها را نطفه‌های «اولترا-امپریالیسم» تصور میکند (همانگونه که تولید قرص دارو در لابراتوار را «میتوان» نطفه اولترا-کشاورزی نامید) نمونه تقسیم و تجدید تقسیم جهان و انتقال از تقسیم مسالمت آمیز به تقسیم غیر مسالمت آمیز و بالعکس را بما نشان نمیدهند؟ مگر سرمایه مالی امریکا و کشورهای دیگر، که با شرکت آلمان تمام جهان را از طریق مسالمت آمیز مثلا در شرکت بین المللی ریل یا در ترست بین المللی کشتی رانی بازرگانی تقسیم کرده بود، اکنون جهان را بر اساس تناسب جدید نیروها که از طریق بکلی غیر مسالمت آمیز تغییر مینمایند، تجدید تقسیم میکنند؟

سرمایه مالی و ترستها اختلاف بین سرعت تکامل رشته‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نداده بلکه آنرا شدت میدهند. و حال که تناسب نیروها تغییر مینمایند، در این صورت در دوران سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز نیرو میتواند تضاد را حل کند؟ آمار مربوط برآمدهای آهن مدارک فوق العاده دقیقی را در باره سرعت‌های مختلف رشد سرمایه‌داری و سرمایه مالی در تمام اقتصاد جهانی در اختیار ما میگذارد.* طی یکی دو دهه‌ساله اخیر توسعه امپریالیستی طول راههای آهن بدینطریق انجام گرفته است:

راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)

+	۱۹۱۳	۱۸۹۰	
+۱۲۲	۲۴۶	۲۲۴	اروپا
			ایالات متحده
+۱۴۳	۴۱۱	۳۶۸	امریکا
+۱۲۸	۲۲۰	۸۲	هسته مستعمرات
			دولتهای مستقل و
+۲۲۲	۳۴۷	۱۲۵	نیسه مستقل آسیا
+۹۴	۱۳۷	۴۳	و امریکا
	۱۱۰۴	۶۱۷	جمع

Stat. Jahrbuch für das deutsche Reich, 1915; Archiv für Eisenbahnwesen 1892. (سالنامه آمار دولت آلمان، ۱۹۱۵: ارنست راه آهن، ۱۸۹۲، مترجم): خصوصیات چندینی که به تقسیمات راه‌های بقیه در پاروقی صفحه بعد

و چند کشور را هم که بین بخش‌ها تقسیم نشده‌اند نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا و مراکش و حبشه در افریقا و غیره را کنار میگذارد.

اینک خلاصه‌ای از بیکره‌های اقتصادی که نامبرده در باره این بخش‌ها ذکر میکند:

بخش‌های عمده اقتصادی جهان	(۱) اروپای وسطی	(۲) بریتانیا	(۳) روسیه	(۴) آسیای خاوری	(۵) امریکا
مساحت (به میلیون کیلومتر مربع)	۳۷۰۶	(۳۳۰۶)*	۲۸۹	۲۲	۳۰
سکنه (به میلیون نفر)	۳۸۸	(۱۴۶)	۳۹۸	۳۸۹	۱۴۸
راه‌های ارتباطی					
راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)	۳۰۴	۱۴۰	۶۳	۸	۳۷۹
ناوگان بازرگانی (به میلیون تن)	۸	۱۱	-	-	۳
بازرگانی					
(مجموع صادرات و واردات) (به میلیارد مارک)	۴۱	۲۵	۲	۲	۱۴
سنگین					
استخراج ذغال سنگ (به میلیون تن)	۲۵۱	۶۳۱	۱۶	۸	۲۴۵
استخراج چدن (به میلیون تن)	۱۵	۶	۲	۰.۲	۱۴
تعداد سوکها در صنایع نخاف (به میلیون)	۲۳	۱۵	۷	۲	۳

* در برانقزها مساحت و سکنه مستعمرات ذکر شده است.

ما در اینجا سه بخش می‌بینیم که در آن سرمایه‌داری در مدارج عالی تکامل است (هم طرق ارتباطی، هم بازرگانی و هم صنایع در این بخش‌ها فوق العاده تکامل یافته است): بخش اروپای وسطی، بریتانیا، امریکا، در بین آنها سه کشور بر جهان سیادت نمایندند: آلمان، انگلستان و ایالات متحده امریکا. مسابقه امپریالیستی و مبارزه بین آنها بعلت اینکه آلمان منطقه کوچک و مستعمرات کمی در اختیار دارد فوق العاده حدت یافته است؛ تشکیل «اروپای وسطی» امریست مربوط به آینده و در جریان یک مبارزه شدید بوجود خواهد آمد. عجالتاً صفت مشخصه تمام اروپا پراکندگی سیاسی آنست. بر عکس در بخش انگلستان و امریکا مرکزیت سیاسی در مدارج عالیست ولی بین مستعمرات به‌ناور اولی و مستعمرات ناچیز دومی تفاوت فاحشی وجود دارد. سرمایه‌داری در مستعمرات تازه رو به توسعه گذارده است. مبارزه بر سر امریکای جنوبی روز بروز حدت بیشتری می‌یابد. در دو بخش تکامل سرمایه‌داری ضعیف است: بخش روسیه و

انگلستان نشان می‌دهد! * حال سؤال میشود که در شرایط سرمایه‌داری چه وسیله‌ای جز جنگ میتواند علم تطابق بین تکامل نیروهای مولد و تجمع سرمایه از یکطرف و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ برای سرمایه‌داری را، از طرف دیگر از بین ببرد؟

۸. طفیلیگری و گنبدگی سرمایه‌داری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه‌های دیگر امپریالیسم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدلال‌ات مربوط باین بحث غالباً آنرا مورد ارزیابی کافی قرار نینهند. مکث نمائیم. یکی از نواقص هیلفردینگ مارکسیست اینستکه او در این مورد نسبت به هوسن غیر مارکسیست گامی عقب نگذاشته است. منظور ما در اینجا طفیلیگری ذاتی امپریالیسم است.

چنانچه دیدیم عمیقترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار سرمایه‌داریست یعنی از بطن سرمایه‌داری و در شرایط عمومی سرمایه‌داری یعنی تولید کالای و رقابت بوجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. ولی با اینحال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری بوجود می‌آورد که متوجه رکود و گنبدگی است. تثبیت قیمت‌های انحصاری ولو بطور موقت، تا درجه معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی میگردد؛ بعلاوه این عمل یک امکان اقتصادی بوجود می‌آورد برای آنکه از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: لوئوئیس نامی در امریکا یک ماشین بطری سازی اختراع نمود که در امر فولیو بطری انقلابی تولید میکرد کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بطری سازی، امتیاز اختراع لوئوئیس را خریداری مینماید و در کشوی میز خودجای میدهد و از عملی نمودن آن جلوگیری میکند. البته انحصار در دوره سرمایه‌داری هرگز نمیتواند رقابت را در بازار جهانی بکلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولتر-امپریالیسم است). البته، امکان تقابل هزینه تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی میگردد. ولی تمایل رکود و گنبدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، بنوبه خود عمل خود را ادامه میدهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل مینماید.

انحصار تنگ مستعمرات بسیار پهناور و پرثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل مینماید.

باری، امپریالیسم عبارتست از تجمع عظیم سرمایه بولی در معدودی از کشورها که چنانچه دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک

بنابراین سیر توسعه راه‌های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه مستقل) آسیا و امریکا از همه جا سریعتر بوده است. بطوریکه میدانیم سرمایه‌داری مالی ۴ الی ۵ کشور از بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری در این بخشها سیادت و حکمفرمایی کامل دارد. ساختمان دوست هزار کیلومتر راه آهن جدید در مستعمرات و کشورهای دیگر آسیا و امریکا بمعنای سرمایه‌گذاری جدیدی ببلغ متجاوز از ۴۰ میلیارد مارک با شرایط فوق العاده سودمند و تضمین‌های مخصوصی از لحاظ بهره‌دهی و در یافت سفارشی بر سود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

سرمایه‌داری سریعتر از همه در مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس تکامل می‌یابد. در بین آنها دول امپریالیستی جدیدی پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه امپریالیسم‌های جهانی حدث می‌یابد. خراجی که سرمایه‌داری از نگاههای فوق العاده پر سود مستعمرات و کشورهای ماوراء اقیانوس میگیرد رو با افزایش میرود. هنگام تقسیم این «غنیمت» سهم هنگامی عاید کشورهای میشود که از لحاظ سرعت تکامل نیروهای مولد همیشه هم مقام اول را احراز نمیکند. طول راه‌های آهن در بزرگترین کشورها باضافه مستعمرات آنها بدینقرار بود:

راه‌های آهن (هزار کیلومتر)

	۱۸۹۰	۱۹۱۳	
کشورهای متحد	۲۶۸	۴۱۳	+۱۴۵
امپراتوری بریتانیا	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه	۳۲	۷۸	+۴۶
آلمان	۴۳	۶۸	+۲۵
فرانسه	۴۱	۶۳	+۲۲
مجموع ۵ دولت	۴۹۱	۸۳۰	+۳۳۹

بنابراین قریب ۸۰ درصد تمام راه‌های آهن در ۵ کشور از بزرگترین کشورها متمرکز شده است. ولی تمرکز مالکیت بر این راهها و تمرکز سرمایه‌داری برآتب بیش از این است، زیرا مقدار هنگفتی از سهام و برگزای وام راههای آهن امریکا، روسیه و غیره متعلق به میلیونرهای متلا انگلیسی و فرانسویست.

انگلستان در سایه وجود مستعمرات خود، بر شبکه راه آهن خود ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی چهار بار بیش از آلمان افزود. و حال آنکه بر همه معلومست که طی این مدت تکامل نیروهای مولد آلمان و بخصوص تکامل صنایع زغال سنگ و فلزسازی آن برآتب سریعتر از انگلستان و بطریق اولی سریعتر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴۰۹ میلیون تن چدن در مقابل ۶۱۸ میلیون تن انگلستان تولید میکرد؛ ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم به ۱۷۰۶ در مقابل ۹ میرسد که برتری عظیمی را نسبت به

آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در جریان سال ۱۸۹۰ مربوطست ناگزیر بطور تقریب تعیین گشته است.

* رجوع شود به: Edgar Crammond: «The Economic Relation of the British and German Empires» در «Journal of the Royal Statistical Society» 1914, July, pp. 777 ss. (ادگار گراموند: «مناسبات اقتصادی میان امپراتوری‌های بریتانیا و آلمان» مترجمه در «مجله انجمن پادشاهی آماره»، ۱۹۱۴، ژوئیه، ص ۷۷۷ و صفحات بعدی. مترجم.)

نمونه يك دولت تنزیل بگیر» در نظر می‌گیرد و متذکر می‌شود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را بخود می‌گیرند.* شیلدر بر آنست که ۵ کشور صنعتی وجود دارند که مفهوم کشور وامده کاملاً در باره آنها صدق میکند: انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلند را فقط بدینجهت در این شمار داخل نمیکنند که چندین صنعتی نیست * ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وامده است. شولتسه گورنیتس مینویسد: مانگولستان ضمن رشد خود بتلویج از یک دولت صنعتی به دولتی وامده مبدل میشود. باوجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی در آمد حاصله از تنزیل و بهره سهام و نشر اوراق بهادار و از دلالتی و احتکار روز بروز افزوده میشود. بمقیله من همانا این واقعیت است که پایه اقتصادی اعتلای امپریالیستی را تشکیل میدهد. بین وامده و وامدار ارتباط محکمتری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار. آ. لانسبورگ، ناشر مجله «بانکه چاپ برلن» در سال ۱۹۱۱ در مقاله‌ای تحت عنوان، «آلمان دولت تنزیل بگیر» در باره آلمان چنین نوشته بود: «در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزاء قرار می‌دهند. ولی این موضوع را فراموش میکنند که در حدود یکه این قضیه به بورژوازی مربوط میگردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه میشود.***»

دولت تنزیل بگیر عبارتست از دولت سرمایه‌داری طفیلی و در حال گندیدن و این کیفیت نمیتواند در کلیه شرایط اجتماعی - سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای اینکه اینموضوع را هرچه واضحتر نشان دهیم رشته سخن را به هوبسن واگذار می‌نمائیم که بعنوان گواه از هر کس «مطمئن‌تر است، چون او را نمیتوان بدانستن تعصب در «شریعت مارکسیستی» مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که بخوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه مالی و تجربه امپریالیستی ثروتمندترین کشورهاست - آگاهست.

هوبسن ضمن اینکه تحت تاثیر مستقیم جنگ انگلیس و بوئر که خاطره‌اش کاملاً در وی زنده بود رابطه امپریالیسم را با منافع «فینانسیست‌ها» و نیز افزایش در آمد آنانرا از پیمانکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف میکند. مینویسد: «هادیان این سیاست کاملاً طفیلی‌گرانه سرمایه‌داران هستند؛ ولی همین انگیزه‌ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تاثیر مینماید. در عده زیادی از شهرها مهمترین رشته‌های صنعت به سفارتهای دولتی وابسته‌اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی سازی تا درجه نسبتاً زیادی باین واقعیت منوطست. نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراطوریهای قدیم بوده است: (۱) «طفیلیگری اقتصادی» و (۲) تشکیل ارتش از افراد ملل

اوراق بهادار بالغ میگردد. اینجاست سر چشمه رشد طبقه، یا عبارت صحیحتر، قشر تنزیل بگیران یعنی کسانی که از طریق «سفته بازی» زندگی میکنند و بکلی از شرکت در هرگونه بنگاهی بر کنارند و حرفه آنان تن آسائیتست. صنوبر سرمایه که یکی از مهمترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل بگیران را از تولید تشدید میکند و بر تمام بیکر کشوری که با استمرار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات گذران میکند، مهر و نشان طفیلیگری میزند.

هوبسن مینویسد: در سال ۱۸۹۲ میزان سرمایه گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحده بریتانیا را تشکیل میداده*. شاپان ذکر است که مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۲ بار ونیم افزایش یافت. سپس هوبسن مینویسد: «امپریالیسم متجاوز که وجود آن برای مالیات دهندگان بسیارگران تمام میشود و اهمیت آن برای کارخانه‌دار و بازرگان بسیار نا چیز است... برای سرمایه‌داری که در جستجوی جانی برای بکار انداختن سرمایه خویش میباشد - منبع تحصیل سودهای هنگفت است...» (این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان میشود: «اینوستور» یعنی «سرمایه گذار»، تنزیل بگیر)... «هیچ آمارشناس تمام در آمد سالیانه ایرا که بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۹ از تمام بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، بدست آورده است، از روی حساب ۲۰۵ درصد از کل ۸۰۰ میلیون پوند استرلینگی که در گردش بوده است، ۱۸۰ میلیون پوند استرلینگی (قریب ۱۷۰ میلیون روبل) بر آورد مینماید». هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیسم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آنچه اینموضوع را توضیح میدهد ۹۰ الی ۱۰۰ میلیون پوند استرلینگ یعنی سود حاصله از سرمایه گذاری یا سود قشر تنزیل بگیرانست.

سود تنزیل بگیران در «بازرگانی»ترین کشور جهان ۵ بار بیش از سودیست که از بازرگانی خارجی بدست می آید! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلیگری امپریالیستی.

بدینجهت است که مفهوم «دولت تنزیل بگیر» (Rentnerstaat) یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیسم، مورد استعمال عمومی پیدا میکند. جهان به مشی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولتهای وامدار تقسیم شده است. شولتسه گورنیتس در این باره مینویسد: «بین سرمایه هائی که در خارجه بکار انداخته میشوند، جای اول را آن سرمایه هائی اشغال مینمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق بکار می‌افتند: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و امریکای جنوبی وام میدهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی میکند. نیروی سیاسی انگلستان ویرا از خشم و غضب وامداران مصون میدارد. سارنورینوس فون والترسهائوزن در کتاب خود موسوم به سیستم اقتصاد ملی سرمایه گذاری در خارجه» هلند را بعنوان

* Sart. von Waltershausen: «D. Volkswirt. Syst. etc.» B. 1907, Buch IV

** Schlüter ص ۳۹۳.

③ Schulze-Gaevornitz, Br. Imp., 122

*** Die Bank - سال ۱۹۱۱ ص ۱۰-۱۱.

* Hobson ص ۶۰۵۹.

④ Schulze-Gaevornitz, Br. Imp., 320

یا «سرمایه‌گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار میگرفت و این گروه از بزرگترین منابع دست نخورده‌ای که جهان تاکنون بخود دیده است بهره‌کشی می‌نمودند و آنرا در اروپا به‌صرف می‌رساندند. این سیستم چه دامنه عظیمی بخود میگرفت. بدیهیست وضعیت بسیار بفرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی به‌راتب مشکاکتر از آنست که بتوان تحقق این پیش بینی و با هر پیش بینی دیگری را در باره آینده تنها در یکجهت زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذهایی که در حال حاضر امپریالیسم اروپایی باختری را اداره می‌نمایند، همانا در این جهت سیر میکنند و اگر بمقاومتی برخورد نمایند و بسوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروسه عمل خواهند کرد.*

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیسم بمقاومتی برخورد نمی‌کردند، کار را درست به‌عین جا هم می‌کشاندند. اهمیت «کشورهای متحده اروپا» در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی اینجا بدرستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط می‌بایستی اضافه میشد که در فرون جنبش کارگری نیز ایورتونیستها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده‌اند بطور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت عمل می‌نمایند. امپریالیسم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیسم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطبیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی بوجود می‌آورد و بدینطریق ایورتونیسم را می‌پروراند، شکل معینی به آن میدهد و آنرا مستحکم مینماید. فقط آن نیروهایی را که برضد امپریالیسم عموماً و برضد ایورتونیسم خصوصاً مبارزه مینمایند و عدم مشاهده آنها از طرف هوبسن سوسیال لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

گرهار هیلدبراند، ایورتونیست آلمانی که در موقع خود به‌نسبیت دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و امروز میتوانست پیشوای حزب بااصطلاح «سوسیال دموکرات» آلمان باشد، گفته‌های هوبسن را خیلی خوب تکمیل میکند، بدینطریق که تشکیل «کشورهای متحده اروپایی باختری» را (بدون روسیه) بمنظور «علیات» مشترک... علیه سیاه پوستان آفریقا، علیه «جنبش بزرگ اسلامی» و نیز بمنظور تهیه یک «ارتش و ناوگان دریایی نیرومند» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»^② و غیره تبلیغ مینماید.

توصیفی که شولتسه گورنیتس از «امپریالیسم بریتانیا» مینماید همان خصوصیات طفیلیگری را به‌ما نشان میدهد. در آمد ملی انگلستان از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۸ تقریباً دو برابر شد و حال آنکه در آمد حاصله «از خارجه» طی همان مدت ۹ بار افزایش یافت. اگر «خدمت» امپریالیسم «تربیت سیاه پوستان برای کار» باشد (بدون جبر که کار از پیش نیروود...) در عوض «خطر» امپریالیسم هم این خواهد بود که «اروپا کار جسمانی را-ابتدا کار کشاورزی و معدنی و

وابسته، کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلیگری اقتصادی ناشی میشود که بحکم آن دولت فرمانروا از استانها و مستعمرات و کشورهای وابسته خود برای توانگر ساختن طبقه حاکمه کشور خویش و نیز برای تطبیع طبقات پائین کشور خود و آرام نگاهداشتن آنها استفاده مینماید. ما از خود اضافه میکنیم که برای بدست آوردن امکان اقتصادی این تطبیع اعم از اینکه به‌شکلی انجام پذیرد- سودهای انحصاری هنگفتی لازمست.

هوبسن در خصوص کیفیت دوم چنین مینویسد:

یکی از عجیب‌ترین علائم نابینائی امپریالیسم آن لاپیدی مخصوص است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی در اقدام به این عمل از خود نشان میدهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهائی که ما بکمک آن امپراطوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، بتوسط نیروهایی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این اواخر در مصر ارتش‌های دائمی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیاییها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگهائی که ما برای تسخیر آفریقا نموده‌ایم، باستثناء جنگهائی مربوط به قسمت جنوبی آن بتوسط بومیان انجام گرفته است.

ارزیابی هوبسن در باره دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است: «در چنین صورتی قسمت اعظم اروپایی باختری منظره و جنبه‌ای بخود خواهد گرفت که اکنون قسمتهائی از کشورهای زیرین دارند: جنوب انگلستان و رومیرا و نقاطی از ایتالیا و سوئیس که توریستها پیش از هر جا از آنها دیدن مینمایند و محل سکونت توانگرانست. بعبارت دیگر منظره آن چنین خواهد بود: مشتی ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره‌سهم و مقرری میگیرند؛ گروه نسبتاً بزرگتری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان وعده کثیرتری از نوکران و خدمتکاران و کارگران بنگاههای حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیاء ساخته شده مشغولند. ولی رشته‌های عمده صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذایی و اشیاء نیمه ساخته بعنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد». «ببینید اتحاد وسیعتر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپایی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود؛ یک چنین فدراسیونی نه تنها مدنیت جهانی را بجای سوق نخواهد داد، بلکه ممکنست خطر عظیم طفیلیگری باختری را در برداشته باشد که عبارتست از: تمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیشرو که طبقات فوقانی آنها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی در یافت میکنند و بکمک آن نوده‌های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع را نان میدهند که دیگر بتولید محصولات هنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین بخدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانیکه آماده‌اند از این ثوری» (باید گفته میشد: از این دور نما) مروی برگردانند و آنرا قابل بررسی نینداند در شرایط اقتصادی-اجتماعی آن شهرستانهای انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند-تعمیق نمایند. بگذار آنها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیست‌ها

* Hobson ص ۱۰۳، ۲۰۵، ۱۴۴، ۲۳۵، ۲۸۶.

② Gerhard Hildebrand: „Die Erschütterung der Industriebherrschaft und des Industriesozialismus“. (گرهارد هیلدبراند: «تزلزل سیادت صنایع و سوسیالیسم صنعتی». مترجم). ۱۹۱۰، ص ۲۲۹ و صفحات بعدی.

نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اطریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می‌آمدند افزوده شد. طبق سر شماری سال ۱۹۰۷ تعداد خارجی‌ان در آلمان ۱۳۴۲۲۹۴ نفر بود که از آنها ۴۴۰۸۰۰ نفر کارگر صنعتی و ۲۵۷۳۲۹ نفر کارگر کشاورزی بودند.* در فرانسه «قسمت مهمی» از کارگران صنایع معدنی را خارجی‌ان تشکیل می‌دهند: لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها** در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و حال آنکه تعداد کارگران امریکائی که بسمت سر کارگر کار کرده و بر مزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه است***. امپریالیسم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آنها را از توده وسیع پرولتاریا مجزا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر اینکه بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد. مدت‌ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مظاهر گردیده بود زیرا دو صفت مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سالیهای متعددی این رابط اپورتونیسم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه‌داری انگلستان بطور منظمی بررسی می‌نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلستان عملاً بطور روز افزونی جنبه بورژوازی بخود می‌گیرد و بنظر میرسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست می‌خواهد سر انجام کار را بجائی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهیست این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استعمار مینماید تا حدود معینی طبق قاعده بنظر می‌رسد. تقریباً پس از یکربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از «بدترین ترهونیون‌های انگلیسی» صحبت میکند «که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و با دست کم جیره بگیر وی هستند». و اما انگلس در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ چنین مینویسد: «از من می‌پرسید کارگران انگلیسی در باره سیاست استعماری چه فکر میکنند؟ همان فکری که در باره سیاست بطور کلی میکنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکال‌های محافظه کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده با اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی

سپس کار خشن‌تر صنعتی را بگردن بشر سیاه پوست تحمیل کند و خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و بدینوسیله شاید هم موجبات رهائی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ پوست و تیره پوست را فراهم سازد».

در انگلستان روز بروز قسمت بیشتری از زمینها را از کشاورزی منتزع نموده و بوزرش و تفریح و تفریح اغنیا اختصاص می‌دهند. در مورد اسکاتلند که اشراف‌ترین منطقه شکار و ورزش است-میکوبند که «این سر زمین به برکت گذشته تاریخی خود و از دولت سر مستر کارته‌جی زندگی میکنند» (کارته‌جی یک میلیاردر امریکائیست). در انگلستان تنها برای اسب خوانی و شکار روباه سالیانه چهارده میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۳۰ میلیون روبل) خرج میشود. تعداد تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به یکمیلیون نفر میرسد. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزل است:

سکنه انگلستان	تعداد کارگر در رشته‌های عمده صنایع	تعداد کارگر نسبت به تمام سکنه
۱۸۵۱	۱۷۰۹	۲۳ در صد
۱۹۰۱	۳۲۰۵	۴۹ در صد

(به میلیون)

محقق بورژوازی «امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم» وقتی از طبقه کارگر انگلیس سخن میراند. مجبور است همواره بین «قشر فوقانی» کارگران و «قشر پائین صرفاً پرولتاریائی» فرق قائل شود. قشر فوقانی شامل گروهی از اعضاء کنفرانسیوها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و انجمن‌های ورزشی و مجامع کثیر مدعی است. قانون انتخابات که در انگلستان هنوز هم بحد کافی محدود هست برای آنکه بتواند قشر پائین صرفاً پرولتاریائی را از حق انتخابات محروم نماید» با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای اینکه وضع طبقه کارگر انگلیسی را رنگ و روغن بزنند، «ولا» فقط از قشر بالائی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل میدهد، دم می‌زنند. مثلاً «موضوع بیکاری اکثر» مسئله ایست مربوط بلندن و قشر پائین پرولتاریا که سیاستمداران کمتر آنها بحساب می‌آورند*... باید گفته میشد: که سیاست بافان بورژوا و اپورتونیست‌های سوسیالیست کمتر آنها بحساب می‌آورند.

از جمله خصوصیات امپریالیسم که با پدیده‌های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت (ورود کارگران و تغییر محل سکونت) بکشورهای نامبرده از کشورهای عقب مانده تریست که سطح دستزد در آنها پائین تر است. بطوریکه هوبسن متذکر میگردد مهاجرت از انگلستان از سال ۱۸۸۴ رو بکاهش میرود: عدد مهاجرین در سال مزبور ۲۴۲ هزار و در سال ۱۹۰۰-۱۶۹ هزار بود. عدد مهاجرین از آلمان در جریان دهسال ۱۸۸۱-۱۸۹۰ بحدااعلای خود یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید و طی دو دهساله بعدی به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار تنزل

* Statistik des Deutschen Reichs, Bd. 211 (آمار دولت آلمان. مترجم).
 ** Henger: "Die Kapitalanlage der Franzosen" St. 1913 (هنگر. سرمایه گذاری های فرانسوی. مترجم).
 *** Hourvich: "Immigration and Labour". N.Y. 1913. (هورویچ. مهاجرت به قرون کشور و کار. نیویورک. مترجم).

۹- انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم به معنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، بر حسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیسم دارند.

میزان عظیم سرمایه مالی که در دست عده معدودی متمرکز شده و شبکه انبوهی از مناسبات و ارتباطات بوجود آورده و دامنه این شبکه با چنان وسعت غیر قابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده سرمایه داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده‌بازترین آنها را نیز تابع سرمایه مالی نموده است. از یکطرف و مبارزه حاد با سایر گروههای ملی و دولتی فینانسیست‌ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر - از طرف دیگر - موجب شده است که تمام طبقات دارا یکجا بسوی امپریالیسم روآور شوند. مجربیت همگانی به دورتهای امپریالیسم، دفاع دیوانه وار از آن و رنگ آمیزی آن بتمام وسائل ممکنه - چنین است صفت مشخصه دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر نیز نفوذ مینماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی با اصطلاح «سوسیال دموکرات» آلبان بحق و بجا به «سوسیال امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار ملقب شده اند - باید دانست در سال ۱۹۰۲ هم هوبسن وجود «امپریالیست‌های فابین» را در انگلستان که به سازمان ایورتونیستی جمعیت فابین تعلق داشتند خاطر نشان نموده است. دانشمندان و پوبلیسیست‌های بورژوازی معمولاً به شکل نسبتاً پوشیده‌ای از امپریالیسم دفاع میکنند، بدینطریق که سیادت مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آنرا پرده پوشی مینمایند. میکوشند جزئیات و فرعیات را در درجه اول اهمیت قرار دهند و تلاش میکنند با طرحهای بکلی بی اهمیت مرفوم از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر ترسها یا بانکها و غیره توجه را از آنچه که دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند. امپریالیستهای وقیح و بی پرده ای که جسارت دارند اندیشه مربوط به اصلاح خصوصیات اساسی امپریالیسم را اندیشه‌ای نابخردانه اعلام دارند کمتر بسخن بر میخیزند.

اینک مثالی ذکر مینمائیم. امپریالیستهای آلمانی در نشریه موسوم به «با یگانی اقتصاد جهانی» سعی دارند جریان جنبش آزادیبخش ملی را در مستعمرات و البته بخصوص در مستعمرات غیر آلمانی تعقیب نمایند. آنها تک جوشها و اعتراضاتی را که در هندوستان میشود و جنبشی را که در نائال (جنوب آفریقا) و در هند هند و غیره وجود دارد ذکر میکنند. یکی از آنها در خصوص یک نشریه انگلیسی حاوی گزارش مربوط بکنفرانسی از ملتها و نژادهای تابع که از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان مختلف مللی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیادت بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود - مقاله‌ای نوشته و ضمن آن نطقهای ابراد شده در این کنفرانس را چنین ارزیابی مینماید: «بما میگویند با امپریالیسم باید مبارزه کرد؛ دولت‌های فرمانروا باید حق ملل تابعه را باستقلال برسمیت بشناسند؛ دادگاه بین المللی باید بر اجرای قرارداد های

انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی استفاده مینمایند» * (عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۹۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به وضع طبقه کارگر در انگلستان تشریح نموده است). در اینجا علت و معلول بطور واضح ذکر گردیده است. ست: (۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛ (۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛ (۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول: (۱) بورژوازی شدن بخشی از پرولتاریای انگلستان؛ (۲) قسمتی از آن اجازه میدهد افرادی بروی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر آن هستند. امپریالیسم آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را بین مشتی از دول پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آنچنان قسمتی از «تمام جهان» را استثمار میکنند (به منظور تحصیل ما فوق سود) که اندکی از آنچه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار میکرد کمتر است؛ هر یک کارتها از این دول در سایه ترسها، کارتها و سرمایه مالی و داشتن مناسبات وامده با وامدار - در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاریست و هر یک از آنها تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی بر خوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است). وجه تمایز موقعیت کنونی وجود آنچنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمیتوانست بر شدت آشتی ناپذیری ایورتونیسم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیز آید: امپریالیسم از حالت جنبشی خود خارج شده و بیک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال مینمایند؛ تقسیم جهان پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر بجای انحصار بنون شریک انگلستان، اکنون می بینیم عده قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار بایکدیگر مبارزه می‌کنند که صفت مشخصه تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل میدهد. ایورتونیسم اکنون دیگر نمیتواند در جنبش کارگری یک کشور، آنطور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده میشد - برای مدتی مدید یعنی دهها سال بی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. ایورتونیسم در یکسلسله از کشورها بنضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گندیده شده و بعنوان سوسیال شوینیسم[⊙] کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است.

Briefwechsel von Marx und Engels Bd., II S. 290; IV, 453. *
(مکاتبه مارکس و انگلس جلد دوم، مترجم). - K. Kautsky: «Sozialismus und Kolonialpolitik», Brf. (ک. کائوتسکی: «سوسیالیسم و سیاست مستعمراتی»، برلن، مترجم). این رساله در آن عهدی نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکیست بود.

⊙ سوسیال شوینیسم روسی حضرات پوترسوف‌ها، چخنکل‌ها، ماسلف‌ها و غیره نیز، خواه بصورت آشکار و خواه بصورت پنهانی خود (آقایان چخینزه، اسکولف، آکسلرد، مارتف و غیره) از یکی از اشکال روسی ایورتونیسم یعنی از انحلال طلبی پدید آمده است.

منعقد بین دول معظم و ملتهای کوچک نظارت کند. کنفرانس مزبور از این خواهشهای معصومانه گامی فراتر نینهد. ما اثری از درک این حقیقت نمی بینیم که امپریالیسم در شکل کنونی خود با سرمایه‌داری ارتباط ناگسستی دارد و بدینجهت (!!) مبارزه مستقیم با امپریالیسم امریست بی نتیجه مگر اینکه با اقداماتی علیه برخی از زیاده رویهای ویژه نفرت انگیز آن اکتفا شود. چون اصلاح رفرمیستی ارکان امپریالیسم چیزی نیست جز فریب و خواهشهای معصومانه و چون نمایندگان بورژوازی ملل ستمکش بسوی جلو «فراتر» از این گامی نمی نهد، بدینجهت نماینده بورژوازی ملت ستمگر گامی «فراتر» از این بسوی عقب بر میدارد یعنی در برابر امپریالیسم جبهه یزمین میساید و آنرا در لغافه ادعای «علنی بودن» دستور میگرداند. اینهم نوعی از «منطق» است!

مسئله حاکمی از اینکه آیا تغییرات رفرمیستی ارکان امپریالیسم امکان پذیر است و آیا باید بجلو رفت و تضاد هائی را که زائیده امپریالیسم است بیش از پیش جدت داد و آنها را عمیقتر ساخت یا اینکه باید بعقب رفت. از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیسم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارتست از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشلی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیون از خرده بورژوازیهای دموکرات مواجه میشود. علت قطع علاقه با مارکسیسم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بین‌المللی کائوتسکیست اینست که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرده بورژوازی و رفرمیستی که پایه اقتصادی آن ارتجاعیست - قرار دهد، بلکه بر عکس در عمل با آن در آمیخت. جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیون از ضد امپریالیست‌ها گردید. اینها آخرین موهیکانهای (۵) دموکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را جنگ «تبهکارانه» می نامیدند، تصرف اراضی دیگران را نقض مشروطیت میدانستند، عملی را که نسبت به آگونیالو پیشوای بومیان فیلیپین شد (بوی وعده دادند که کشورش آزاد خواهد بود، ولی بعداً سپاهیان امریکائی را در آنجا پیاده کردند و فیلیپین را بتصرف خود در آوردند) «فریب شونیست‌ها» میخواندند و سخنان لینکلن را نقل قول مینمودند حاکمی از اینکه: «هنگامیکه سفید پوست بر خود حکومت میکند، این عمل حکومت بر خویشان است ولی هنگامیکه بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت میکند - این دیگر حکومت

بر خویشان نبوده بلکه استبداد است». ولی مادامکه این انتقاد کنندگان از اعتراف به ناگسستی بودن ارتباط امپریالیسم با ترسها و بنا بر این با ارکان سرمایه‌داری وابسته داشتند و مادامکه از گرویدن به نیروهاییکه بتوسط سرمایه‌داری بزرگ و در نتیجه تکامل آن بوجود می آیند هراسناک بودند - انتقاداتن کماکان جنبه خواهشهای معصومانه را داشت. هوبسن نیز در انتقاد از امپریالیسم بطور عده از همین نظریات پیروی مینماید. هوبسن در رد «ناگزیری امپریالیسم» و اعلام ضرورت ارتقاء قدرت خرید اهالی (در دوران سرمایه‌داری) - بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانیکه در انتقاد از امپریالیسم و قدرت مطلق بانکها و الیگارشلی مالی و غیره از نظریه خرده بورژوازی پیروی میکنند عبارتند از آگاد، آ. لانسبورگ، ل. اشوهگه که ما در این رساله بکرات از آنها نقل قول نموده ایم و نیز ویکتور برار، از نویسندگان فرانسوی، مولف یک کتاب سطحی بنام «انگلستان و امپریالیسم» منتشره در سال ۱۹۰۰. همه آنها بدون آنکه ذره ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دموکراسی را در نقطه مقابل امپریالیسم قرار میدهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر میگردد تقبیح میکنند و ضمناً همه «خواهشهای معصومانه» ای در باره صلح مطرح مینمایند و غیره و غیره. حتی آ. نیبارک متخصص آمار نشر اوراق بهادار بین‌المللی نیز جزو آنهاست، نامبرده ضمن محاسبه صدها میلیارد فرانک پشتوانه‌های «بین‌المللی» در سال ۱۹۱۲ بانک بر آورد که: «آیا میتوان تصور کرد صلح بر هم خواهد خورد...؟ و باوجود چنین بیکره‌های هنگفتی بهر سبک برپا کردن جنگ تن در خواهند داد» (۶)

یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ بعلاوه اینموضوع بسود آنها نیز هست که خود را تا اینترجه ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیسم بطور جدی از صلح دم بزنند. ولی برای کائوتسکی که در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ به پیروی از همین نظریه بورژوا رفرمیستی پرداخته ادعا میکند در مورد صلح همه توافق نظر دارند (امپریالیستها، باصطلاح سوسیالیستها و سوسیال پاسیفیست‌ها) - دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی میماند؟ بجای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیسم ما فقط یک چیزی بینیم و آن «تمایل معصومانه» رفرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آنهاست. اینک نمونه کوچکی از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم. او بیکره‌های صادرات و واردات سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلستان را در مورد مصر با یکدیگر مقایسه میکند؛ معلوم میشود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کمتر بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه گیری میکند: «هیچ دلیلی برای این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمیگرفت بازرگانی با این کشور باوجود فشار

* Welt wirtschaftliches Archiv, Bd. II. (بایگانی اقتصاد جهانی)

جلد ۲، مترجم) ص - ۱۹۳

(۵) موهیکان‌ها - گروهی از طوایف هندوهای امریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتنند. آخرین موهیکان‌ها - نام رمان یکی از نویسندگان امریکائی بنام فنیور گویر است. بطور کلی آخرین نمایندگان جریانهای اجتماعی در حال زوال را - آخرین موهیکان‌ها مینامند. ه. ت.

* Patouillet «L. Impérialisme américain», Dijon (ژ. پاتویه: «امپریالیسم امریکای»، دیژون، مترجم) ۱۹۰۴ ص - ۲۷۲.
 (۶) Bulletin de «L. Institut International de Statistique», T. XIX, livr. 225 II, p. 225 (پژوهشگاه آمار بین‌المللی، جلد ۱۹، کتاب ۲، ص ۲۲۵، مترجم).

عوامل اقتصادی کمتر رشد می‌کند. «تقابل سرمایه به بسط و توسعه» بهتر از هر چیز بوسیلهٔ دموکراسی مسالمت آمیز ممکن است عملی گردد. نه بوسیلهٔ شیوه‌های تهری امپریالیستی*.

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور هوادار دو آتشه وی در روسیه (و استار کننده سوسیال شوینیست‌ها در روسیه) آنرا به صدا آهنگ زیر و بم تکرار میکند، اساسی انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیسم تشکیل می‌دهد و از اینرو باید با تفصیل بیشتری روی آن نکت نمود. نخست قسمتی از گفته‌های هیلفردینگ را نقل می‌نماییم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال ۱۹۱۵ اعلام نموده که نتیجه گریهای وی را «تمام شورسین‌های سوسیالیست با اتفاق آراء قبول دارند».

هیلفردینگ مینویسد: «کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه‌داری مثرقی تر سیاست عقب مانده‌ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصوصیت آمیز نسبت بدولت است. پاسخی که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه مالی و امپریالیسم میتواند بدهد آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوسیالیسم است. هدفی که سیاست پرولتاریائی در حال حاضر میتواند تعقیب کند ایدآلی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد - که اکنون دیگر به يك ایدآل ارتجاعی مبدل شده - نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه داریست».

کائوتسکی با دفاع از «ایدآلی» که برای دوران سرمایه مالی، يك «ایدآل ارتجاعی» است و با دفاع از «دموکراسی مسالمت آمیز» و «نشار عوامل اقتصادی» بیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود؛ زیرا این ایدآل از نظر عینی تاریخ را بعقب میکشاند یعنی از سرمایه‌داری انحصاری بسوی سرمایه‌داری غیر انحصاری متوجه میگردد و از اینرو چیزی نیست جز يك فریب رفرمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره دیگر و یا با کشور نیمه مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نگیرد یعنی اگر امپریالیسم و سرمایه مالی وجود نپیداقت با شدت بیشتری مرشد می‌کند. و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا اینست که اگر رقابت آزاد بوسیلهٔ انحصارها بطور کلی و بوسیلهٔ «ارتباط‌ها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه مالی و بوسیلهٔ تمك انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود میگشت، آنگاه تکامل سرمایه داری سریعتر انجام می پذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمیتواند داشته باشد و این معنای هم بی‌معناست. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچگونه انحصاری، سرمایه داری و بازرگانی را با سرعت بیشتری تکامل میداد. ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه‌داری سریعتر انجام پذیرد، بومان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که بوجود آورندهٔ انحصارست شدیدتر میشود و اما انحصارها هم اکنون

بوجود آمده اند - و همانا از درون رقابت آزاد هم بوجود آمده اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطئی هم نموده باشند باز این موضوع نمیتواند دلیلی بنفع آزادی رقابت باشد، که پس از بوجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکان پذیر نیست.

هر قدر هم استدلالهای کائوتسکی را زیرورو کنید باز جز ارتجاع و رفرمیسم بورژوازی چیزی در آن نمی یابید.

اگر هم بخواهیم این استدلالها را اصلاح نماییم و نظیر اسپکتاتور بگوئیم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطئی تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها توسعه می یابد - باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیسم میگوید، منتهی انحصار و امپریالیسم کشور دیگر (امریکا، آلمان). میدانیم که کارتلها موجب پیدایش تعرفه‌های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده اند؛ درست آن محصولات مورد حمایت قرار میگیرند (اینموضوع را انگلس نیز در جلد سوم «کابینال» متذکر گردیده است) که بفرد صادرات میخورند. و نیز میدانیم یکی از خصوصیات کارتلها و سرمایه مالی استفاده از سیستم «صنور کالا» یا قیمت‌های نازلتر از مایه یا بقول انگلیسها سیستم «بیرون ریختن کالا» است؛ کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزاف بفروش میرساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل میدهد تا بدینطریق رقیب خود را زمین بزند و تولید خود را بهدراکثر توسعه بخشد و قس علیهذا. اگر می بینیم آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلستان سریعتر از خود انگلستان توسعه میدهد - این فقط ثابت میکند که امپریالیسم آلمان تازه نفس تر، زورمند تر، متشکل تر و در مرحله ای بالاتر از امپریالیسم انگلستان است - ولی اینموضوع بهیچوجه «تفوق» بازرگانی آزاد را به ثبوت نمیرساند، زیرا اینجا سخن بر سر مبارزه بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه يك امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، يك انحصار علیه انحصار دیگر و يك سرمایه مالی علیه سرمایه مالی دیگر است. تفوق امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه‌های گمرکی حمایتی نیرومندتر است؛ از اینموضوع بنفع بازرگانی آزاد و «دموکراسی مسالمت آمیز» اقامهٔ «دلیل» نمودن معنایش فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیسم و جازدن رفرمیسم خرده بورژوازی بعوض مارکسیسم است.

شایان توجهست که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آنکه همانند کائوتسکی بشیوه‌ای خرده بورژوائی از امپریالیسم انتقاد مینماید، معهذاً مدارك مربوط به آمار بازرگانی را بطرزی علمی تر مورد بررسی قرار میدهد. او تنها يك کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه نموده، بلکه صادرات يك کشور امپریالیستی را (۱) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته هستند و از آن وام میگیرند و (۲) به کشورهایی که از لحاظ مالی به آن وابسته نیستند - مورد مقایسه قرار میدهد و چنین نتیجه میگیرد: (رجوع شود به صفحه ۶۶۳، مترجم).

لانسبورگ از این پیکرها نتیجه گیری نکرده است و بدینجهت

* Kaufsky: «Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund». Nürnberg. 1915 (کائوتسکی، دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولتها). نورنبرگ. مترجم. ص ۷ و ۷۲.
** «سرمایه مالی»، ص ۵۶۷.

سابق خود رسید.

بیکره های مربوط به بازرگانی آلمان و آرژانتین از اینهم مشخص تر است. در نتیجه وامهای سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ صادرات آلمان به آرژانتین در سال ۱۸۸۹ به ۶۰۰۷ میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات رو به سرافته به ۱۸۰۶ میلیون یعنی کمتر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال ۱۹۰۱ بود که به سطح سال ۱۸۸۹ رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه وامهای جدید دولتی و شهری و تأدیۀ وجه برای ساختمان کارخانه های برق و معادن اعتباری دیگر بود.

صادرات به شیلی در نتیجه وام سال ۱۸۸۹ تا ۴۵۰۲ میلیون (۱۸۹۲) ارتقاء یافت و یکسال بعد تا ۲۲۰۵ میلیون تنزل نمود. پس از وام جدید بکه قرارداد آن با میانجیگری بانکهای آلمان در سال ۱۹۰۶ منعقد شده بود، میزان صادرات به ۸۴۰۷ میلیون (۱۹۰۷) ترقی نمود و در سال ۱۹۰۸ باز تنزل کرد و به ۵۲۰۴ میلیون رسید.*

لانسنبورگ از این واقیعات یک نتیجه اخلاقی خرده بورژوازی مضحکی میگیرد و آن اینکه تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است نا استوار و نا موزونست، چقدر بد است بجای توسعه «طبیعی» و «مهاکت» صنایع میهنی سرمایه ها بخارج کشور صادر شود و چقدر بخشهای چندین میلیونی کرپ که در مورد وامهای خارجی انجام میگیرد برای وی «گران» تمام میشود و غیره. ولی واقیعات با وضوح تمام گواهی میدهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداریهای شیدانه سرمایۀ مالی ارتباط دارد و این سرمایه بهیچوجه در بند اخلاقیات بورژوازی نبوده تمام همش مصروف آنست که از هر گاو دو پوست بکند: اولاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام و قتیکه این وام بمصرف خرید مصنوعات کرپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره میرسد.

باز تکرار میکنیم که ما بهیچوجه آماری را که لانسنبورگ تهیه کرده است کامل نمیدانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماریکه کائوتسکی و اسپکتاتور تهیه کرده اند علمی تر است و لانسنبورگ در مورد این مسئله برداشت صحیحی مینماید. برای اینکه بتوان در بارۀ اهمیت سرمایۀ مالی در امر صادرات و غیره قضاوت نمود، باید توانست ارتباطی را که صادرات مخصوصاً و منحصرأ با کلاهبرداریهای فینانسیست ها و با بازار فروش فرا آورده های کارتلها و غیره دارد مشخص نمود. ولی مقایسۀ ساده مستعمرات بطور کلی با کشورهای غیر مستعمره، مقایسۀ یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، مقایسۀ یک کشور نیمۀ مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها بمعنای آنستکه درست در مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پرده پوشی گردد.

علت اینکه انتقاد توریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچگونه وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط بتدر موعظه در بارۀ صلح و وحدت با ایورتونیست ها و سوسیال شوینیست ها میخورد. همانا اینستکه این انتقاد درست در مورد عمیقترین و ریشه ای ترین تضادهای امپریالیسم سکوت اختیار نموده و آنها را برده پوشی مینماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که بموازات آن وجود دارد، تضاد بین معاملات عظیم (و سودهای عظیم) سرمایۀ مالی

بطرز عجیبی باین نکته پی نبرده است که اگر این بیکره ها دلیلی برای اثبات موضوعی هم باشند، آن دلیل فقط بر ضد وی گواهی میدهد، زیرا سیر رشد صادرات به کشورهاییکه از لحاظ مالی وابسته هستند ولو بمقدار کمی هم باشد باز بهرحال سرعتر از صادرات بکشورهائی بوده است که از لحاظ مالی وابسته نیستند (ما روی کلمۀ «اگر» تکیه کردیم زیرا آماریکه لانسنبورگ تهیه کرده است، بهیچوجه کامل نیست).

لانسنبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وامها چنین مینویسد: در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ بامیانجیگری بانکهای آلمان قرارداد وامی بارومانی منعقد گشت. این بانکها در سالهای پیشین نیز قرضه های

از کشورهایی که وابسته نیستند: آلمان وابسته به کشورهایی که وابسته نیستند: آلمان وابسته به کشورهایی که وابسته نیستند:

صادرات آلمان (به میلیون مارک)	رومانی	پرتغال	آرژانتین	برزیل	شیلی	ترکیه	جمع	رومانی	پرتغال	آرژانتین	برزیل	شیلی	ترکیه	جمع
۱۸۸۹	۴۸۰۲	۱۹۰۰	۶۰۰۷	۴۸۰۷	۲۸۰۳	۳۹۰۹	۲۳۴۰۸	۶۵۱۰۸	۲۱۰۰۲	۱۳۷۰۲	۱۷۷۰۴	۲۱۰۰۲	۸۰۸	۱۲۰۶۰۶
۱۹۰۸	۷۰۰۸	۳۲۰۸	۱۴۷۰۰	۸۴۰۵	۵۲۰۲	۶۴۰۰	۴۵۱۰۵	۹۶۷۰۴	۴۳۷۰۹	۳۲۲۰۸	۴۰۱۰۱	۶۴۰۵	۴۰۰۷	۲۳۶۴۴
	۴۷	۷۳	۱۴۳	۷۳	۸۵	۱۱۴	۹۲+	۵۳	۱۰۸	۱۳۵	۱۲۷	۲۰۵	۳۶۳	۸۷
	+	+	+	+	+	+		+	+	+	+	+	+	
	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳

بحساب این وام داده بودند. این وام بطور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان در یافت میگردید بمصرف میرسید. صادرات آلمان به رومانی در سال ۱۸۹۱ بالغ بر ۵۵ میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا ۳۹۰۴ میلیون تنزل یافت و سپس با فواصلی چند باز هم پائین آمد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵۰۴ میلیون رسید. فقط در همین سالهای اخیر در نتیجه دو وام تازه مجدداً به سطح سال ۱۸۹۱ ارتقاء یافت.

صادرات آلمان در پرتغال در نتیجه وامهای سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ به ۲۱۰۱ میلیون (۱۸۹۰) رسید؛ سپس در دو سال بعد بترتیب تا ۱۶۰۲ و ۷۰۴ میلیون تنزل یافت و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح

* Die Banko سال ۱۹۰۹، صفحه ۸۱۹ و صفحات بعدی.

بکارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هند و چین و چین را هر نظر گیریم. میدانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه مستعمره که جمعیت آنها به شصصد تا هفتصد میلیون بالغ می‌گردد در معرض استثمار سرمایه مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه متصرفات و منافع و «منطقه نفوذ» خود در کشورهای نامبرده آسیا - برضد یکدیگر عقد اتحاد به بندند. این اتحادها - اتحادهای «انتر-امپریالیستی» یا «اولترا-امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم «مسئله آمیزه» کشورهای آسیائی نامبرده با یکدیگر عقد اتحاد به بندند - این عبارت خواهد بود از «سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده است». نمونه های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ قرن بیستم مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می آید: آیا در شرایط وجود سرمایه داری (کائوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض «قابل تصور» است که یک چنین اتحادهایی کوتاه مدت نباشند؟ و یک چنین اتحادهایی اصطلاحاً «کامپا» و تضادها و مبارزه را با تمام اشکال گوناگون ممکنه آن منتفی سازند؟

کافیست این سؤال بطور واضح مطرح گردد تا بلافاصله معلوم شود که به آن تنها یک پاسخ میتوان داد و آنهم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبتنی دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست. و اما نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم بطور مختلفی تغییر مینماید زیرا در شرایط سرمایه‌داری تکامل موزون نگاههای مختلف، ترسها، رشته های صنایع و کشورهای گوناگون امکان پذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه‌داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آن موقع بسیار ناچیز و بیمقتار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با اینوصف آیا این فرض «قابل تصور» است که با گذشت چند ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بلون تغییر یابند؟ مطلقاً غیر قابل تصور است.

بدینجهت اتحادهای «انتر-امپریالیستی» یا «اولترا-امپریالیستی» در شرایط سرمایه‌داری (ولی نه در تخیلات مبتذل خرده بورژوازی کشیشهای انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی) اهم از اینکه بهر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر - ناگزیر چیزی جز «تلفهای» بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می آورند و خود نیز زائیده جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگریست لذا بر زمینه واحد ارتباطها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکلهای مبارزه مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز میگرددند. و اما کائوتسکی اعقل عفا له برای آوردگی خاطر نازگران و آشتی دادن آنان با - وسیله شویستیست‌هایی که بجانب بورژوازی گروه‌یدهاند حلقه‌ای از زنجیر واحد را از حلقه دیگر آن جدا مینماید بدین معنی که اتحاد صلح

و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، تضاد بین کارتلها و ترسها از یکطرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیهذا. تئوری کذائی «اولترا-امپریالیسم» نیز که ساخته کائوتسکی است دارای همین جنبه ارتجاعیست. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کائوتسکی: «... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست بوسیله سیاستی جدید یعنی سیاست اولترا-امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه های مالی ملی مینماید - از صحنه بدر شود؟ فرا رسیدن یک چنین فاز نوینی در سرمایه‌داری بهر حال امکان پذیر است. برای حل اینمسئله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست».

هوبسن: «مسیحیت که در عده قلیای از امپراطوریهای فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله مستعمرات غیر متمکن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند - استوار گردیده، بنظر بسیاری قانونی ترین تکامل تمایلات کنونی و آنهم آنچنان تکاملیست که میتواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه استوار انتر-امپریالیسم مبتنی باشد مایه امیدواری باشد».

کائوتسکی آنچه را اولترا-امپریالیسم یا ما فوق امپریالیسم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال قبل از وی انتر-امپریالیسم یا بین الامپریالیسم نامیده بود. پیشرفتی که کائوتسکی در رشته اندیشه «علمی» نموده بجز اختراع کلام حکیمانه نوینی که در آن بجای یک پیشوند لائینی پیشوند دیگری میگنارد فقط شامل اینستکه آنچه را هوبسن در ماهیت امر بعنوان سالوسی کشیش های انگلیسی توصیف میکند، او بموض مارکسیسم جامیزند. پس از جنگ انگلیس و بوئر امری کاملاً طبیعی بود که این زمره عالیشان مساعی عمده خود را صرف تسکین خرده بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده کثیری از آنها در نبرد های جنوب آفریقا بهلاکت رسیده بودند و برای تأمین سودهای هنگفت تر فینانسیت های انگلیسی مبالغی بعنوان افزایش مالیات می پرداختند. واقفان هم چه تسکینی بهتر از اینکه گفته شود امپریالیسم چندان هم چیز بدی نیست و یا انتر- (یا اولترا-) امپریالیسم که قادر بتأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیشهای انگلیسی و یا کائوتسکی چریزیان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی و واقعی «تئوری» وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارتجاعیترین تسکین نوده ها از طریق امیدوار ساختن آنها بامکان صلح دائمی در شرایط سرمایه‌داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجهشان به دور زبانه های کاذب یکنوع «اولترا-امپریالیسم» آینده باصطلاح جدید. در تئوری «مارکسیستی» کائوتسکی هیچ چیزی جز فریب نوده ها یافت نمیشود.

در حقیقت هم کافیست واقعیات مسخیه که مورد قبول همگانست بطور واضحی با یکدیگر مقایسه شود تا باین موضوع یقین حاصل گردد که: دورنماهایی که کائوتسکی میکوشد به کارگران آلمانی (و

خاطر نشان ساخته می‌نویسد: «و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آنجا بر شدت تضادها می‌افزاید و موجب مقاومت روز افزون توده‌هایی می‌گردد که افکار ملی آنان بحد واریت بیگانه بر انگیزته شده است؛ این مقاومت به سببت ممکنست با اقدامات خطرناکی علیه سرمایه خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی چون اثر ریشه متقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله ملت‌های برون از جریان تاریخ از بین می‌رود و این ملتها بگرداب سرمایه‌داری کشانده میشوند. خود سرمایه‌داری رفته رفته وسائل و شیوه‌های رهائی را در اختیار مسخر شدگان می‌گذارد، آنها هدفی را مطرح مینمایند که زمانی در نظر ملل اروپائی عالیترین هدفها بود و آن عبارتست از تشکیل دولت ملی واحد به مثابه حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال طلبانه سرمایه اروپائی را در پرارزش‌ترین مناطق استثمار که درخشانترین دور نماها را نوید میدهد، تهدید مینماید و سرمایه اروپائی دیگر نمیتواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش».*

باین موضوع این نکته را نیز باید اضافه کرد که امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را با الحاق اراضی دیگران و تشدید ستکری ملی و بالتیجه به تشدید مقاومت میکشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض با اقدام امپریالیسم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسئله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیستها در دوران امپریالیسم را که جنبه پس مبرمی بخود گرفته است مسکوت می‌گذارد، اعتراض او به الحاق طلبی طوریست که برای اپورتونیستها نهایت درجه بی‌زیان بوده و سهولت از هر چیز برایشان قابل قبولست. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار میدهد ولی با اینوصف دوست همان چیزی را که از همه مهمتر و از مسائل روز است مثلاً اینموضوع را که آلتزاس-لورن سرزمینی است که آلمان بخود ملحق ساخته، برده پوشی میکند برای ارزیابی این انحراف فکری کائوتسکی مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف امریکائیها را مورد تقبیح قرار میدهد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا خیلی‌ها ممکن است اینموضوع بادر نمایند که علت این تقبیح خصومت نسبت به نوع الحاق طلبی است نه اینکه تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین؟ و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی میتوان «مبارزه آن ژاپنی را علیه الحاق طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که نامبرده علیه الحاق کره بژاپن نیز قیام کند و آزادی جدائی کره از ژاپن را نیز طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تئوریک کائوتسکی در باره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیسم هر دو سرایا آغشته بروحی است که بکلی با مارکسیسم منافات دارد زیرا در آنها کوشش میشود ریشه‌های ترین تضادها برده پوشی و مانع‌نمایی گردد و بهر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیسم در جنبش کارگری

آمیز «مروزی (و اتحاد اولترا-امپریالیستی و حتی اولترا-اولترا-امپریالیستی) نیام دول را که هدف آن «آرامش» چین است (مرکوبی نیام بوکرها (۸۷) را بیاد بیاورید) از تضاد غیر مسالمت آمیز فردا جدا مینماید، تضادیکه پس فردا مجدداً موجبات يك اتحاد «مسالمت آمیز» همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم مینماید. کائوتسکی بجای نشان دادن ارتباط زنده دوره های صلح امپریالیستی با دوره‌های جنگ‌های امپریالیستی تجرید بی روحی را به کارگران تقدم میدارد تا بدینوسیله آنها را با پیشوایان بی روح خود آشتی دهد.

هیل امریکائی، در پیشگفتار کتب خود تحت عنوان «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلوماسی را بدوره‌های زیرین تقسیم مینماید: (۱) عصر انقلاب (۲) جنبش مشروطیت (۳) عصر «امپریالیسم بازرگانی» کنونی. نویسنده دیگری تاریخ «سیاست جهانی» بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به چهار دوره تقسیم میکند: (۱) نخستین دوره دوره آسیا (مبارزه علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند)؛ (۲) دوره آفریقا (در حدود سالهای ۱۸۸۵-۱۹۰۲) - مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه «شودا» در سال ۱۸۹۸ که در آن، جنگ با فرانسه به مونی بسته بود)؛ (۳) دومین دوره آسیا (قرار داد با ژاپن بر ضد روسیه) و (۴) دوره «اروپا» - بطور عمده علیه آلمان. ریسر «رجل» بانکی حتی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره باین نکته که چگونه سرمایه مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجب اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم میساخت و چگونه مبارزه بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه تمام سرمایه‌های اروپائی بر سر وام‌های چین و غیره بسط مییافت - می‌نویسد: نزد و خورده‌های سیاسی دسته‌های جاودار بر زمینه مالی روی می‌لغند. اینست واقعیت زینت اتحادیه‌های مسالمت آمیز اولترا-امپریالیستی و ارتباط ناگسستن آنها با تضادات ساده امپریالیستی.

برده پوشی زرفترین تضادهای امپریالیسم از طرف کائوتسکی که ناگزیر به آرایش و زینت امپریالیسم مبدل میگردد در استنادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیسم مینماید اثر خود را باقی می‌گذارد. امپریالیسم عبارتست از عصر سرمایه مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوشش‌هایی توأم است که هدف آن آزادی نبود، بلکه احراز سیادت می‌باشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارتست از بسط ارتجاع در همه جهات علی‌رغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستکری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می‌یابد. هیلقردهنگ بطرز صحیحی ارتباط بین امپریالیسم و تشدید ستکری ملی را

David Jayne Hill: "A History of the Diplomacy in the International development of Europe", vol 1, p. X (دوید جین هیل، «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا» جلد ۱، ص ۱۰، ترجمه)

از انحصار و به شکل باصطلاح «اشغال آزادانه» اراضی بـسط و تکامل یابد. ولی هنگامیکه نه دهم آفریقا تحت اشغال در آمد (مقارن سال ۱۹۰۰) و هنگامیکه نهم تمام جهان بیابان رسید ناگزیر عصر تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزه فوق العاده شدید برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان فرا رسید.

اینکه سرمایه انحصاری تا چه اندازه بر حدت تمام تضادهای سرمایه‌داری افزوده است - مطلبی است بر همه معلوم. هر ایندورد کافیست به گمرانی فوق العاده قیمتها و فشار کارتها اشاره شود. این حدت تضادها بر قدرت ترین نیروی محرک آن دوران انتقالی تاریخیت که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه جهانی مالی آغاز گشته است.

انحصار، الیکارشی، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روز افزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی ترین یا نیرومندترین ملتها - همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که وامیدارد امپریالیسم را بمثابه سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نماییم. ایجاد کشور تنزیل بگیره یا کشور رباخواری که بورژوازی آن بطور روز افزونی با صدور سرمایه و سفته بازی گفتران میکند، بیش از پیش و هر روز بطور بارزتری بمثابه یکی از نمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر میگردد. اشتباه بود اگر تصور میشد این تمایل بسوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی میسازد، خیر، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم با نیروئی کم یا بیش گاه تمایل بسوی گندیدگی و گاه تمایل بسوی رشد سریع را متظاهر میسازند. رویبرفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش رشد می یابد، ولی این رشد نه تنها بطوراعم ناموزونتر میشود، بلکه بطور اخص نیز این ناموزونی بصورت گندیدگی کشورهای که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومندترند نمودار میگردد (انگلستان).

ریسر، مولف يك اثر تحقیقی در باره بانکهای بزرگ آلمان در خصوص سرعت تکامل اقتصادی آلمان چنین مینویسد: «نسبت سرعت ترقیات عصر پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندانهم بطی نبوده است به سرعت تکامل تمام اقتصاد آلمان و منجمله بانکهای آن در عصر حاضر (۱۸۷۰-۱۹۰۵) تقریباً مساویست با نسبت سرعت حرکت کالسکهٔ پستی قدیم به سرعت اتومبیل کنونی که بقدری سریع السیر است که هم برای پیادهٔ بیمبالات خطرناکست و هم برای کسانی که در آن سوارند. و اما این سرمایه مالی که با سرعت خارق العاده ای روند یافته است، بعلت همین سرعت رشد خود، بیمیل نیست با آرامش خاطر» بیشتری به تصاحب مستعمرات پردازد و حال آنکه همین مستعمرات موضوعی برای برون کشیدن از چنگ دول ثروتمندترند و این عمل هم تنها از طرق مسالمت آمیز انجام نمی پذیرد. ولی سرعت تکامل اقتصادی ایالات متحده طی چنددهساله اخیر از آلمان هم بیشتر بوده و در نتیجه همین امر، علائم طفیلیگری سرمایه‌داری نوین امریکا با وضوح خاصی نمایان گردیده است. از طرف دیگر مقایسه متلاً بورژوازی

اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدنست دفاع شود.

۱۰. مقام تاریخی امپریالیسم

ما دیدیم که امپریالیسم از لحاظ ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاریست. تنها همین موضوع مقام تاریخی امپریالیسم را معین میکند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد بوجود آمده و همانا زائیدهٔ رقابت آزادست يك دوران انتقالی از نظام سرمایه‌داری به نظام اقتصادی - اجتماعی عالیترست. باید بویژه چهار نوع عمدهٔ انحصار یا چهار پدیدهٔ عمدهٔ سرمایه‌داری انحصاری را که برای دوران مورد بحث سرمایه‌داری جنبهٔ شاخص دارد در اینجا ذکر نمود. اولاً، انحصار زائیدهٔ تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارتست از اتحادهای انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتها، سندبکها و ترستها. ما دیدیم که این اتحادها در زندگی اقتصادی کنونی چه نقش عظیمی بازی میکنند. مقارن شروع قرن بیستم این اتحادها در کشورهای پیشرو تفوق کامل حاصل نمودند. و گرچه نخستین گامها را در راه ایجاد کارتها قبل از همه کشورهای برداشتند که بوسیله تعرفه‌های گزاف گمرکی از صنایع خود حمایت میکردند (آلمان، امریکا) ولی در انگلستان نیز باوجود بازرگانی آزاد آن فقط اندکی دیرتر، همان واقیعت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجهٔ تمرکز تولید - مشاهده گردید. ثانیاً، انحصارها موجب تصرف بیش از پیش موثرترین منابع مواد خام و بخصوص منابعی گردیدند که صنایع عمدهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری یعنی صنایعی که بیش از همه کارتلیزه بودند نظیر صنایع زغال سنگ و فلز سازی به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگترین منابع مواد خام بطور دهشتناکی بر اقتدار سرمایه بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کارتلیزه و غیر کارتلیزه را شدیدتر ساخت.

ثالثاً، انحصار زائیدهٔ بانکهاست. بانکها از مؤسسات میانجی ساده به انحصار کنندگان سرمایه مالی مبدل شدند. چهار پنج بانک از بزرگترین بانکهای هر يك از پیشروترین کشورهای سرمایه‌داری اتحادی شخصی از سرمایهٔ صنعتی و مالی تشکیل داد، و میلیاردها سرمایه را که شامل قسمت اعظمی از سرمایه‌ها و درآمدهای پولی يك کشور تام و تمام است، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. بارزترین نمودار این انحصار - الیکارشی مالی است که بدون استثناء تمام مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعهٔ بورژوازی معاصر را بکمک شبکهٔ انبوهی از ارتباطات بخود وابسته نموده است.

رابعاً، انحصار زائیدهٔ سیاست استعماریست. سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه، «مناطق نفوذ» یعنی مناطق عاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره بارزه برای سرزمینهای اقتصادی بطور کلی را - به انگیزه‌های تعدد سیاست استعماری سابق - افزود. هنگامیکه دول اروپائی متلاً در سال ۱۸۷۶، يك دهم آفریقا را بعنوان مستعمرهٔ خود تحت اشغال داشتند - سیاست استعماری میتوانست از طریق غیر

پس این کلمه «بهم پیوستگی» مبین چیست؟ این کلمه فقط مبین مشهودترین علامت آن پیوسته است که در برابر چشم ما انجام می‌یابد. این کلمه نشان میدهد که ناظر جریان، جنگل را ندیده و از درختهای جداگانه‌ای دم میزند. این کلمه بطور کور کورانه آنجیز را منعکس میکند که جنبه ظاهری، تصادفی و پرهیز و مرج دارد. این کلمه نشان میدهد ناظر شخصی است که در بین مشت مدارک خام سر در گم گشته و بهیچوجه از مفهوم و معنای آنها سر در نمی‌آورد. سهامداری و مناسبات مالکین خصوصی بطور تصادفی بهم پیوسته اند. ولی آنچه که در زیر این بهم پیوستگی قرار دارد، آنچه که پایه آنرا تشکیل میدهد، مناسبات اجتماعی متغیر تولید است. هنگامیکه بنگاه بزرگ به بنگاه‌های هیولا مبدل میشود و از روی نقشه و بموجب محاسبه دقیقی که از روی انبوهی مدارک انجام میگیرد موجبات تحصیل مواد خام اولیه را بهیچزانی برابر با دوسوم یا سه چهارم تمام احتیاجات دهها میلیون سکنه فراهم میسازد؛ هنگامیکه امر حمل و نقل این مواد خام به مناسبترین مراکز تولید، که گاهی صدها و هزاران ورست از یکدیگر فاصله دارند، منطقیاً انجام میگیرد؛ هنگامیکه اداره تمام مراحل بیانی تبدیل مواد خام و تهیه محصول و حتی تولید یکرشته از انواع گوناگون محصولات حاضر از یک مرکز واحد انجام میگیرد؛ هنگامیکه توزیع این محصولات بین دهها و صدها میلیون مصرف کننده طبق نقشه واحدی انجام می‌پذیرد (نفت چه در آمریکا و چه در آلمان بتوسط «ترست نفت» آمریکائی بفروش میرسد) آنگاه واضح میشود که آنچه ما با آن روبرو هستیم بهیچوجه یک «بهم پیوستگی» ساده نبوده بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات اقتصادی خصوصی و مناسبات مالکیت خصوصی پوسته ایست که دیگر با هسته خود مطابقت نداشته و اگر دفع آن مصنوعاً بتأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد گندید. این پوسته ممکنست (در بدترین حالات و در صورتیکه معالجه دمل ایپورتونیستی بطول انجامد) مدت نسبتاً مدیدی در حال گندیدگی باقی ماند، ولی با تمام این احوال بطور حتم دفع خواهند گردید.

شولتسه گورنیتس، ستایشگر پرشور امپریالیسم آلمان اعلام

میدارد:

«اگر هم رهبری بانکهای آلمان، سر انجام، در دست عده قلیلی از افراد باشند، در عوض فعالیت آنان از نقطه نظر خیر و صلاح مردم مهمتر از فعالیت اکثریت وزراء دولت است» (ابتیحا صلاح در این بوده است که موضوع بهم پیوستگی رهبران بانکی و وزراء و کارخانه‌داران و تنزیل بگیران فراموش شود...) «...اگر در کته مسئله مربوط به بسط و تکامل آن تعابلاتی که ما داریم تعمق شود این نتیجه بدست می‌آید: سرمایه یولی ملت در بانکها جمع شده است، بانکها از طریق کارنل با یکدیگر وابسته اند، سرمایه ملت که برای بکار افتادن در جستجوی محالی است، بشکل اوراق بهادار در آمده است. اینجاست که سخنان داهیانه سن سیمون حانه عمل بخود می‌بوشند. هرج و مرج کمونی تولید که مطابقت با این واقعیت که مناسبات اقتصادی بدون عمل تنظیمی مبدل‌النکاتی بسط و گسترش می‌یابند، باید جای خود را به سازمان

جمهوریخواه آمریکا با بورژوازی ساطنات طلب زاین یا آلمان نشان میدهد که در دوران امپریالیسم حتی بزرگترین تفاوت سیاسی نیز بی اندازه کاهش می‌پذیرد و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور بطور کلی بی اهمیت است، بلکه آنستکه در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علائم معینی از طفیلیگریست. سرمایه‌داران یکی از رشته‌های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه بدست آوردن سودهای انحصاری هنگفت، از لحاظ اقتصادی امکان می‌یابند قشرهای معینی از کارگران و حتی بطور موقت اقلیت قابل ملاحظه‌ای از آنان را تطبیع نموده به حواله‌داری از بورژوازی رشته معین علیه ملل دیگر جلب کنند و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش میشود. بدینطریق بین امپریالیسم و ایپورتونیسم رابطه‌ای بوجود می‌آید که قبل از همه و نمایان‌تر از همه در انگلستان آشکار گردید، زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خیلی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. بعضی از نویسندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت رابطه امپریالیسم با ایپورتونیسم موجوده در جنبش کارگری را که اکنون با شدت خاصی جلب نظر مینماید - بکمک استدلالات فرمایشی خوش بینانه‌ای (طبق روح استدلالات کائوتسکی و هوئیسمانس) نفی کنند. آنها میگویند: اگر بخصوص سرمایه داری پیشرو کار را به تشدید ایپورتونیسم منجر میکرد یا اگر بخصوص کارگرانیکه بهترین دستمزد ها را در یافت میدارند به ایپورتونیسم متعایل میشدند و غیره، آنوقت کار مخالفین سرمایه‌داری زار میشد و از این قبیل، در مورد مفهوم این «خوشبینی» نباید دچار خود فریبی گردید؛ این خوشبینی - خوشبینی در باره ایپورتونیسم و وسیله ایست برای پرده پوشی ایپورتونیسم. ولی در حقیقت امر سرعت فوق العاده و تکامل ایپورتونیسم که جنبه بخصوص نفرت انگیزی دارد بهیچوجه ضامن پیروزی استوار آن نبوده و نظیر سرعت رشد دمل خطرناک دریدن سالمی است که فقط موجب تسریع سر باز کردن دمل گردیده و بدن را از شر آن رهائی خواهد بخشید. خطرناکترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمیخواهند باین نکته بی برند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم بطور لایتنکی با مبارزه علیه ایپورتونیسم توأم نباشد جز عبارت پردازی بوج و دروغ چیزی نخواهد بود.

از تمام مطالبی که فوقاً در باره ماهیت اقتصادی امپریالیسم گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم را باید بمثابه سرمایه‌داری انتقالی یا به عبارت صحیحتر سرمایه‌داری در حال احتضار توصیف نمود. نکته بسیار آموزنده در این مورد اینستکه اقتصاددانان بورژوا در توصیف سرمایه داری نوین کلمات مندلوای نظیر «بهم پیوستگی» و «مقدان انزوا و پراکندگی» و غیره را استعمال مینمایند؛ بانکها، بنگاههایی هستند که از لحاظ وظائف و سیر تکامل خود جنبه اقتصادی صرفاً خصوصی نداشته و دامنه عمل آنها وسعت یافته بیش از پیش از حیطه تنظیم امور اقتصادی صرفاً خصوصی فراتر میروند. همان ریسر که کلیات اخیر از اوست با قیانه‌ای بسیار حدی اظهار میدارد «بیشکونی» مارکسیستها در خصوص اجتماعی شدن، مجامه عمل بخود نبوشند!

متشکل تولید واکتار کند. اداره تولید دیگر در دست کارفرمایان منفردی نخواهد بود که با یکدیگر ارتباطی نداشته و از نیاز مندیهای اقتصادی مردم بی‌خبرند. این عمل را مؤسسه اجتماعی معینی انجام خواهد داد. کمیته مرکزی اداره ایکه امکان دارد بر حیطه وسیع اقتصاد اجتماعی از دیده گاه مرتفعتری نظاره نماید، آنرا طوری منظم خواهد کرد که برای تمام جامعه مفید باشد. این کمیته وسائل تولید را بکسانی خواهد سپرد که برای ابتکار مناسب باشند و بخصوص هم خود را مصروف بر این خواهد داشت که بین تولید و مصرف هماهنگی دائمی برقرار باشد. مؤسسه‌ای وجود دارند که قسمت معینی از کار متشکل ساختن امور اقتصادی را در دایره وظایف خود وارد کرده اند؛ اینها بانکها هستند. هنوز خیلی مانده است این سخنان سن سیمون جامه عمل بخود پوشند ولی ما هم اکنون همراه عملی ساختن این سخنان گام بر میداریم؛ این مارکسیستی است غیر از آنچه که مارکس پیش خود تصور میکرد ولی فقط از لحاظ شکل غیر از آنست*.

جای حرف باقی نیست: سخنان مارکس خیلی خوب «رد» شده و در آن از تجزیه و تحلیل علمی دقیق مارکس، گامی به عقب یعنی بسوی حدسیات سن سیمون بر داشته شده است. این حدسیات گرچه داهیانه است ولی مع الوصف چیزی نیست جز همان حدسیات.

برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی

داختر است.

تاریخ قرن بیستم، این قرن «امپریالیسم لجام گسیخته» پر از جنگهای مستعمراتی است. ولی آنچه را که ما اروپائیها، ما مستمران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوینسیم پلید اروپائی ذاتی خود «جنگ مستعمراتی» می نامیم، اغلب همان جنگهای ملی یا قیام‌های ملی این ملل ستمکش است. اتفاقاً یکی از مهمترین خصوصیات امپریالیسم اینستکه سیر تکامل سرمایه‌داری را در عقب مانده ترین کشورها تسریع نموده و بدینطریق بروست دائمی مبارزه برضد ستمگری ملی میآزاید و اثر جدت میدهد. این يك واقعیتی است. و از اینجا ناگزیر این نتیجه بدست می آید که امپریالیسم باید در موارد عدیده موجب پیدایش جنگهای ملی شود. یونی‌اوس (۱۸۹) که در جزوه خود از «تزه‌های» نامبرده دفاع مینماید، میگوید در عصر امپریالیستی هر نوع جنگ ملی برضد یکی از دولت‌های معظم سرمایه‌داری بدخالت دولت دیگری منجر میشود که با اولی رقابت میکند و خود نیز دولت معظم امپریالیستی است و بدینطریق هر جنگ ملی بجنگ امپریالیستی مبدل میگردد. ولی این برهان هم نا درست است. چنین چیزی ممکن است. ولی نه همیشه. بسیاری از جنگهای مستعمراتی در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۱۴ از طریق دیگری بوقوع پیوسته است. و اصولاً خنده آوراست اگر بگوئیم مثلاً پس از جنگ فعلی، چنانچه در نتیجه آن کشورهای محارب بکلی از پای در آیند «ممکن نیست» هیچ گونه جنگ ملی، ترقیخواهانه و انقلابی از طرف مثلاً چین یا تانگان، هندوستان، ایران، سیام و غیره برضد دول معظم بوقوع پیوندد.

نمی هر نوع امکان وقوع جنگهای ملی در شرایط امپریالیسم، از لحاظ تئوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با شوینسیم اروپائی؛ ما که متعلق به ملت‌های هستیم که صد ها میلیون از افراد اروپا، افریقا، آسیا و غیره در جنگ ستم آنهاست باید بملت‌های ستمکش بگوئیم که جنگ آنها برضد ملت‌های «ما» «غیر ممکن است»!

ثانیاً جنگ‌های داخلی نیز جنگ است. کسی که مبارزه طبقات را قبول دارد نمیتواند جنگهای داخلی را که در هر جامعه طبقاتی بشأبۀ ادامه و تکامل و تشدید طبیعی و در موارد مخصوص اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی است قبول نداشته باشد. تمام انقلاب‌های کبیر مؤید این اصلند. نمی با قراءوش نمودن جنگهای داخلی معنایش دچار شدن به منتها درجه ابورتونیسیم و غلبه از انقلاب سوسیالیستی است.

ثالثاً سوسیالیسم پیرومند در يك کشور، بویچوجه دؤمناً هر جنگی را بطور کلی از بین نمی برد. برعکس وقوع آنرا محتمل میشمرد. تکامل سرمایه داری در کشورهای مختلف بطور بینهایت ناموزونی انجام میگیرد. طور دیگری هم در شرایط تولید کالائی نمیتواند باشد. از اینجا يك نتیجه مسا و قطعی بدست می آید: سوسیالیسم نمیتواند در آن واحد در تمام کشورهای پیروز گردد. سوسیالیسم ابتدا در يك یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدت زمانی در دوران بورژوازی و یا مابهل بورژوازی باقی خواهند

در هلند، اسکانندیناوی و سوئیس از میان سوسیال دموکرات‌های انقلابی، که برضد اکاذیب سوسیال شوینسیم ما راجع به «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی فعلی مبارزه مینمایند، نغمه‌هایی بگوش میرسد بفتح اینکه ماده جدیدی در باره «خلع سلاح» حاشین ماده قدیمی برنامه حداقل سوسیال دموکراسی در باره «میلیس» یا «تسلیح مردم» گردد. روزنامه «Jugend-Internationale» در اطراف این مسئله باب مباحثه را گشوده و در شماره سوم خود سر مقاله‌ای بفتح خلع سلاح درج نموده است. متأسفانه ما در تزه‌های نوین ر. گروم هم گفشتی نسبت به ایده «خلع سلاح» مشاهده مینمائیم. در مجله‌های «* Neues Leben» و «Vorboten» نیز باب مباحثه گشوده شده است.

اینک نظریات مدانمین خلع سلاح را از نزدیک بررسی نمائیم:

۱

برهان اساسی عبارت از اینستکه خواست خلع سلاح واضحترین، قطعی ترین و بیگرددترین مظهر مبارزه برضد هرگونه میلیتاریسم و هرگونه جنگ است.

ولی گمراهی اساسی طرفداران خلع سلاح هم در همین برهان اساسی است. سوسیالیستها، چنانچه از سوسیالیست بودن خود دست نکشیده باشند نمیتوانند با هر نوع جنگی مخالف باشند.

اولاً سوسیالیست‌ها هرگز مخالف جنگ‌های انقلابی نبوده و نمیتوانند باشند. بورژوازی کشورهای «معظم» امپریالیستی سرایا جنبه ارتجاعی بخود گرفته است و جنگی را که اکنون این بورژوازی بدان مشغولست ما يك جنگ ارتجاعی، برده داری و جنایتکارانه میشابیم. ولی آیا در مورد جنگ برضد این بورژوازی قضیه از چه فرار است؛ مثلاً در مورد جنگی که ملت‌های مورد ستم این بورژوازی یعنی ملت‌های وابسته یا مستعمره این بورژوازی برای رهائی خود میکنند؟ در تزه‌های گروه «انترناسیونال» در بند پنجم چنین میخوانیم: در عصر این امپریالیسم لجام گسیخته دیگر وقوع هیچگونه جنگ ملی امکان پذیر نیست. «این نکته مسلماً

* «انترناسیونال جوانان»، مترجم.

** «زندگی نوین» و «مبشر»، مترجم.

ملاحظه کلی زیر نیز باین مطلب افزوده میشود.

طبقه ستمکشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد فقط شایسته آنست که با وی همانند برده رفتار کنند. زیرا اگر ما به پاسیفیست‌های بورژوا و یا ایورتونیست مبدل نشده باشیم نمیتوانیم این نکته را فراموش نماییم که در جامعه طبقاتی زندگی میکنیم و جز مبارزه طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی، اعم از اینکه بنایش بر بردگی یا -رواژ باشد و یا، مانند امروز، بر کار مزدوری، در هر حال طبقه ستمگر مسلح است. نه تنها ارتش دائمی فعلی بلکه میبیس فعلی نیز -حتی در دموکراسی نرین جمهوریهای بورژوازی مثل سوئیس - تسلیح بورژوازی برضد پرولتاریاست. این حقیقت آنقدر ساده و روشن است که تصور نمیرود به مکت در روی آن نیازی باشد. همبقتدر کفایت یاد آور شویم که چگونه در کشورهای سرمایه داری از ارتش برضد اعتصاب کنندگان استفاده میشود.

تسلیح بورژوازی برضد پرولتاریا یکی از بزرگترین، اساسی ترین و مهمترین واقعیات جامعه معاصر سرمایه داری است. آنوقت در مقابل یک چنین واقعیتی به سوسیال دموکراتهای انقلابی پیشنهاد می شود «خواست» «خلع سلاح» را مطرح نمایند! این کاملاً برابر است با عدول کامل از نقطه نظر مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی. شعار ما باید: تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابی و تاکتیک است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود، میتواند، بدون خیانت به وظیفه تاریخی - جوانی خود، اصولاً هر نوع سلاحی را دور اندازد و شکی نیست که پرولتاریا همین کار را هم خواهد کرد ولی - فقط آنوقت و بهیچوجه نه زودتر از آن.

اگر جنگ کنونی در بین سوسیالیست‌های مسیحی مرتجع و خرده بورژواهای ندبه وزاری کن فقط دهشت و هراس و فقط انزجار از هر نوع استعمال اسلحه، خونریزی، مرگ و غیره تولید میکند، ما در مقابل آن باید بگوئیم جامعه سرمایه داری همیشه دهشت بی پایان بوده و هست. لذا اگر این ارتجاعی ترین جنگها، پایان دهشت باری برای این جامعه تهیه می بیند دلیلی نیست که نومید شویم. و حال آنکه بمیان کشیدن «خواست» خلع سلاح - یا به عبارت صحیح تر آرزوی خلع سلاح - در یک چنین موقعی که نیروهای خود بورژوازی در برابر چشم همه موجبات را برای یگانه جنگ مشروع و انقلابی یعنی جنگ داخلی برضد بورژوازی امپریالیستی فراهم مینمایند - ساز لحاظ معنای واقعی خود، چیزی نیست جز مظهر یاس و نومیدی.

هر کس بگوید این یک تئوری دور از زندگی است ما در واقعیت تاریخی - جهانی را بوی یاد آور خواهیم شد: نقش ترسنا

ماند. این امر ناچار نه تنها موجب اصطکاک خواهد گردید بلکه بورژوازی سایر کشورها را وادار بکوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از طرف ما مشروع و عادلانه است. این جنگ در راه سوسیالیسم یعنی در راه رهایی ملت‌های دیگر از قید بورژوازی است. انگلس که در نامه مورخه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع جنگهای تدافعی، سوسیالیسم پیروز شده را صریحاً ممکن میشمارد، کاملاً محق است. منظور او همان دفاع پرولتاریای پیروزمند برضد بورژوازی سایر کشورها بود.

جنگ فقط زمانی غیر ممکن میگردد که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نماییم. از نقطه نظر علمی سربا غلط و کاملاً ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقاً از همه مهمتر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را - که دشوارترین کارها و در موقع انتقال به سوسیالیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم یا روی آن سایه بینکنیم. راهبان «اجتماعی» و ایورتونیست‌ها همیشه برای خیال‌بافی در باره سوسیالیسم مسألت آمیز آتیه آماده اند ولی فرق آنها با سوسیال دموکراتهای انقلابی اتفاقاً در همین است که نمیخواهند در باره مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی بمنظور عملی نمودن این آینده درخشان، تفکر و تعمق نمایند.

ما نباید بگذاریم با حرف اغفالمان نمایند. مثلاً مفهوم «دفاع از میهن» برای خیلی‌ها نفرت انگیز است، زیرا ایورتونیست‌های علمی و کائوتسکیست‌ها بکمک آن هروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه فعلی - ائتار و برده پوشی مینمایند. این یک واقعیتی است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمیشود که ما باید از تفکر در باره اهمیت شعارهای سیاسی دست بکشیم. «دفاع از میهن» را در جنگ فعلی فقط و فقط وقتی میتوان تصدیق کرد که جنگ «عادلانه» یعنی مطابق با مصالح پرولتاریا باشد. زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمیسازد. سخاوت صرف بود هر آینه «دفاع از میهن» از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها برضد دولتهای بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی برضد قلان گالیفته دولت بورژوازی نفی میشد.

از نقطه نظر تئوری کاملاً اشتباه بود هر آینه فراموش میشد هر جنگی فقط ادامه سیاست با وسائل دیگر است؛ جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو میگردد. ولی همان عصر ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزه بر ضد ستمگری ملی و سیاست مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به آن نیروبخشد و بهمین جهت اولاً، قیام‌ها و جنگهای ملی انقلابی و ثانیاً جنگ‌ها و قیامهای پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگهای انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر سازد.

زنان طبقه ستمکش که طبقه واقعا انقلابی است هرگز به چنین نقش ننگینی تن نخواهند داد. آنها بفرزندان خود خواهند گفت: «تو بزودی بزرگ خواهی شد. بگو اسلحه خواهند داد. بگیر و عملیات نظامی را بخوبی بیاموز. این علم برای پرولتاریاها ضروری است، اما نه برای آنکه نظیر جنگ کنونی و طبق نصایحی که خائنین سوسیالیسم بتو میکنند آنها برضد برافران خود یعنی کارگران سایر کشورها بکار بری بلکه برای آنکه برضد بورژوازی کشور خود مبارزه کنی و باستثمار و فقر و جنگ نه از طریق تمایلات حسنه بل از طریق پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن، خاتمه دهی».

اگر از اجرای يك چنین تبلیغات و بویژه يك چنین تبلیغاتی در مورد جنگ فعلی، امتناع گردد، در اینصورت بهتر است کلمات پر آب و تاب در باره سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی و انقلاب سوسیالیستی و جنگ برضد جنگ بویچوجه برزبان رانده نشود.

۳

هواداران خلع سلاح یا مافه «تسلیح مردم» در برنامه اظهار مخالفت مینمایند زیرا بنا بر ادعای آنها گویا خواست اخیر با سهولت بیشتری راه را برای گذشت نسبت باپورتونیسیم هموار میکند. ما فوقاً مهمترین نکات یعنی رابطه خلع سلاح با مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی را مورد بررسی قرار دادیم. حال موضوع رابطه میان خواست خلع سلاح و اپورتونیسیم را مورد بررسی قرار میدهیم. یکی از مهمترین دلایل غیر قابل پذیرش بودن این خواست، همانا اینست که خواست مزبور و توهمات ناشی از آن ناگزیر موجب ضعف و ناتوانی مبارزه ما با اپورتونیسیم میگردد.

شکی نیست این مبارزه مهمترین مسئله روز انترناسیونال است. اگر مبارزه علیه امپریالیسم، بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسیم توأم نباشد، جز عبارت بردازی پوچ یا فریب چیز دیگری نخواهد بود. یکی از نقائص عمده سیمروالد و کینتال (۱۹۰) و یکی از دلایل اساسی ورشکستگی احتمالی این نطفه های انترناسیونال سوم همانا اینستکه مسئله مبارزه با اپورتونیسیم، بطور علنی حتی مطرح هم نشد تا چه رسد به حل آن از لحاظ ازوم گسیختگی بیوند با اپورتونیسیم. اپورتونیسیم - موقتاً - در درون جنبش کارگری اروپا پیروز گردیده است. در بزرگترین کشورها همه جا اپورتونیسیم در سایه روشن عمده بخود گرفته است؛ یکی سوسیال - امپریالیسم بی برده و وقیح و بومین جهت کمتر خطرناک که نمایندگان آن عبارتند از: حضرات یلخانف ها، شیدمان ها، آژین ها، آبر تو ما ها و سامباها، وانترولدعا، هایدمان ها، هندرسون ها و الخ. و دیگری اپورتونیسیم پوشیده یعنی کائوتسکیستی: کائوتسکی - ها آزه و گروه سوسیال دموکرات کاره در آلمان (۱۰۱) لاونگه، پرسنان، مایراس و سایرین در فرانسه؛ رامزی ماکسونالد و سایر پیشوایان محزب مستقل کارگر - در انگلستان؛ مارتف، چخبیزه و سایرین در روسیه؛ تروس و سایر رفرمیستهای باصطلاح چپ در ایتالیا.

و کار زنان در کارخانه ها از يك طرف و کمون سال ۱۸۷۱ و قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ در روسیه از طرف دیگر.

کار بورژوازی عبارتست از سسط و توسعه ترستها، کشاندن کودکان و زنان بکارخانه ها، شکنجه و عذاب آنان در آنها، فاسد نمودن آنان و محکوم کردن نشان به منتهای فقر و نیاز. ما «خواهان» چنین سسط و توسعه ای نیستیم و از آن «پشتیبانی» نکرده بلکه علیه آن مبارزه مینماییم. ولی چگونه مبارزه میکنیم؟ ما میدانیم ترستها و کارخانن در کارخانه ها پدیدههایی مترقی هستند. ما نمی خواهیم بعقب یعنی بسوی صنایع دستی و سرمایه داری ما قبل انحصاری و بدورانی که زنان بکار خانگی مشغول بودند باز گردیم. از طریق ترستها و غیره به پیش و از آن نیز یا فزاتر نهاده بسوی سوسیالیسم!

این استدلال، با تغییرات لازمه، در مورد نظامی کردن فعلی مردم نیز صدق میکند. امروز بورژوازی امپریالیست نه تنها کلیه مردم بلکه جوانان را نیز نظامی میکند. فردا شاید به نظامی کردن زنان نیز اقدام نماید. ما باید در این باره بگوئیم: چه بهتر! هر چه سریعتر به پیش! هر قدر این عمل سریعتر باشد بومان نسبت نیز قیام مسلحانه برضد سرمایه داری نزدیکتر میگردد. اگر سوسیال دموکراتها نمونه کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه، میتوانند از نظامی کردن جوانان و غیره ترس بخود راه دهند؟ این یک «تئوری دور از زندگی» نیست، این آرزو نیست، بلکه واقعیت است. و حقیقتاً خیالی بد بود اگر، سوسیال دموکراتها، علی رغم کلیه واقعیات اقتصادی و سیاسی، در اینمورد بخود شك و تردید راه میدادند که عصر امپریالیستی و جنگهای امپریالیستی ناگزیر باید به تکرار این واقعیات منجر گردد.

یکی از بورژواهای ناظر جریانات کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه های انگلیسی چنین نوشته بود: باگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل میشد چه ملت دهشتناکی از کار در می آمده، زنان و کودکان از سوزده سال به بالا در موقع کمون دوش بوش مردان می جنگیدند. در نبرد های آتیه برای سرنگون ساختن بورژوازی نیز جز این نخواهد بود و هنگامیکه بورژوازی خوب مسلح شده کارگران بد مسلح شده یا بی سلاح را مورد شلیک قرار خواهد داد، زنان پرولتار دست روی دست نگذاشته و مانند سال ۱۸۷۱ دست بسلاح خواهند برد و از ملتهای مرعوب فعلی - یا بعبارت صحیحتر از جنبش کارگری فعلی که اپورتونیسیتها بیش از دولت سازمان آنها مختل ساخته اند - بدون شك، دیر یا زود، ولی مطلقاً بدون شك، اتحاد بین المللی پرولتاریای انقلابی «ملتهای دهشتناک» بوجود خواهد آمد.

امروز نظامی کردن در تمام شئون زندگی اجتماعی رخنه میکند. امپریالیسم عبارتست از مبارزه شدید توانهای بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و بومین جهت هم ناگزیر باید در کلیه کشورها خواه بیطرف و خواه کوچک بطور روز افزونی نظامی کردن را تشدید نماید. ولی زنان پرولتار در مقابل این عمل چه خواهند کرد؟؟ آیا فقط بفر جنگی و هر چیز دیگری که بچنگ مربوطست لعنت خواهند فرستاد و فقط مطالبه خلع سلاح خواهند نمود؟

ایپورتونیسیم بی برده، با انقلاب، جنبش ها، و انفجارهای انقلابی آغاز شوند آشکارا و صریح مخالف و با حوثها بشکلهای مختلف، از شرکت در کابینه گرفته تا شرکت در کابینه های صنایع جنگی (۱۹۲۲) (فر روسیه) در اتحاد مستقیم است. ایپورتونیستهای پوشیده، یعنی کائوتسکیستها، برای جنبش کارگری بس مضرتر و خطرناکترند زیرا دفاع خود را از اتحاد با اوایها در زیر جملات ظاهر فریب و ظاهرا «مارکسیستی» و پاسیفیستی پنهان مینمایند. علیه این دو شکل ایپورتونیسیم حکمفرمای کنونی باید در کلیه عرصه های سیاست پرولتاریائی یعنی در پارلمانها، اتحادیه های صنفی، اعتصابها، در مسائل مربوط به جنگ و غیره مبارزه شود. خصوصیت عمده ایکه این دو شکل ایپورتونیسیم حکمفرما را متمایز میسازد اینستکه مسئله مشخص رابطه جنگ فعلی با انقلاب و سایر مسائل مشخص انقلاب مسکوت گذارده و برده پوشی میشود و یا با کنایه و اشاره به قذغن پلیسی مورد تفسیر فرار میگیرد. و این عمل هم علی رغم تذکرات بیشماری است که قبل از جنگ خواه من غیر رسم و خواه در مانیفست بل بطور رسمی در مورد رابطه این جنگ قریب الوقوع با انقلاب پرولتاریائی داده شده بود. نقص عمده خواست خلع سلاح نیز اینستکه در اینجا کلیه مسائل مشخص انقلاب نادیده انگاشته میشود. شاید هواداران خلع سلاح طرفدار یک نوع کاملاً جدید انقلاب یعنی انقلاب بی سلاح هستند؟

باری ما بویجوجه مخالف با مبارزه برای رفرم نیستیم. ما نمیخواهیم این امکان اسف انگیز را نادیده بگیریم که در بدترین شرایط یعنی چنانچه با وجود انفجارهای کنیر ناشی از خشم و عدم رضایت توده ها و علی رغم تمام مساعی ما از جنگ کنونی، انقلاب پدید نیاید بشرکت بنومین جنگ امپریالیستی دچار خواهد شد. ما طرفدار برنامه رنرمی هستیم که آن نیز علیه ایپورتونیستهای متوجه باشد. ایپورتونیستهای خیلی شاد میشدند اگر ما مبارزه در راه رفرم را تنها به آنان واگذار مینمودیم و خود در ماوراء ابرهای مرتفع یک خلع سلاح مبهم مفقود میشدیم و با فرار از یک واقعیت اسف انگیز خود را نجات میدادیم. خلع سلاح بویجوجه مبارزه برضد یک واقعیت نامطلوب نبوده بلکه همانا فرار از آنست.

آنچه ما در چنین برنامه ای خواهیم گفت تقریباً بدینترتیب است: شعار دفاع از میهن و تصدیق آن در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ چیزی نیست بجز فاسد ساختن جنبش کارگری با اکاذیب بورژوازی. دادن یک چنین پاسخ مشخصی به پرسشهای مشخص، از نقطه نظر تئوری صحیحتر از خواست خلع سلاح و امتناع از هر نوع دفاع از میهن و برای پرولتاریا بس مفیدتر و برای ایپورتونیستهای تحمل ناپذیرتر است. و ما میتوانستیم این نکته را نیز اضافه نمائیم که: «بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ امپریالیستی، ام از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده آمریکا، بقدری جنبه ارتجاعی بخود گرفته و بقدری برای احراز سلطه بر جهان بتلاش افتاده است که هر گونه جنگی از طرف بورژوازی این کشورها فقط میتواند جنگ ارتجاعی باشد.

پرولتاریا نه تنها باید با هر نوع جنگی از این قبیل ضدیت ورزد بلکه باید خواستار شکست دولت بخوده در چنین جنگهایی باشد و چنانچه قیام بمنظور جلوگیری از جنگ به موفقیت نیانجامد، از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نماید.

در مورد مسئله میلیس ما باید اینطور بگوئیم: ما با میلیس بورژوازی موافق نبوده و فقط طرفدار میلیس پرولتاریائی هستیم. بنابراین نه فقط برای ارتش دائمی بلکه برای میلیس بورژوازی نیز حتی در کشورهایی مثل ایالات متحده آمریکا یا سوئیس، نروژ و غیره نباید یک پول و یک فرده مصرف شود. بخصوص که ما میبینیم در آزادترین کشورهای جمهوری نیز (مثلاً مانند سوئیس) میلیس روزبروز وبویژه در سال ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بیشتر جنبه پروسه بخود گرفته. و نیز میبینیم که روزبروز از آن برای بسیج نیرو بر ضد اعتصاب کنندگان بیشتر استفاده شده است. ما میتوانیم طلب کنیم: افسران از طرف مردم انتخاب شوند، هر گونه دادگاه نظامی منحل گردد، حقوق کارگران خارجی و بومی برابر باشد (این ماده بویژه برای آن کشورهای امپریالیستی حائز اهمیت است که نظیر سوئیس به تعدادی روز افزون و با پیشرمی هر چه بیشتر کارگران خارجی را استثمار و آنها را از کلیه حقوق محروم مینمایند). سپس: فرضاً، هر صد نفر از اهالی یک کشور معین حق داشته باشند برای فرا گرفتن عملیات نظامی اتحادیه های آزاد تشکیل دهند و مربیان خود را آزادانه انتخاب نمایند و حقوق این مربیان از بودجه دولتی پرداخت شود و غیره. فقط با وجود چنین شرایطی است که پرولتاریا میتواند فن جنگ را حقیقتاً برای خود و نه برای برده داران خود بیاموزد و مصالح پرولتاریا بدون شک چنین تعلیماتی را ایجاد میکند. انقلاب روس نشان داد هر موفقیت جنبش انقلابی ولو موفقیت جزئی آن، مثلاً تصرف یک شهر، یک کوی صنعتی و یا یک قسمت از ارتش، ناگزیر پرولتاریای فاتح را مجبور خواهد کرد بویژه یک چنین برنامه اجرا کند.

بالاخره بدیهی است که تنها با برنامه نمیتوان علیه ایپورتونیسیم مبارزه کرد، بلکه باید بلا انحراف نظارت نمود تا برنامه ها واقعاً بموقع اجرا گذارده شود. بزرگترین اشتباه شوم انترناسیونال ورشکسته شوم این بود که گفتارش با کردار مطابقت نداشت و در آن عادت با سالوسی و عبارت پردازیهای بیشرمانه انقلابی نشو و نما می یافت (روش فعلی کائوتسکی و همکارانش را نسبت به مانیفست بل در نظر بگیرید). خلع سلاح بتأیبه یک ایده اجتماعی-یعنی ایده ایکه زائیده محیط معین اجتماعیست و در محیط اجتماعی معینی میتواند موثر واقع شود و البته بصورت یک هوس شخصی باقی نخواهد ماند-ظاهراً زائیده شرایط «آرام» مخصوصی است که استثنائاً در زندگی برخی از کشورهای کوچک وجود داشته است. این کشورها مدتی بس طولانی از سر راه جهانی جنگهای خونین بر کنار بوده و امیدوارند بویین منوال نیز بر کنار مانند برای حصول اطمینان باینموضوع کافیتست مثلاً کسی در استدلال هواداران نروژی خلع سلاح تعمق شود. آنها میگویند: «ما کشور کوچکی بیش نیستیم، ارتش ما کوچک است و در مقابل کشورهای بزرگ هیچ کاری از دستمان ساخته نیست» (و با بیجهت

برنامه بین‌المللی سوسیال دموکراسی انقلابی بین‌المللی نیست.

در سپتامبر ۱۹۱۶ برشته نهریر در آمد. نخستین بار در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ بزبان آلمانی در شماره‌های ۹ و ۱۰ روزنامه «Jugend-Internationale» (انترناسیونال جوانان) بامضای ن. لنین بچاپ رسید.

بزبان روسی نخستین بار در سال ۱۹۲۹ در جلد نوزدهم چاپی دوم و سوم کلیات لنین بطبع رسید.

در مورد جلب اجباری به اتحاد امپریالیستی با هر یک از گروه‌های کشورهای بزرگ نیز ناتوانیم... «ما میخواهیم در گوشه دور افتاده خود آسوده زیسته و سیاست کناره‌جویی خود را ادامه دهیم و بدینجهت طلب میکنیم خلع سلاح علی‌گردد و دادگاههای حکیمت حتماً تشکیل شود و بیطرفی دائمی ما محفوظ ماند و غیره» («دائمی» - لابد نظیر بیطرفی دائمی بلژیک؟).

کوشش مذبحخانه کشورهای کوچک برای برکنار ماندن، تمایل خرده بورژوازی برای حتی الامکان دور بودن از نبردهای عظیم تاریخ جهانی، استفاده از وضعیت نسبتاً انحصاری خود برای باقیماندن در یک وضعیت مطلقاً پسیف - اینست آن شرایط عینی اجتماعی که میتواند تا حدود معینی موفقیت آینده خلع سلاح و اشاعه آنرا در برخی از کشورهای کوچک تأمین نماید. بدیهیست این تمایل یک تمایل ارتجاعی و تماماً مبتنی بر اوهام است زیرا امپریالیسم بهر نحوی شده کشورهای کوچک را بگرداب اقتصاد و سیاست جهانی خواهد کشاند. مثلاً شرایط عینی امپریالیستی سوئیس موجب پیدایش دو خط مشی در جنبش کارگری این کشور شده است: اپورتونیست‌ها، که با بورژوازی متحد شده اند میکوشند از سوئیس یک فدراسیون جمهوری - دموکراتیک انحصاری تشکیل بدهند تا بدینطریق از توربسته‌های بورژوازی امپریالیستی تحصیل سود نمایند و از این موقعیت انحصاری «آرام و بیسر و صدا» حتی المقصود با مزایای بیشتر و آرامش بیشتری استفاده کنند.

سوسیال دموکراتهای واقعی سوئیس میکوشند از آزادی نسبی سوئیس و موقعیت «بین‌المللی» آن برای کمک بیروزی اتحاد بهم فشرده عناصر انقلابی احزاب کارگری اروپا استفاده نمایند. سوئیس بقدرتی بخدا بزبان مخصوص خود صحبت نکرده بلکه به سه زبان جهانی و آنهم بزبانهای کشورهای محارب همسایه خود صحبت میکند. اگر ۲۰ هزار عضو حزب سوئیس هر یک ۲ سانتیم در هفته بعنوان «مالیات فوق‌العاده جنگی» می پرداختند، سالیانه ما ۲۰ هزار فرانک دریافت میداشتیم و این مبلغ بیش از حد کافی بود برای اینکه با وجود همانست سندهای ارتش، تمام حقایق مربوط به خشم و غضبی که هم اکنون در بین کارگران آغاز شده است و نیز حقایق مربوط به اخوت بین آنها در سنگرها و امیلوارهای آنان با استفاده انقلابی از اسلحه بر ضد بورژوازی امپریالیستی کشورهای «خودی» و غیره متناوباً به هر سه زبان چاپ و در بین کارگران و سربازان کشورهای محارب پخش شود.

اینها هیچیک نازگی ندارد؛ این درست همان کاریست که بهترین روزنامه‌ها از قبیل «Bernener Tagwacht»، «Volkrecht»، «La Sentinelle» انجام میدهند ولی متأسفانه به‌میزان غیر کافی. فقط از راه یک چنین فعالیتی است که قرار درخشان کنکرة حزبی آراشو (۱۰۳) میتواند به چیزی عالیتز از یک قرار صرفاً درخشان تبدیل شود.

مسئله ایکه اکنون مورد توجه ماست اینستکه آیا خواست خلع سلاح با خط مشی انقلابی موجوده در بین سوسیال دموکراتهای سوئیس مطابقت دارد یا نه؟ مسلماً نه. خلع سلاح، از نظر عینی - برنامه کاملاً ملی و اختصاصاً ملی کشورهای کوچک بوده و بهیچوجه

نامه‌هایی از دور (۱۹۴)

نامه نخست

نخستین مرحله نخستین انقلاب

نخستین انقلاب که زائیده جنگ جهانی است، آغاز گردید. این نخستین انقلاب مسلماً آخرین انقلاب نخواهد بود. نخستین مرحله این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مدارک قلیل موجود در سوئیس بر می آید، بیابان رسیده است. این نخستین مرحله مسلماً آخرین مرحله انقلاب ما نخواهد بود.

چگونه چنین معجزه‌ای توانست بوقوع پیوندد که بساط سلطنتی که قرن‌ها دوام آورده و در جریان سه سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ که طی آن بزرگترین نبردهای طبقاتی تمام مردم بوقوع پیوست علی‌رغم تمام مشکلات پا برجا ماند، فقط در ظرف ۸ روز (یعنی در ظرف همان مدتی که آقای میلیوکف ضمن تلگراف خود بکلیه نمایندگان روسیه در خارجه بالاف و گزاف به آن اشاره نموده است) برچیده شود؟ در طبیعت و در تاریخ معجزه روی نمیدهد، ولی هر پیچ شدید تاریخ و ز آنجمله هر انقلابی چنان پر مضمون میشود و با طرزی ناگهانی و مخصوص بخود شکل‌هایی از مبارزه را چنان بایکدیگر توأم میکند و بین نیروهای مبارز چنان مناسباتی بوجود می آورد که ناگزیر خیلی چیزها بفرک یک شخص عامی معجزه می آید.

برای آنکه بساط سلطنت تزاری در ظرف چند روز بر چیده شود - لازم بود یکسلسله شرایطی که دارای اهمیت تاریخی - جهانی است بایکدیگر توأم گردد. مهم‌ترین آنها را ذکر مینمائیم.

بسیون بزرگترین نبردهای طبقاتی پروتلاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵-۱۹۰۷ - ممکن نبود انقلاب دوم با چنین سرعتی بوقوع پیوندد، بدین معنی که مرحله ابتدائی آن در عرض چند روز بیابان رسد. نخستین انقلاب (۱۹۰۵) زمین را عیقا شخم زد و ریشه‌های خرافات کهن را بیرون کشید و شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در میلیونها کارگر و دهها میلیون دهقان برانگیخت و طبیعت واقعی تمام طبقات (و تمام احزاب عمده) جامعه روس، مناسبات واقعی بین منافع آنان، تناسب قوای آنان، شیوه‌های عمل آنان و هدفهای نزدیک و دور آنان را بیکدیگر و بنام جهانیان نشان داد. نخستین انقلاب و دوران ضد انقلاب (۱۹۰۷-۱۹۱۴) که از بی آن فرا رسید، تمام ماهیت سلطنت تزاری را آشکار ساخت و آنرا به سرحد نهائی خود رساند و تمام فساد، پلیدی و قاحت و هرزگی باند تزاری را که راسبوتین حیوان صفت بر راس آنها قرار داشت و تمام درنده خونی خاندان رومانف‌ها - این تالانگرانی را که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرقه ساختند، این حاکمان صاحب میلیونها دسیانین زمین را، که مبین برابرها

اول بودند و برای حفظ مالکیت مقدس خود و طبقه خود بمر سببیت، جنایت، خائمان براندازی و اختناق در مورد هر عده‌ای از افراد کشور حاضر بودند - فاش نمود.

بسیون انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و بدون ضد انقلاب سالهای ۱۹۰۷-۱۹۱۴ یک چنین تعیین سرنوشت خودی که بنحو دقیقی بتوسط کلیه طبقات مردم روس و ملت‌های ساکن روسیه عملی شده یعنی یک چنین تعیین روشی از طرف این طبقات نسبت بیکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری - که طی هشت روز انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ بظهور پیوست - غیر ممکن بود. این انقلاب هشت روزه، اگر چنین تشبیهی جایز باشد گویی پس از ده نمرین اصلی و فرعی «بازی شده» «بازیگران» بیکدیگر را میشناختند و از نقش خود، جاهای خود، طول و عرض صحنه خود و از کوچکترین سایه روشن‌های خط مشی‌های سیاسی و شیوه‌های عمل مطلع بودند.

ولی برای اینکه نخستین انقلاب یعنی انقلاب کیه ۱۹۰۵ که حضرات گوجکف‌ها و میلیکف‌ها و کوچک ابدالهایشان آنرا مبتاباً یک «شورش بزرگ» تقبیح نموده‌اند، پس از ۱۲ سال به انقلاب «جوخشان» «پرافتخار» سال ۱۹۱۷ منجر گردد که گوجکف‌ها و میلیوکف‌ها بعلمت اینکه این انقلاب «عجالتاً» بدست آنها داده است آنرا «پرافتخار» میخوانند - یک «کارگردان» بزرگ و مقتدر و همه توان نیز لازم بود که از یک طرف بتواند جریان تاریخ جهانی را بهیژان فوق العاده‌ای تسریع نماید و از طرف دیگر بحرانهای اقتصادی و سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری بوجود آورد که دارای نیروی بیسابقه‌ای باشند. علاوه بر تسریع فوق العاده سیر تاریخ، پیچ و خمهای تاریخی شده‌ی نیز لازم بود تا در سر یکی از این پیچ‌ها ارباب خونین و چرکین سلطنت رومانف‌ها فردا وازگون گردد.

این «کارگردان» همه توان و این مسرع نیرومند، جنگ جهانی امپریالیستی بود.

اکنون دیگر مسلمست که این جنگ - یک جنگ جهانی است زیرا ایالات متحده و چین نیز هم اکنون نیمه کاره در آن داخل شده و فردا کاملاً در آن داخل خواهند شد.

اکنون دیگر مسلمست که این جنگ از هر دو جانب امپریالیستی است. فقط سرمایه‌داران و کوچک ابدالهای آنان، یعنی سوسیال -

میهن پرستان و سوسیال - شوینیستها - یا اگر خواسته باشیم بجای این تعریفهای نقادانه کلی اسامی سیاسی آنان را که در روسیه همه میشناسند ذکر نمائیم - فقط گوجکف‌ها و لوف‌ها، میلیوکف‌ها و شینکارف‌ها از یک طرف و گوزدف‌ها، پتروسف‌ها، چخنگلی‌ها، کرنسکی‌ها و چخیززه‌ها از طرف دیگر ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده پوشی نمایند. هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیس و فرانسه هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای اختناق ملل کوچک، برای سیادت مالی بر جهان، برای تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات، برای نجات رژیم محتضر سرمایه‌داری از طریق تعقیق و ایجاد تفرقه در بین کارگران کشورهای مختلف، میجنگند.

جنگ امپریالیستی از نظر عینی ناگزیر می بایست موجب تسریع فوق العاده وحدت بیسابقه مبارزه طبقاتی پروتلاریا بر ضد

تزاری، یعنی در جایی آغاز گردید که بی نظمی فوق العاده دهشتناکی در آن حکمفرما و پرولتاریای آن از همه جا انقلابی تر است (نه در پرتو سجاایای ویژه خود، بلکه به برکت شعائر زنده سال پنج). این بحران، در نتیجه سنگین ترین شکست‌هایی که به روسیه و متفقین وی وارد آمد، تسریع گردید. این شکستها تمام ارکان دستگاه دولتی کهنه و تمام نظم کهن را متزلزل ساخت. تمام طبقات اهالی را برضد آن برانگیخت. ارتش را بخشم آورد، قسمت مهمی از کادر فرماندهی قدیمی این ارتش را که از اشراف یوسیده و مأمورین فوق العاده فاسد تشکیل میشد معلوم نمود و عناصر جوان تازه نفسی را که اکثراً بورژوا و رازنوجین* و خرده بورژوا بودند جانشین آن‌ها ساخت. چاکران آشکار درگاه بورژوازی یا ست عنصرانیکه برضد بااصطلاح «شکست طلبی» زوزه و فریاد میکشیدند اکنون در مقابل واقعیتی قرار گرفته‌اند که عبارتست از ارتباط تاریخی شکست عقب مانده‌ترین و وحشی‌ترین سلطنت‌ها یعنی سلطنت تزاری با آغاز حریق انقلاب.

ولی اگر شکستها در آغاز جنگ نقش يك عامل متغی را بازی مینمود که موجب تسریع انفجار شد، ارتباط سرمایه مالی انگلیس و فرانسه، یعنی امپریالیسم انگلیس و فرانسه، با سرمایه اکتیابریستی و کادتی روسیه نیز عامی بود که این بحران را از طریق تشکیل توطئه مستقیم علیه نیکلا رومانف تسریع کرد.

این جنبه مسئله را، که فوق العاده مهم است، جراند انگلیس و فرانسه، بدلائل معلومی، مسکوت میگذارند و جراند آلمان باشادی خصماهی روی آن تکیه میکنند. ما مارکسیست‌ها باید هشیارانه بچهره حقیقت، بنگیریم. بدون اینکه در مقابل اکادیب رسمی یعنی دروغبانیهای دیپلوماتیک سیاستمداران شیرین زبان و وزیران نخستین گروه محارب امپریالیست‌ها و یا در مقابل چشمک‌ها و زهرخندهای رقبای مالی و نظامی حومین گروه محارب امپریالیست‌ها خود را ببازیم. تمام سیر حوادث انقلاب فوریه - مارس بروشنی نشان میدهد که سفارتخانه‌های انگلیس و فرانسه باعمال و ارتباط‌های خود مدهای مدید آنچه هر قوه داشتند بکار می بردند تا از سازش جداگانه و صلح جداگانه نیکلای دوم (ما امیدواریم و خواهیم کوشید این آخرین نیکلا باشد) با ویلهلم دوم جلوگیری کنند و بااتفاق اکتیابریستها و کادتها و قسمتی از سران لشکر و افسران ارتش و پادگان پتربورگ مستقیماً برای خلع نیکلا رومانف توطئه میچیدند!

خود را دچار توهمات نسازیم. دچار اشتباه کسانی نشویم که اکنون آماده‌اند - مانند بعضی از «اعضاء کمیته تشکیلات» یعنی «منشویکها» که بین خط متغی گوزدف - پوترسف و انترناسیونالیسم در نوسانند و غالباً به پاسیفیسم خرده بورژوازی دچار میشوند - نغمه «سازش» حزب کارگر را با کادتها و «پشتیبانی» اولی را از دومها ساز کنند. این اشخاص بخاطر آئین قدیمی از بر شده (و کاملاً غیر مارکسیستی) خویش، توطئه امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با کوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را که هدف آن خلع سر کرده اعظم نیکلا رومانف و نشانیدن سر کردگان با انرژی تر، تازه نفس تر و

بورژوازی گردد و بجنگ داخلی بین طبقات متخاصم تبدیل شود. این تبدیل بوسیله انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ آغاز گردیده که نخستین مرحله آن اولاً ضربه مشترکی را بر تزاریسم با نشان داد که از طرف دو نیرو وارد گردید: یکی از طرف تمام روسیه بورژوازی و ملاکی با تمام کوچک ابدالهای غیر آگاه و نیز تمام رهبران آگاه آن که عبارتند از سفرا و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، و دیگری از طرف شوراهای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و دهقانان بسوی خود کرده اند.

این سه اردوگاه سیاسی، این سه نیروی اصلی سیاسی یعنی: ۱) سلطنت تزاری که بر رأس ملاکان خودال و کارمندان قدیمی و سران لشکر قرار دارد؛ ۲) روسیه بورژوازی و ملاکان و اکتیابریستها و کادتها که خرده بورژوازی (نمایندگان عمده آن کرنسکی و چخیلزیه) از بی آن گام بر میداشت؛ ۳) شورای نمایندگان کارگران که در بین تمام پرولتاریا و تهی دستترین اهالی کشور برای خود در جستجوی متحد است. - این سه نیروی اصلی سیاسی ماهیت خود را حتی در ظرف ۸ روز نخستین مرحله و حتی برای ناظر دور افتاده از حوادث نظیر نویسنده این سطور که مجبور است فقط به اخبار تلگرافی قلیل روزنامه‌های خارجه اکتفا نماید، - با حد اکثر وضوح آشکار کردند.

ولی قبل از اینکه با تفصیل بیشتری در این باره صحبت شود، باید به آن قسمت از نامه خود که به عامل دارای قدرت درجه اول یعنی جنگ جهانگیر امپریالیستی اختصاص دارد، باز گردم.

جنگ، فولتهای محارب، گروههای محارب سرمایه‌داران، «صاحبان» رژیم سرمایه‌داری، برده داران عالم بردگی سرمایه‌داری را با زنجیرهای آهنینی بیکدیگر مربوط نموده است. یک دنیای غرق خون - اینست تمام زندگی اجتماعی و سیاسی لحظه تاریخی فعلی که ما در آن بسر میبریم. سوسیالیست‌هایی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داوودها و شیمنانها در آلمان، پلخائف‌ها و پوترسف‌ها و گوزدف‌ها و شرکاء در روسیه، مدتها با تمام قوا برضد «توهمات» انقلابیون، برضد «توهمات» مانیفست بال، برضد «تصورخام» تبدیل جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی نعره میکشیدند و بالجان مختلف در باره جان سخنی و فترت دمسازی با محیط که گوئی در سرمایه‌داری نمایان شده نغمه سرانی میکردند. - اینها همان کسانی هستند که سرمایه‌داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را «با محیط دمساز کنند، رام نمایند، تحبیب کنند و در بین آنها تفرقه اندازند.

ولی «خوش بختند آنکه آخر خنده کرد». بورژوازی نتوانست مدت مدیدی بحران انقلابی را که معلول جنگ است بتعویق اندازد. این بحران، با نیروی غیر قابل دغی در کلیه کشورها شدت می یابد: از آلمان گرفته، که بقول ناظری که بتازگی از آنجا دیدن نموده هر «قحطی بطور داهیهانه متشکل شده‌ای» بسر می برد، تا انگلیس و فرانسه که در آنجا نیز قحطی ذرا میرسد ولی تشکیلاتش بهزانب کمتر «داهیهانه» است.

این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه

این دولت جدید، که در آن لووف و کوچکف، یعنی اکتیابریست‌ها و «تجدد طلبان مسالمت جو»، این دستیاران دربروزی استولینین میرغضب پست‌های واقعا مهم، پست‌های حساس، پست‌های مؤثر ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، این دولت که میلیوکف و کادت‌های دیگر بیشتر برای زینت، برای عنوان و بمنظور ابراد نطق‌های ملیح پروف‌سور مآبانه در آن وارد شده‌اند و کرنسکی «تروویک» هم برای فریب کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی میکنند، این دولت يك اجتماع تصادفی از افراد نیست. اینها نمایندگان طبقه جدیدی هستند که در روسیه بقدرت سیاسی رسیده است. اینها نماینده طبقه ملاکان سرمایه‌دار و بورژوازی هستند که مدتها است از لحاظ اقتصادی بر کشور ما حکومت میکند و طبقه ایست که چه در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و چه در دوران ضد انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۱۴ و چه در دوران جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۷ از لحاظ سیاسی سرعت فوق العاده‌ای متشکل شده (ضمناً این تشکل در دوران جنگ بخصوص سریع بوده است) هم اداره امور محلی، هم امور مربوط به آموزش ملی و هم امور مربوط بانواع مختلف کنگره‌ها و حوما و کمیته‌های صنایع جنگی و غیره را در دست خود قبضه کرده است. این طبقه جدید مقارن سال ۱۹۱۷ دیگر «تقریباً بطور کامل» بر سر حکومت بود؛ بهمین جهت هم نخستین ضرباتی که بر بیکر نزاریسیم وارد آمد کافی بود برای اینکه نزاریسیم سرنگون شود و جای خود را به بورژوازی واگذار نماید. جنگ امپریالیستی که صرف قوای غیر قابل تصویری را ایجاد میکرد سیر تکامل روسیه عقب مانده را چنان تسریع نمود که ما «ناگهان» (در حقیقت اینطور بنظر میرسید که ناگهانی است) بر ایتالیا، انگلیس و تقریباً فرانسه سبقت هستیم و يك حکومت «ائتلافی» و «ملی» (یعنی قاهر یادامه کشتار امپریالیستی و اغفال مردم) و «پارلمانی» بدست آوردیم.

در کنار این حکومت، که از نقطه نظر جنگ حاضر در ماهیت امر فرمانبردار ساده «شرکتهای» میلیاردر یعنی «انگلیس و فرانسه» است، يك حکومت غیر رسمی تازه و تکامل نیافته ای که هنوز نسبتاً ضعیف است یعنی يك حکومت کارگری بوجود آمده که نماینده منافع پرولتاریا و کلیه اهالی تهیدست شهر و ده است. این حکومت - شوراهای نمایندگان کارگران پتربورگ است که در نکابوی بر قراری ارتباط با سربازان و دهقانان و همچنین کارگران روستا است، و البته برای بر قراری ارتباط با کارگران روستا بخصوص میکوشد و مقدم بر همه و بیش از برقراری ارتباط با دهقانان هم میکوشد. اینست آن وضع واقعی سیاسی که ما آنرا باید مقدم بر هر چیز یاجد اکثر دقت میکنه و با در نظر گرفتن واقعیت عینی روشن سازیم تا بتوالیم تاکتیک مارکسیستی را بر یگانگه پایه استواری که این تاکتیک باید بر آن قرار گیرد، یعنی بر پایه واقعیات متکی سازیم. سلطنت تزاری در هم شکسته شده ولی هنوز از پا در نیامده است. حکومت بورژوازی اکتیابریست‌ها و کادت‌ها که خواهان ادامه جنگ امپریالیستی تا «آخرین لحظه» و عملاً فرمانبردار شرکتهای مالی «انگلیس و فرانسه» است، مجبور است حد اکثر آزادی‌ها و صدقانیها که بابقاء تسلطش بر مردم و امکان ادامه

با قابلیت تری بجای او بود - پرده پوشی میکنند. اگر انقلاب با این سرعت و - از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی - با این طرز رادیکال پیروز گردید، علتش فقط این بود که بحکم يك موقعیت تاریخی فوق العاده خود ویژه‌ای جریانهای بکلی گوناگون، منافع طبقاتی بکلی نامگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم در آمیختند و بطرزی شگرف با یکدیگر هم آواز شدند. بدینمعنی که از يك طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با توطئه جینی خود میایوکف و کوچکف و شرکاء را بمنظور ادامه جنگ امپریالیستی با سرسختی و عنادی بیش از پیش و بمنظور کشتار میلیونها کارگر و دهقان دیگر در روسیه - بتصرف حکومت ترغیب مینمودند تا بدینطریق مسطنطنیه را... کوچکف‌ها، سوریه را... سرمایه‌داران فرانسه و بین النهرین را... سرمایه‌داران انگلیس و فلان را فلانی‌ها بجنگ آرند و از طرف دیگر جنبش انقلابی عمیق پرولتاریائی و توده‌ای مردم (شامل تمام اهالی تهیدست شهر و ده) وجود داشت که هدفش نان و صلح و آزادی واقعی بود.

سفاهت صرف نبود اگر کسی در باره «پشتیبانی» پرولتاریای انقلابی روسیه از امپریالیسم کادت‌ها و اکتیابریست‌ها - امپریالیسمی که با پول انگلیسها «سر هم بندی شده» و از لحاظ پلیدی از امپریالیسم تزاری دست کمی ندارد - سخنی بیانی می آورد. کارگران انقلابی، برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و بمیزان قابل ملاحظه ای آنرا منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شعف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهیکه از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثنائی دارد کسانی نظیر، بیوکنن، کوچکف، میلیوکف و شرکاء با مبارزه خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر (که ترجیح میدهند از همان رومانف‌ها باشد) - بکمک آنها می آیند!

جریان اوضاع بر اینمنوال و فقط بر اینمنوال بوده است. سیاست‌داری که از حقیقت نبترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار میدهد و هر «لحظه معین» را نه تنها از نقطه نظر خود ویژگی* آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیق تر یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیق تر منافع پرولتاریا و بورژوازی خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی میکند. - نظرش نسبت به این قضیه میتواند اینطور و تنها اینطور باشد.

کارگران پتروگراد، و نیز کارگران سراسر روسیه در راه آزادی و زمین برای دهقانان علیه سلطنت تزاری و در راه صلح علیه کشتار امپریالیستی با از خود گذشتگی مبارزه کردند. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه، بمنظور ادامه و تسدید این کشتار «سیسبه‌های» در باری می پرداخت، باتفاق افسران گارد توطئه بر پا میکرد، کوچکف‌ها و میلیوکف‌ها را تحریک مینمود و به آنها امید میداد و مقدمات تشکیل دولت جدید کاملاً حاضر و آماده را فراهم میکرد که پس از وارد آمدن نخستین ضربات مزوره پرولتاریا بر بیکر نزاریسیم بلافاصله قدرت را بدست گرفت.

* خود ویژگی معادلیست که برای واژه روسی «особенности» انتخاب شده و در موارد خاصی با واژه «originalité» معادلت مرجع.

نخواهند کرد. تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه انقلابهای بورژوازی، وعد و وعید به مردم «خورانده» و کارگران را تحمیق نموده‌اند. انقلاب ما بورژوازیست و باین جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند. اینست آنچه که پترسرف‌ها، گوزدرف‌ها و چخیدزه‌ها میگویند و اینست آنچه که پلخانف دیروز میگفت.

ما مارکسیست‌ها می‌گوییم - انقلاب ما بورژوازیست و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست‌بازان بورژوازی باز کنند، به مردم پیام‌زنند که بحرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود، با اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند.

حکومت اکتیابریست‌ها و کادت‌ها، کوچک‌ها و میلیوکف‌ها ولو صادقانه هم خواسته باشد (فقط کودکان ممکن است به صداقت کوچک و لوف باوری داشته باشند) - باز نمیتواند به مردم نه صلح بدهد نه نان و نه آزادی.

صلح - زیرا این حکومت، حکومت جنگ، حکومت ادامه کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است و میخواهد ارمنستان، گالیسی، ترکیه را غارت کند، قسطنطنیه را غصب نماید، از نو لهستان، کورلاند و لیتوانی و غیره را مسخر سازد. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه دست و پای این دولت را بهم بسته است. سرمایه روس فقط شعبه‌ای از آن شرکت‌ها جهانی است که با صدها میلیارد روبل سرکار دارد و نامش «انگلیس و فرانسه» است.

نان - زیرا این حکومت، حکومت بورژوازی است. در بهترین شرایط، این حکومت به مردم همان چیزی را خواهد داد که آلمان داده است یعنی «تخطی بطور داهمانه متشکل». ولی مردم به گرسنگی تن در نخواهند داد. مردم خواهند دانست و یقیناً بزودی خواهند دانست که نان وجود دارد و میتوان آنرا بدست آورد ولی فقط از طریق اقداماتی که در برابر مقدس بودن سرمایه و مالکیت سر تعظیم فرود نیاورد.

آزادی - زیرا این حکومت، حکومت ملاکان و سرمایه‌داران است که از مردم می‌ترسد و هم اکنون دست بکار بند و بست با خاندان رومانف‌ها شده است.

ما در باره وظائف تاکتیکی روش آتی خود نسبت به این حکومت در مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد. آنجا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب بسومین مرحله آنست در چیست و چرا شمار، «وظیفه روزه» در این لحظه باید چنین باشد: کارگران، شما در جنگ داخلی برضد تزاریم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده‌ای از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید.

ما، در عین اینکه اکنون به تجزیه و تحلیل مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در مرحله فعلی انقلاب اکتفا میکنیم، باید این مسئله را نیز طرح نمائیم: متفقین پرولتاریا در انقلاب حاضر کی‌ها هستند؟ پرولتاریا تو متفق دارد: اولاً توده وسیع چندین ده میلیونی، یعنی اکثریت عظیم اهالی، که عبارتند از توده نیمه پرولتار و تا اندازه‌ای دهقانان خرده پای روسیه. چیزی که برای این توده بسیار ضروریست

کشتار امپریالیستی موافق باشد مردم نوید دهد. شورای نمایندگان کارگران، سازمانی است متعلق به کارگران؛ این شورا نطفه دولت کارگری و نماینده منافع قاطبه توده‌های تهیدست اهالی یعنی نه دم جمعیت کشور است و در راه صلح، نان و آزادی میکوشد.

مبارزه این سه نیرو مشخص کننده وضعیتی است که اکنون ایجاد شده و انتقالیست از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم آن.

تضاد میان نیروی اول و دوم عمیق نیست، جنبه موقت دارد و فقط معلول اوضاع و احوال زمان و چرخش شدید حوادث در جنگ امپریالیستی است. تمام اعضاء دولت جدید - سلطنت طلبنده، زیرا جمهوریخواهی لغتی کرنسکی یک موضوع بکلی غیر جدی است که براننده یک مرد سیاسی نبوده و از نظر ایزکوف سیاست بازی است. دولت جدید هنوز سلطنت تزاری را از پای در نیاورده دست بکار بند و بست با سلسله رومانف‌های ملاک شده است. بورژوازی نوع اکتیابریست - کادت، سلطنت را بعنوان سر کرده دستگاه اداری و ارتش برای حفظ مزایای سرمایه علیه زحمتکشان لازم دارد.

هر کس بگوید کارگران، بمنظور مبارزه با ارتجاع تزاریسم، باید از دولت جدید پشتیبانی کنند (ضمناً این همان چیز است که ظاهراً پوترسرف‌ها، گوزدرف‌ها، چخکنی‌ها میگویند، چخیدزه نیز باوجود تمام طفره زینها هم را میگوید) آنکس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است. زیرا همین دولت جدید است که عملاً هم اکنون دست و پایش به سرمایه امپریالیستی و سیاست جنگی و غارتگرانه امپریالیستی بسته است و هم اکنون (بلون کسب تکلیف از مردم!) شروع به بند و بست با خاندان سلطنت کرده، هم اکنون برای احیاء سلطنت تزاری کار میکند، هم اکنون در کار دعوت میشل رومانف است و میخواهد او را بعنوان یک تزار کوچولوی جدید بنخت سلطنت بنشاند و هم اکنون در تلاش تحکیم تاج و تخت او و تبدیل سلطنت موروثی (این سلطنت قانونی که متکی به قوانین کهن است) به سلطنت بناپارتنی، انتخابی (متکی به اخذ رای قلابی از مردم) است.

خیر، برای مبارزه واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به مواعید و شیرین زبانیهای میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران «پشتیبانی کند نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

ما بقی - همه عبارت پردازی و دورغ و خود فریبی سیاست بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیدانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لاقبل مانع این عمل نشوید - در اینصورت آزادی در روسیه مغلوب نشدنی و سلطنت غیر قابل احیاء و جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر اینصورت کوچک‌ها و میلیوکف‌ها سلطنت را احیاء نموده و مطلقاً هیچیک از آزادی‌های موعود را اجراء

صلح، نان، آزادی و زمین است. این توده ناگزیر تا حدود معینی در زیر نفوذ بورژوازی و بخصوص خرده بورژوازی، که از لحاظ شرایط معیشتی خود بیش از همه با آن مشابهت دارد قرار خواهد گرفت و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان خواهد کرد. در سهای تلخ جنگ، که هر چه کوچکتر، لووف، میلیوکوف و شرکاء آنها با جدیت بیشتری ادامه دهند تلخ تر خواهد شد، این توده را ناگزیر بجانب پرولتاریا خواهد کشید و ویرا مجبور خواهد کرد بدنبال پرولتاریا برود. ما باید اکنون، با استفاده از آزادی نسبی نظم نوین و وجود شوراهای نمایندگان کارگران، بکوشیم قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ذهن این توده را روشن کنیم و متشکلش سازیم. تشکیل شوراهای نمایندگان دهقانان و شوراهای کارگران روستا - یکی از حتمی‌ترین وظائف ما است. کوشش‌های ما در این باره فقط مصروف این نخواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان نادر و تهیدست نیز مجزا از دهقانان غنی متشکل شوند. در باره وظائف ویژه و شکلهای ویژه این تشکیلات، که اکنون ضرورت حیاتی دارد، در نامه آتی صحبت خواهد شد.

ثانیاً، متفق پرولتاریای روس پرولتاریای کلیه کشورهای محارب و بطور کلی تمام کشورهاست. این متفق اکنون در اثر جنگ بمیزان قابل ملاحظه‌ای کوفته شده و در اروپا اغلب سوسیال شوینیست‌هایی بنام او سخن میگویند که نظیر یلخانف، گوزدوف و بوترسف در روسیه، بجانب بورژوازی گرویده‌اند. ولی رهائی پرولتاریا از زیر نفوذ آنها در هر ماهی از جنگ امپریالیستی گامی به پیش بر داشته است و انقلاب روس ناگزیر این جریان را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

پرولتاریا با تفاق این دو متفق، با استفاده از خصوصیات لحظه انتقالی فعلی میتواند ابتدا در راه نیل به جمهوری دموکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر ملاکان و سرنگون ساختن نیمه سلطنت کوچک - میلیوکوف و سپس در راه نیل به سوسیالیسم، یعنی یگانگی وسیله‌ای که میتواند به ملل رنج دیده از جنگ صلح، نان و آزادی بدهد، گام بر دارد و گام بر خواهد داشت.

ن. لنین

در ۷ (۲۰) مارس سال ۱۹۱۷ برشته
تحریر در آمد. در تاریخ ۲۱ و ۲۲ مارس
سال ۱۹۱۷ در شماره‌های ۱۴ و ۱۵
روزنامه «پراودا» بچاپ رسید.

دوران تدارك و انجام
انقلاب سوسیالیستی اکتبر

راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر (۱۹۰۵)

صفت مشخصه این انتقال از یکطرف وجود حد اعلاى قانونیت است (روسیه اکنون آزادترین کشورهای محارب جهان است) و از طرف دیگر فقدان اعمال فشار نسبت به توده ها و بالاخره روش اعتماد آویز غیر آگاهانه این توده ها نسبت به ولت سرمایه داران که بدترین دشمن صلح و سوسیالیسم می باشند.

این خود ویژگی از ما خواستار قابلیت همسازی با شرایط مخصوص کار حزبی در بین توده های پرولتاریاست که دارای وسعت بیسابقه ای هستند و تازه برای شرکت در زندگی سیاسی دیده گشوده اند. (۳) از حکومت موقت بهیچوجه پشتیبانی نکرده و کلب کامل کلیه مواعید آن بویژه در مورد امتناع از الحاق طلبی توضیح داده شود. بجای مطالبه اینکه این حکومت که حکومت سرمایه داران است از امپریالیست بودن خود دست بکشد یعنی بجای این عمل ناپذیرفتنی که موجب اشاعه تصورات خام میشود، ماهیت این حکومت افشاء گردد.

(۴) باین واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیه عناصر اپورتونیست خرده بورژوا از سوسیالیستهای توده ای و اسرارها گرفته تا کمیته تشکیلاتی (۱۱۷) (چخیززه، تسره تلی و غیره) و استکلف و سایرین، که به نفوذ بورژوازی تن در داده و نفوذ شرا در بین پرولتاریا بسط میدهند، در اقلیت و آنها را عملاً در اقلیت ضعیفی است.

توده ها توضیح داده شود که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنه حکومت انقلابی است و بدینجهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در میدهد وظیفه ما فقط میتواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراهای را با شکیبائی و بطور سیستماتیک و مصرانه بتوده ها توضیح دهیم و این عمل را بخصوص با نیازمندیهای عملی توده ها همساز نمائیم.

مادامکه ما در اقلیت هستیم کارمان انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت بدست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ مینمائیم تا توده ها بکمک تجربه خود از قید اشتباهات خویش برهند.

(۵) جمهوری پارلمانی نه— زیرا رجعت از شوراهای نمایندگان کارگران به جمهوری پارلمانی گامی است به پس— بلکه استقرار جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و بزرگان* و دهقانان در سراسر کشور، از پائین تا بالا.

بر انداختن سازمان پلیس، ارتش و منصبداری بوروکراتیک...
بکلیه مستخدمین دولتی که انتخابی و در هر موقع قابل عزل خواهند بود حقوقی پرداخت شود که از حقوق متوسط یک کارگر خوب بیشتر نباشد.
(۶) در برنامه ارضی مرکز نقل به شوراهای نمایندگان بزرگان منتقل گردد.

ضبط کلیه زمینهای ملاکین.

* چون در قسمتی از ایالات شمالی ایران لفظ بزرگ بمعنای دهقان مزبور (معادل کلمه روسی «باترالک») بکار میرود لذا تصمیم گرفته شد در این ترجمه از این پس این کلمه بدین مفهوم بکار برده شود. مترجم.

** یعنی تبدیل ارتش دائمی به تسلیح همگانی مردم.

من که فقط سوم آوریل شب هنگام به پتروگراد وارد شدم البته تنها از جانب خود و با قید اینکه خود را بقرن کافی حاضر نکرده ام میتوانستم در جلسه آوریل در باره وظائف پرولتاریای انقلابی سخنرانی نمائیم.

یگانه عملی که میتوانستم برای تسهیل کار خود و معارضین پالک نیت انجام دهم تهیه تزه های کتبی بود. من این تزه را قرائت نمودم و سپس متن آنها را بر فویق تسره تلی دادم. آنها را بسیار آهسته و دو بار قرائت نمودم: ابتدا در جلسه بلشویکها و سپس در جلسه مشترک بلشویکها و منشویکها.

اکنون این تزه های شخصی خود را که فقط تبصره های توضیحی فوق العاده مختصری بدان ضمیمه شده و من ضمن سخنرانی خود با تفصیل بس بیشتری آنها را شرح و بسط داده ام بچاپ میرسانم.

تزه ها

۱- در روش ما نسبت به جنگ که از طرف روسیه در شرایط حکومت جدید لووف و شرکاء نیز بعلت ماهیت سرمایه داری این حکومت، مسلماً همان جنگ امپریالیستی و غارتگرانه باقیمانده است. کوچکترین گذشتی نسبت به دفاع طلبی انقلابی جایز نیست.

پرولتاریای آگاه فقط بشرطی میتواند با یک جنگ انقلابی که واقعا دفاع طلبی انقلابی را توجیه کند، ابراز موافقت نماید که:

الف) قدرت بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانانی که بوی گرویده اند بیفتد؛ ب) از هرگونه الحاق طلبی، نه لفظاً بلکه عملاً امتناع گردد؛ ج) با جمیع مصالح و منافع سرمایه عملاً قطع ارتباط کامل شود.

نظر به پالک نیتی مسلم قشرهای توده ای وسیع هواداران دفاع طلبی انقلابی که جنگ را فقط برحسب ضرورت تصدیق دارند نه برای کشور گشائی و نظر باینکه بورژوازی آنها را میفریبد، باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبائی اشتباهشانرا به آنان توضیح داد، توضیح داد که سرمایه با جنگ امپریالیستی ارتباط ناگسستی دارد، ثابت نمود که پایان دادن به جنگ از طریق یک صلح حقیقتاً دموکراتیک و غیر تحبیلی، بدون بر انداختن سرمایه ممکن نیست.

دادن ترتیبات لازم برای تبلیغ کاملاً وسیع این نظریه در ارتش مشغول جنگ.

ایجاد اخوت بین سربازان ارتش های متخاصم.

(۲) خود ویژگی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه بعلت کافی نبودن آگاهی و تشکیلات پرولتاریا، بدست بورژوازی افتاده است، بنومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان بیفتد.

می نامند و نه بقشرهای وسیع تعلق دارند و نه به هواداران توده‌ای دفاع طلبی، بی آنکه چین بر چنین افکند نظریات مرا بیان کرده و آنها را بدین نحو افاده میکنند: «در محیط (!) دموکراسی انقلابی پرچم (!) جنگ داخلی» (در این باره کلمه‌ای در ترزا وجود ندارد و ضمن گزارش هم از آن صحبتی نشده است!) برافراشته است (!)...

این یعنی چه؟ فرقی این با تبلیغ نالانگری و اظهارات روزنامه دروسکایا و لیاچ چیست؟

من می‌نویسم، می‌گویم و جویده می‌کنم که: شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل می‌کنند حکومت انقلابی است و بدینجهت وظیفه ما فقط می‌تواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراهای را با شکیبائی و بطور سیستماتیک و مصرانه بتوده‌ها توضیح دهیم و این عمل را بخصوص با نیازمندیهای عملی توده‌ها همساز نماییم...

ولی معارضینی از قماش معین نظریات مرا بعنوان دعوت به جنگ داخلی در محیط دموکراسی انقلابی تعبیر مینمایند!!

من دولت موقت را بدانجهت که برای تشکیل مجلس مؤسسان يك موعد نزدیک و بطور کلی هیچ موعدی معین نکرده و با وعده و وعید گریبان خود را خلاص نموده است، مورد حمله قرار داده‌ام. کوشش من اثبات اینموضوع بوده است که بنون وجود شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان امر تشکیل مجلس مؤسسان تأمین نشده و موفقیت آن محال است.

بمن این نظر را نسبت میدهند که گویا با تشکیل هر چه سریعتر مجلس مؤسسان مخالفم!!

اگر سالیان فراز مبارزه سیاسی بمن نیاموخته بود که پالک نیتی معارضین را يك استثنا نامر بدانم، این‌ها را اظهارات «هذیان آمیزه» مینامیدم.

آقای پلخانف در روزنامه خود نطق مرا «هذیان آمیزه» نامیده است. بسیار خوب، آقای پلخانف! ولی شما به بیتیچ چقدر در مباحثه خود بی مهارت، ناشی و بطی الانتقال هستید. اگر من دو ساعت تمام در نطق خود هذیان گفتم چگونه صدها مستمع این هذیان را تحمل کردند؟ و انکهی، چرا روزنامه شما يك ستون تمام را به افاده و بیان «هذیان» اختصاص میدهند؟ این نمیگیرد و بهیچوجه هم نمیگیرد.

البته فریاد زدن، نا سزاگفتن، فغان کردن بمراتب سهلتر از اینست که سعی شود چگونگی قضاوت مارکس و انگلس در سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۲-۱۸۷۵ در باره تجربه کمون پاریس و در باره این که چه حولتی برای پرولتاریا لازمست؟ ذکر شود. ابضاح گردد و بیاد آورده شود.

آقای پلخانف مارکسیست سابق از قرار معلوم مایل نیست مارکسیسم را یاد نماید.

من گفته روزاً لوکزامبورگ را که در چهارم اوت سال ۱۹۱۴ -سوسیال دموکراسی آلمان را «لاشه متفنن» نامیده بود نقل کردم. ولی آقایان پلخانف‌ها، گلدنبرگ‌ها و شرکا «میرنچنده... بخاطر که؟ بخاطر شوینستهای آلمانی که شوینست نامیده شده‌اند!

سر رشته از دست سوسیال-شوینستهای بیچاره روس، این

ملی کردن کلیه زمینها در کشور و اداره امور این زمینها از طرف شوراهای محلی نمایندگان بزرگران و دهقانان. تشکیل شوراهائی از نمایندگان دهقانان تهیدست. تبدیل هر يك از املاک بزرگ (بمساحت قریب ۱۰۰ تا ۳۰۰ صیاتین، یا در نظر گرفتن شرایط محلی و غیره و طبق نظر سازمانهای محلی) به مؤسسه بهره برداری صوته واری تحت کنترل نمایندگان بزرگران و بحساب اجتماعی. (۷) نوامیختن فوری کلیه بانکهای کشور بصورت يك بانک ملی واحد و بر قراری نظارت بر آن از طرف شوراهای نمایندگان کارگران.

(۸) وظیفه مستقیم امروز ما «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است.

(۹) وظایف حزبی:

الف) تشکیل فوری کنگره حزب:

ب) تغییر برنامه حزب بویژه:

(۱) در مورد امپریالیسم و جنگ امپریالیستی.

(۲) در مورد روش نسبت به دولت و خواست ما در باره دولت - کمون.*

(۳) اصلاح برنامه حد اقل که دیگر کهنه شده است.

ج) تغییر نام حزب**

(۱۰) تجدید انترناسیونال.

ابراز ابشکار برای ایجاد يك انترناسیونال انقلابی، انترناسیونالی برضد سوسیال شوینستها و برضد مرکز***.

برای اینکه خواننده پی برد چرا من مجبور شدم بعنوان يك استثناء نامر، بخصوص روی «مورده» معارضین پالک نیت تکیه نمایم، از وی دعوت میکنم اعتراض زیرین آقای گلدنبرگ را با این ترزا مقایسه نماید: لنین «در محیط دموکراسی انقلابی پرچم جنگ داخلی برافراشته است» (این عبارت در شماره پنجم روزنامه «ایدیستوا» (۱۰) آقای پلخانف نقل دول شده است).

آیا برآستی این يك شاهکار نیست؟

من می نویسم، می‌گویم، جویده می‌کنم که: «نظر به پالک نیتی مسلم قشرهای توده‌ای وسیع هواداران دفاع طلبی انقلابی... نظر به اینکه بورژوازی آنها را میفریبد، لذا باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبائی اشتباهشان را به آنان توضیح داد...»

ولی آقایان منتسب به بورژوازی که خود را سوسیال دموکرات

* یعنی تشکیل دولتی که کمون پاریس نمونه آن بود.

** بجای «سوسیال دموکراسی» که پیشوایان رسمی آن در تمام جهان به سوسیالیسم خیانت ورزیده و به بورژوازی گرویده‌اند («دفاع طلبان» و «کائوتسکیستهای» متزلزل) باید آنرا حزب کمونیست نامید. *** «مرکز» در سوسیال دموکراسی جهانی نام جریانی است که

بین شوینستها (= «دفاع طلبان») و انترناسیونالیستها نوسان میکند. نمایندگان آن عبارتند از: کائوتسکی و شرکاء در آلمان، لوتکه و شرکاء در فرانسه، چخیدزه و شرکاء در روسیه، تورانی و شرکاء در ایتالیا، ماکسونالد و شرکاء در انگلستان و غیره.

سوسیالیستهای در گفتار و شوینیستهای در کردار در رفته است.

ن. لنین

در باره قدرت دوگانه

مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از زهبری بر آن صحبت کرد.

خود ویژه‌گی بینهایت شایان توجه انقلاب ما در اینست که این انقلاب يك قدرت دوگانه بوجود آورده است. این فاکت را باید مقدم بر هر چیز برای خود روشن نمود زیرا بدون یی بردن به آن نمیتوان گامی به پیش برداشت. باید توانست «فرمولهای» قدیمی مثلا فرمولهای قدیمی بلشویسم را تکمیل و اصلاح نمود زیرا این فرمولها، چنانچه معلوم شده بطور کلی صحیح بوده است ولی اجراء مشخص آنها صورت دیگری بخود گرفته است. سابقا در باره قدرت دوگانه احدی فکر نمیکرد و نمیتوانست هم فکر کند.

قدرت دوگانه عبارت از چیست؟ عبارت از اینست که در کنار حکومت موقت، یعنی حکومت بورژوازی، حکومت دیگری تشکیل یافته که هنوز ضعیف و در حالت جنبی است ولی بهر حال موجودیت عملی و مسلم داشته در حال نمو است؛ این حکومت، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است.

ترکیب طبقاتی این حکومت دیگر، چگونه است؟ پرولتاریا و دهقانان (که به لباس سربازان ملبس هستند). خصلت سیاسی این حکومت چیست؟ دیکتاتوری انقلابی یعنی قدرتی که مستقیماً بر تصرف انقلابی و ابتکار بلاواسطه توده‌های مردم از پائین - متکی است نه بر قانون صادره از طرف يك قدرت متمرکز دولتی. این قدرت حاکمه بکلی غیر از آن نوعیست که بطور کلی در جمهوری پارلمانی بورژوا دموکراتیکی که تاکنون تیپ عادی بشمار میرفت و در کشورهای پیشرفته اروپا و امریکا حکمفرماست. دیده میشود چه بسا این نکته را فراموش میکنند و چه بسا در آن تعمق نمی‌ورزند و حال آنکه تمام کتبه مطلب اینجا است. این قدرت از همان نوع کمون ۱۸۷۱ پاریس است. مشخصات اصلی این نوع: (۱) منبع قدرت - قانونی نیست که قبلاً در پارلمان مورد بحث قرار گرفته و بتصویب آن رسیده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌های مردم از پائین و در محلها و با اصطلاح رایج «تصرف» مستقیم است؛ (۲) تسلیح مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش، که مؤسسه‌ای جدا از مردم و در نقطه مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت نظام امور در کشور توسط خود کارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می‌شود؛ (۳) مستخدمین دولت و دستگاه بوروکراتیک نیز یا جای خود را به قدرت بلاواسطه ناشیه از خود مردم میدهند و یا حد اقل تحت کنترل مخصوص قرار میگیرند و نه تنها انتخاباتی میگردند، بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض خواهند بود، یعنی تا مقام عاملین ساده تنزل مینمایند و از قشر ممتاز دارای «مقاماتی» با حقوق عالی،

بورژوازی، به کارگرانی از عرسته مخصوصی بدل میشوند که حقوق آنها از حقوق معمولی يك کارگر خوب بالاتر نخواهد بود.

ماهیت کمون پاریس که نوع مخصوصی از دولت است، در همین و فقط در همین است. آفابان پلخائفها (این شویستهای علنی که بمارکسیسم خیانت نموده اند) و کائوتسکی‌ها (این «مرکزبون» که این شویسم و مارکسیسم در نوسازند)، بطور کلی تمام سوسیال دموکراتها و سوسیال رولوسیونرها و غیره که امروز حکمفرمایی میکنند این نکته را فراموش نموده و مورد تحریف قرار داده اند.

این اشخاص با عبارت پردازی گریبان خود را خلاص مینمایند، بسکوت بر گزار میکنند، طفره میروند، هزار بار بیکندیگر بمناسبت، انقلاب تبریک میگویند و نمیخواهند در این باره فکر کنند که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یعنی چه. آنها نمیخواهند این حقیقت عیان را به بینند که تا آنجا که این شوراهای وجود دارند و تا آنجا که این شوراهای قدرتی هستند، در روسیه دولتی از نوع کمون پاریس وجود دارد.

من روی کلمه «تا آنجا» تکیه کردم، زیرا شوراهای هنوز فقط قدرتی در حال جنبی هستند. این قدرت خواه از طریق سازش مستقیم با حکومت موقت بورژوازی و خواه از طریق يك سلسله گشتهای واقعی، خود مواضع را به بورژوازی تحویل داده و میدهد. چرا؟ آیا برای اینکه چخویره، سره‌تلی، استکلف و شرکاء اشتباه میکنند؟ این حرف یوچی است. تنها يك عامی میتواند اینطور فکر کند نه يك نفر مارکسیست. علت این امر - کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتارها و دهقانان است - اشتباه رهبران نامبرده در نظریات خرده بورژوازی آنان و در اینستکه آنها ذهن کارگران را تیره ساخته و آنرا روشن نمی‌کنند. موهومات خرده بورژوازی تلقین نموده و این موهومات را تکذیب نمی‌کنند، میانی نفوذ بورژوازی را در میان توده‌ها استوار ساخته و توده‌ها را از قید این نفوذ آزاد نمی‌کنند.

از اینجا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز اینقدر دچار اشتباه هستند وقتی مسئله را بطور ساده مطرح نموده میگویند: آیا باید فوراً حکومت موقت را برانداخت؟

پاسخ میدهم: (۱) آنرا باید برانداخت، زیرا این يك حکومت الیکارشی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم. این حکومت نمیتواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل؛ (۲) آنرا نمیتوان اکنون برنگون ساخت زیرا این حکومت بوسیله سازش مستقیم و غیر مستقیم، بوسیله سازش در گفتار و در کردار با شوراهای نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای کل یعنی شورای پتربورگ خود را روی پا نگاهداشته است؛ (۳) آنرا اصولاً بسا وسائل معمولی نمیتوان برانداخت زیرا متکی بر «پشتیبانی» حکومت دوم، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، از بورژوازی است و این حکومت یگانه حکومت انقلابی ممکنه است که مستقیماً مظهر شعور و اراده اکثریت کارگران و دهقانان است. بشر حکومتی عالیتر و بهتر از شوراهای نمایندگان کارگران و بزرگان و دهقانان و سربازان بوجود نیاورده است و ما تا کنون نظایر آنرا ندیده ایم.

کارگران آگاه برای نیل بقدرت باید اکثریت را بسوی خود

جلب نمایند؛ مادامکه برتوده‌ها فشار وارد نمیشود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد. ما بلانکیست(۹۸) نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف يك اقلیت نیستیم. ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گیج سری خرده‌بورژوازی، علیه شوئیسم دفاع طلبانه و عبارت بردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم. پس به تشکیل حزب کمونیست پرولتاریا پردازیم؛ بهترین هواداران بلشویسم عناصر آنرا تشکیل داده‌اند؛ برای فعالیت طبقاتی پرولتاری متحد شویم. در آنصورت است که روز بروز تعداد هر چه بیشتری از پرولتاریا و دهقانان تهیدست بهواداری ما بر خواهند خاست. زیرا زندگی هرروزه بطلان او هام خرده بورژوازی «سوسیال دموکراتها»، چخینزه ها، تیره‌تلی ها، استکلف ها و سایرین و نیز «سوسیال رولوسیونرها»، این خرده بورژوازی های بسی «خالص» تر و غیره و غیره را به تبوت میرساند.

بورژوازی طرفدار قدرت یکتای بورژوازیست.

کارگران آگاه طرفدار قدرت یکتای شوراهای نمایندگان کارگران و بزرگان و دهقانان و سربازان، یعنی طرفدار قدرت یکتایی هستند که موجبات آن از راه روشن شدن ذهن پرولتاریا و رهائی وی از قید نفوذ بورژوازی فراهم شده باشد نه از راه ماجراجویی. خرده بورژوازی «سوسیال دموکراتها»، اسلرها و غیره در حال نوسانست و مانع این روشن شدن و رهائی میکند. چنین است تناسب واقعی یعنی طبقاتی قوا که تعیین کننده وظائف ما است.

ن. لنین

«برلودا» شماره ۲۸، ۹ آوریل ۱۹۱۷

وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

طرح پلاتفرم حزب پرولتاری

لحظه تاریخی که فعلاً روسیه میگذراند دارای مشخصات اصلی زیرین است:

جنبه طبقاتی انقلابیکه بوقوع پیوسته است

۱. قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نماینده مشتی ملاک فئودال بود و بر تمام ماشین دولتی (ارنس، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروائی میکرد در هم شکسته و برافزاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باند رومانوف ها بدسپاس سلطنتی خود ادامه میدهد. زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲) قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آنکه به حکومت رسید با عناصر علنا سلطنت طلبی که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۴ با تقلائی بی سابقه خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاک و استولیپین میر غضب ماهیت خود را آشکار ساخته بودند (گوچکف و سیاستمداران دیگری که از کادت ها ۱۹۱۹ هم دست راست ترند) وارد بلوک (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوائی لووف و شرکاء کوشید با رومانوف ها در باره احیاء سلطنت در روسیه بمذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالیکه نیت خود را در پس پرده جمالات انقلابی پنهان میدارد هواداران بساط کهن را به مقام های حساس میگمارد. این حکومت میکوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارنس، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقنن با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید هم اکنون دست به کار این شده است که بهر وسیله ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده ای و تصرف قدرت از پائین بتوسط مردم- که یگانه تضمین موفقیت های واقعی انقلاب است- جلوگیری نماید.

این حکومت موعد فرا خواندن مجلس مؤسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی تزارسم فئودال را تشکیل میدهد نمیزند. حتی فکر این را هم نمیکند که عملیات پنگاهای انحصاری مالی، بانکهای بزرگ، سندیکاها و کارتلهای سرمایه داران و غیره را واری کند، اعمال آنها را بر ملا سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد.

عمده ترین مقامات وزارتیه که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه دستگاه ستگری بر توده ها) به سلطنت

طلبان غنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعاق دارد. به کادتها، به این جمهوری طلبان دیروزی، باین جمهوری طلبانی که علی رغم میل خود جمهوری طلب بودند، مقام های ذریعی واگذار شده که رابطه مستقیم با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه قدرت دولتی ندارد. آ. گرنسکی، ایضا- سوسیالیست که نماینده ترودورک ها است بجز تخریب هشیاری مردم وانحراف توجه آنان بکمک عبارات پر سر و صدا هیچگونه نقش دیگری بازی نمیکند.

نظر بکلیه این عائل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن بویچوجه جائز نیست.

سیاست خارجی حکومت جدید

۳. در رشته سیاست خارجی، که اکنون بحکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامه جنگ امپریالیستی یعنی همان جنگی است که باتفاق دول امپریالیستی انگلیس و فرانسه و غیره بخاطر تقسیم غنائم سرمایه داری واخترتاق ملت های کوچک و ضعیف انجام میگردد.

حکومت جدید که تابع منافع سرمایه روس و ایضا تابع حامی مقتدر و ولینعت این سرمایه یعنی سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه است که ثروتمندترین سرمایه های جهان میباشد، علی رغم تمایلاتی که به صریحترین طرز از طرف اکثریت مسلم ملت های روسیه بتوسط شورای نمایندگان سربازان و کارگران ابراز شده است، هیچ گام عملی برای موقوف ساختن کشتار ملتها که بخاطر منافع سرمایه داران انجام میگردد، بر نداشته است. این حکومت حتی آن قرار داد های سری علنا غارتگرانه ایرا (در باره تقسیم ایران، جیاول چین، غارت ترکیه، تقسیم اتریش، انتزاع پروس شرقی و مستعمرات آلمان و غیره) نیز که آشکارا روسیه را با سرمایه غارتگرانه امپریالیستی انگلیس و فرانسه مربوط میسازد، منتشر ننمود. این حکومت این قراردادها را تأیید کرد و حال آنکه عاقد قرار دادهای مزبور تزارسم بود که طی چند قرن چنان تعدادی از ملتها را مورد جیاول قرارداده و بر آنها ستم روا میداشت که در دوران هیچ جابر و مستبدی سابقه نداشت، این تزارسم نه تنها بر ملت وایکاروس ستم روا میداشت بلکه با تبدیل این ملت به جلاد سایر ملل وبرا رسوا و فاسد میساخت.

حکومت جدید پس از تأیید این قرار داد های ننگین و راهزنانه، علی رغم خواست های ملت های روسیه که بطور صریحی بتوسط شورا های نمایندگان کارگران و سربازان ابراز شده بود، بملت های محارب پیشنهاد متارکه فوری نمود. این حکومت بکمک اعلامیه ها و عبارات پر طنطنه و پر سر و صدا و پر طمطراق ولی بکلی میان نهن خود که دیپلماتهای بورژوازی برای فریب توده های زود باور و ساده دل مردم ستمکش همیشه از آن استفاده کرده و میکنند، گریبان خود را خلاص نموده است.

۴ از اینرو حکومت جدید در زمینه سیاست خارجی نه تنها در خور کوچکترین اعتمادی نیست بلکه بعد ها هم توقع اینکه این

مدت مدیدی دوام یابد. وجود در قدرت در يك کشور امکان پذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شود و تمام بورژوازی روسیه اکنون با تمام قوا و با تمام وسائل در همه جا فعالیت میکند تا شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران را بر کنار سازد، ضعیف کند، به صفر برساند و قدرت یکتائی از بورژوازی بوجود آورد.

قدرت دوگانه فقط نموداری از يك لحظه انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود يك انقلاب عادی بورژوازی-دموکراتیک فراتر رفته و ولی هنوز به دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نرسیده است.

مفهوم طبقاتی (و توضیح طبقاتی) این وضع انتقالی نا پایدار از اینقرار است: انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جاننازی بوده‌ها برای مبارزه با تزاریزم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده علمی و عملی-سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد «افراد عامی» است که به شرکت فعالانه مستقل و عملی در زندگی سیاسی و به تشکیل دولت میپردازند.

این موضوع در مورد روسیه کاملاً صدق میکند. روسیه اکنون میجوشد. میلیونها و دهها میلیون افرادی که دهسال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند و در نتیجه ستمگری مدعش تزاریزم و اعمال شاقه بنفع ملاکین و کارخانه داران منکوب بودند از خواب بر خاسته و به صحنه سیاست گام نهادند. حال بیستیم این میلیونها و دهها میلیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آنها صاحبکاران خرده یا، خرده بورژواها و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه داران و کارگران روز مزد قرار دارند. روسیه-خرده بورژوازی ترین کشورهای اروپا است.

موج عظیم خرده بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عدده خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است، بدینمعنی که نظریات خرده بورژوائی را در رشته سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است.

خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا بشیوه صاحبکاران زندگی میکنند نه بشیوه پرولتاری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی). این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی میکند.

اعتماد غیر آگاهانه نسبت سرمایه داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند-صفت مشخصه سیاست کنونی توده های روسیه بوده و با سرعتی انقلابی در زمینه اجتماعی-اقتصادی یکی از خرده بورژواترین کشورهای اروپائی نشو و نما یافته است. این است پایه طبقاتی سازش» (تاکید میکنم که آنچه در اینسورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل-سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیر آگاهانه ناشی میگردد) بین حکومت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، سازشی که به کوچکها لقباً چرب و نرم یعنی قدرت واقعی ولی به شورا مواعید، اختیارات (موقتی و گذرنده)، جایبوسی عبارت پردازی، قول و

حکومت اراده منتهای روسیه را به صلح اعلام نماید، از الحاق طلبی دست بردارد و غیره و غیره، در عمل فقط معنائش فریب مردم، تلقین امید های اجرا نشدنی به آنها، تمویق امر تنویر افکار آنها و آشتی دادن غیر مستقیم آنها با ادامه جنگی است که مشخص کننده جنبه حقیقی اجتماعی آن نیات حسنه نبوده بلکه ماهیت طبقاتی حکومتی است که به جنگ مشغولست و نیز رشته ایست که طبقه ای را که این حکومت نماینده آنست با سرمایه امپریالیستی مالی روسیه، انگلیس، فرانسه و غیره و با سیاست عملی و واقعی این طبقه مربوط میسازد.

قدرت دوگانه خود ویژه و معنای طبقاتی آن

۵. مهمترین خصوصیت انقلاب ما، خصوصیتی که توجه عمیق نسبت به آن بشکل مؤکدی ضروری است قدرت دوگانه است که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب بوجود آمده است.

این قدرت دوگانه در وجود دو حکومت تجلی میکند: یکی حکومت عمده، حقیقی و واقعی بورژوازی، یعنی حکومت موقت لووف و شرکاء که تمام ارگانهای قدرت را در اختیار خود دارد و دیگری حکومت اضافی، فرعی و «کنترل کننده» در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطروگراد که ارگانهای قدرت دولتی در دست آن نیست، ولی مستقیماً بر اکثریت مسلماً قاطع مردم و کارگران و سربازان متکی است.

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه و مفهوم طبقاتی آن عبارت از اینست که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را بدست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملاً هم مرز گردید. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطروگراد و سایر شوراهای محلی همانا يك چنین دیکتاتوری (یعنی قدرتی که تکیه گاهش قانون نبوده بلکه نیروی مستقیم توده های مسلح اهالی است) و همانا دیکتاتوری طبقات نامبرده هستند.

۶. خصوصیت دیگر بینهایت مهم انقلاب روس عبارت از اینست که شورای نمایندگان سربازان و کارگران پطروگراد که چنانکه از اوضاع بر می آید، از اعتماد اکثریت شوراهای محلی بر خوردار است، قدرت دولتی را دوطلبانه بدست بورژوازی و حکومت موقتی وی میدهد، دوطلبانه حق اولویت را بوی واگذار مینماید و در باره پشتیبانی از وی یا او قرارداد سازش منعقد میکند و نقش خود را به نظارت و کنترل در امر فراخواندن مجلس مؤسسان (که حکومت موقت تاکنون حتی موعده آنرا هم اعلام ننموده است) محدود مینماید. این کیفیت فوق العاده خود ویژه ای که با این شکل تفایزش در تاریخ دیده نشده، موجب در آمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است: دیکتاتوری بورژوازی (زیرا حکومت لووف و شرکاء دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه گاهش قانون و ابراز قبلی اراده مردم نبوده بلکه تصرف جبری است که بتوسط یک طبقه معین یعنی بورژوازی اذحام گرفته است) و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و دهقانان).

جای کوچکترین شکی نیست که این در آمیختگی نمیتواند

آنچه را که انجام آن با این طریقهٔ فزاینده ممکن یا غیر ممکن بود مردم روس نشان دادند. ولی طریقه دیگری هم هست که آنرا بهتر از همه بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجهٔ یکسلسله انقلابهای کبیر و جنبشهای انقلابی توده‌ها آزموده شده اند ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارتست از فریب، چاپلوسی، عبارت پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه‌های ناچیز، گذشتهای بی اهمیت و حفظ آنچه که دارای اهمیت است.

خود ویژه‌گی لحظهٔ فعلی در روسیه—سرعت سرگیزه آور انتقال از طریقهٔ اول به طریقهٔ دوم یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم و فریب آنان با وعده و وعید است. میلیوکف و گوجکف نظیر گربهٔ واسکا در داستان معروف (۲۰) نصایح آشپزراگوش میکنند ولی از خوردن دست بر نمی‌دارند. آنها حکومت را در دست دارند، منافع سرمایه را حراست مینمایند، بخاطر سرمایهٔ روس و انگلیس و فرانسه به جنگ امپریالیستی مشغولند و در مقابل نصایح «آشپزهایی» نظیر چخیزم، تسره‌تلی، استکلف، که تهدید میکنند و انصاف میخواهند و قسم میدهند و التماس میکنند و طلب مینمایند و اعلام میدارند—گریبان خود را با وعده و وعید، سخن سرانی و عبارات پرآب و تاب خلاص میکنند... آری گربه واسکا نصایح را گوش میکند ولی از خوردن دست بر نمیدارد.

عدم آگاهی توأم با زود باوری و زود باوری غیر آگاهانه بخصوص از طرف پرولتاریا و دهقانان تهیدست که زندگی (یعنی وضع اجتماعی—اقتصادی آنان) به آنها می‌آموزد سرمایه داران اعتماد نداشته باشند، بطور روز افزونی راه زوال خواهد پیمود. سران خرده بورژوازی «باید» اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند. پرولتاریا هم باید عدم اعتماد نسبت به بورژوازی را به مردم بیاموزند.

دفاع طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن

۹. دفاع طلبی انقلابی را باید بزرگترین و روشنترین تجلی آن موج خرده بورژوازی دانست که «تقریباً» همه چیز را در خود غرق کرده است. همین دفاع طلبی است که بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس میباشد.

هرکس بدان گرفتار شد و نتوانست خود را خلاص کند— برای انقلاب حکم مرده را خواهد داشت. ولی توده‌ها طور دیگری بدان گرفتار میشوند تا رهبرانشان و طور دیگر، یعنی با سیر تکاملی دیگر و شیوه دیگری نیز خود را از آن خلاص مینمایند.

دفاع طلبی انقلابی از طرفی ثمرهٔ فریب توده‌های متوسط بورژوازی و ثمرهٔ عدم آگاهی توأم با زود باوری دهقانان و بخشی از کارگران و از طرف دیگر—معبر منافع و نظریات صاحبکار کوچک است که تا درجهٔ معینی در امر الحاق اراضی و عوائد بانکی ذینفع است و سنن تزاریزم را که با جلادی نسبت به ملل دیگر، ولیکاروس‌ها را فاسد میکرد مانند «مقدسات» خود حفظ و حراست مینماید.

اطمینان و تعظیم و تکریم کرنسکی هارا—تقدیم داشته است. کافی نبودن تعداد پرولتاریا در روسیه و کافی نبودن آگاهی و تشکل وی نکته ایست که طرف دیگر همان مدال را تشکیل میدهد. تمام احزاب ناردنیکی و منجمله اس لرها—میشه خرده بورژوا بوده اند، حزب کمیتهٔ تشکولاتی (چخیزم، تسره‌تلی و سایرین) نیز بهمین منوال؛ انقلابیون غیر حزبی (استکلف و سایرین) نیز ایضا تسلیم این موج شده و با هر آن فائق نیامده و فرصت اینکار را نیافته اند.

خود ویژه‌گی تاکتیک که از گفته‌های پیشین ناشی میشود

۷. از خود ویژه‌گی وضع فعلی، که فوقاً ذکر شد، خود ویژه‌گی دیگری در بارهٔ تاکتیک لحظهٔ فعلی ناشی میشود که در نظر گرفتن آن برای یک فرد مارکسیست که باید پایه حسابهای خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده‌ها و طبقات قرار دهد، نه اینکه روی افراد و غیره، لزوم حتمی دارد. این خود ویژه‌گی مسئلهٔ ایرا در درجهٔ اول اهمیت قرار میدهد که عبارت است از فریختن سرکه و صفرا در آب شیرین جمله پردازی های انقلابی—دموکراتیکه (این گفته بسیار حائز از نمود و رویت رفیق همکار من در کمیتهٔ مرکزی حزب ما است که در جلسهٔ دیروز کنگره کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه در پتربورگ اظهار داشت). کار در رشتهٔ انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خرده بورژوازی اس ار و سوسیال دموکرات، آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتاری یعنی حزب کمونیست، رهائی پرولتاریا از قید گیجگری «عمومی» خرده بورژوازی.

این ها یک کار «نقطهٔ تبلیغاتی بنظر میرسد» ولی در حقیقت این عملی ترین کار انقلابی است زیرا نمیتوان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت پردازی غرق شده و مشغول «در جازدن» است و آنهم نه‌بدان علت که موانع خارجی وجود دارد و نه‌بدان علت که بورژوازی به قوه قهریه متوسل گردیده است (گوجکف عجلتا فقط تهدید میکند که علیه تودهٔ سربازان به قوه قهریه متوسل خواهد شد)، بلکه بدان علت که توده‌ها عدم آگاهی توأم با زود باوری از خود نشان میدهند.

فقط با مبارزه علیه این عدم آگاهی آمیخته بازود باوری (و علیه آنهم میتوان و باید منحصر بر زمینه مسلکی و اقتناع دوستانه و اشارهٔ به تجربهٔ زندگی مبارزه کرد) ما میتوانیم از چنگ عنان گسستگی جمله پردازیهای انقلابی که رواجی تام دارد رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا، خواه آگاهی توده‌ها، خواه ابتکار جسورانه و قاطع آنها را در محل‌ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم خود سرانه آزادی‌ها و دموکراسی و اصل تملک همگانی کلیه اراضی را پیشرفت دهیم.

۸. تجربهٔ جهانی حکومتهای بورژوازی و ملاکان دو طریقه برای ستگری بر مردم بوجود آورده است. طریقهٔ اول—اعمال قهر، نیکلای رومانف اول یا نیکلای چماق و نیکلای دوم یا نیکلای سفاک حداکثر

و ارتباط جنگ با منافع سرمایه و شبکه بین‌المللی بانکها و غیره است. فقط يك چنین مبارزه‌ای علیه دفاع طلبی - مبارزه جدی است و موفقیتی را وعده میدهد که اگر خیلی سریع هم نباشد مسلم و پایدار خواهد بود.

چگونه میتوان بجنگ خاتمه داد؟

۱۰. بجنگ نمیتوان «طبق دلخواه خاتمه داد. نمیتوان طبق تصمیم یکی از طرفین بجنگ خاتمه داد. بجنگ نمیتوان آنطور خاتمه داد که يك سرباز دفاع طلب میگفت، یعنی «با فرو کردن سر نیزه بزمین». بجنگ نمیتوان با «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای مختلف، با «بر آمده پرولتاریاهای کلیه کشورهای و با «اراده ملتها و غیره خاتمه داد. عباراتی از این قبیل که سرپای مقالات جراید دفاع طلب و نیه دفاع طلب و نیه انترناسیونالیست و همچنین قطعنامه‌ها و بیانیه‌ها و مانیفست‌های بیشمار و نیز قطعنامه‌های شورای نمایندگان سربازان و کارگران را بر کرده است - چیزی نیست جز آرزومندیهای پوچ ساده لوحانه و خیر اندیشانه خرده بورژواها. زیانبخش تر از عبارت برداشتهائی نظیر «آشکار ساختن اراده ملتها نسبت به صلح» - و نوبه بر آمد انقلابی پرولتاریا (پس از پرولتاریای روس «نوبه» پرولتاریای آلمان است) و غیره و غیره چیزی نیست. اینها همان شیوه لوئی بلان و تخیلات شیورین و بازی با «کارزارهای سیاسی» و «عمل» همان تکرار داستان گریه واسکاست.

جنگ مولود اراده شرارت بار سرمایه‌داران درنده خو نیست، گرچه بدون شك فقط بفتح آنها انجام میگردد و فقط بر ثروت آنان میافزاید. جنگ مولود تکامل نیم قونی سرمایه جهانی و میلیاردها رشته و ارتباطات آنست. بدون برانداختن قدرت سرمایه و بدون انتقال قدرت دولتی به طبقه دیگر یعنی پرولتاریا، نمیتوان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و نمیتوان بيك صلح دموکراتیک و غیر تحمیلی نائل آمد. انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ در روسیه آغاز تبدیل جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی بود. این انقلاب گام اول را برای قطع جنگ برداشت. فقط گام دوم، یعنی انتقال قدرت دولتی بدست پرولتاریا، میتواند قطع این جنگ را تامین نماید. انجام این امر آغاز «شکافتن جبهه» در مقیاس جهانی، شکافتن جبهه مصالح و منافع سرمایه در تمام جهان خواهد بود و فقط با شکافتن این جبهه است که پرولتاریا میتواند بشر را از دهشتهای جنگ رهائی بخشد و از نعمات صلحی پایدار بر خوردارش سازد.

و انقلاب روس با ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران، پرولتاریای روسیه را هم اکنون به این شکافتن جبهه سرمایه کاملاً نزدیک نموده است.

نوع جدید دولت که در

انقلاب ما پدید می‌آید

۱۱. مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درك نشده و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شوراها و نقش آنها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن

بورژوازی غرور شایسته ایرا که انقلاب بوجود آورده ملعبه خویش قرار داده مردم را فریب میدهد و قضیه را چنین جلوه‌گر میسازد که گوئی در نتیجه طی این مرحله انقلاب و تمویض سلطنت تزاری با شبه جمهوری گوجکف و میلیوکف، جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده است. مردم هم - موقتاً - این موضوع را باور کرده‌اند و این تا درجه مهمی در نتیجه وجود خرافات قدیمی است که آنها را وادار میسازد در روسیه بهر ملت دیگری بجز ملت ولیکاروس بمشابه چیزی شبیه بملک طلق با تیول ولیکاروسها بنگرند. تاثیر عمل رذیلتان تزاریسم در مورد فاسد ساختن ولیکاروسها و خودادن آنها به اینکه سایر ملتها را از خود پست تر شمرده و «بحق» متعلق به ولیکاروسها بدانند، نمیتوانست دفعتاً زائل گردد.

ما باید بتوانیم این مطلب را بتوده‌ها توضیح دهیم که شاخص جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ «حسن نیت» افراد و دستجات و حتی توده‌های مردم نبوده، بلکه وضع طبقه ایست که جنگ میراند. سیاست این طبقه است که جنگ ادامه آن می باشد. ارتباطات سرمایه است که نیروی اقتصادی حکمفرمای جامعه معاصر می باشد و بالاخره جنبه امپریالیستی سرمایه بین‌المللی و تابعیت مالی و بانکی و دیپلماتیک روسیه از انگلستان و فرانسه و غیره است. توضیح این نکته از روی لیاقت و بشکل قابل فهم برای توده‌ها کار آسانی نبوده و انجام آن بدون ارتکاب اشتباه از عهده هیچک از ما دفعتاً ساخته نیست.

ولی جهت و یا عبارت صحیح تر مضمون کار ترویجی ما باید این و فقط همین باشد. کوچکترین گذشت نسبت بدفاع طلبی انقلابی خیانت بسوسیالیسم و امتناع کامل از انترناسیونالیسم است. اعم از اینکه این عمل با هرگونه عبارات زیبا و یا ملاحظاتی عملی توجیه گردد.

شعار مرده باد جنگ البته صحیح است ولی این شعار خود ویژه‌گی وظایف زمان و لزوم طور دیگر بر خورد نمودن با توده وسیع را در نظر نمیگیرد. این شعار بعقیده من شبیه به شعار «مرده باد تزار» است که مبلغ ناشی روزگار گذشته صاف و ساده با آن به ده میرفت - و کتک کافی نوش جان مینمود. هواداران توده‌ای دفاع طلبی انقلابی افراد یالک نیتی هستند، نه از جنبه شخصی بلکه از جنبه طبقاتی، بدینمعنی که آنها به طبقاتی تعلق دارند (کارگران و دهقانان تهیدست) که واقماً از الحاق طلبی و اختناق ملتها بیگانه چیزی عاید شان نمیشود. اینها آن بورژواها و آقایان روشنفکرانه نیستند که خیلی خوب میدانند تا سیادت سرمایه فنی نشده نمیتوان از الحاق طلبی دست کشید و بدون دفعه خاطر توده‌ها را با الفاظ زیبا، وعده‌های بیحساب و نوید های بیشمار فریب میدهند.

هواداران توده‌ای دفاع طلبی انقلابی به قضیه با نظری ساده و عامیانه می نگرند: «من خواهان الحاق اراضی دیگران نیستم. آلمانی بجان من افتاده است، پس من از يك امر حق دفاع میکنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی». برای چنین شخصی باید توضیح داد و باز هم توضیح داد که اینجا مطلب بر سر تنایلات شخصی لو نیست بلکه بر سر مناسبات و شرایط توده‌ای، طبقاتی و سیاسی

نیست بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدید و یا عبارت صحیحتر نوع جدیدی از دولت هستند.

کاملترین و مترقی ترین نوع دولتهای بورژوائی جمهوری دموکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه و ارگان اداری آن از نوع معمولی است؛ ارتش دائمی، پلیس و مأمورین دولت که عملاً تعویض نمایی و دارای امتیاز هستند و ما فوق مردم قرار دارند.

ولی عصرهای انقلابی از پایان قرن نوزدهم بعد، نوع عالیتری از دولت دموکراتیک را ایجاد میکنند که بقول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبه دولتی خود را از دست میدهد و دولت بمعنای خاص این کلمه نیست. این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم مینماید. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن بزشتی یاد نموده به آن بهتان زده اند و در ضمن، بملطفت قصد معمول داشتنه فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده اند در همین است.

انقلاب روس نیز در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ درست بایجاد همین نوع دولت دست زد. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره که بتوسط مجلس مؤسسان کشوری نمایندگان خلقی روسیه و یا بتوسط شورای کل شوراها و غیره متحد شده باشند آن چیز است که هم اکنون بابتکار توده های چندین میلیونی مردم دارد وارد زندگی میشود و این تودهها بابتکار خود بایجاد دموکراسی بک خود مشغولند، بدون اینکه در انتظار به نشینند تا آقایان پروسورهای کادت لوایح قانونی خود را در مورد جمهوری پارلمانی بورژوائی برشته تحریر در آورند و یا فضل فروشان و جامد فکران سوسیال دموکراسی خرده بورژوائی نظیر آقای پلخانف و یا کائوتسکی از تحریف آموزش مارکسیسم در مورد مسئله دولت دست بردارند.

مارکسیسم بر خلاف آنارشیزم به ضرورت دولت و قدرت دولتی در دوران انقلابی عموماً و از آنحمله در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم معترف است.

مارکسیسم، برخلاف سوسیال دموکراتیسم خرده بورژوائی و ایپورتونیستی حضرات پلخانف و کائوتسکی و شرکاء بر آنستکه در دوره های مذکور دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوائی باشد، بلکه باید از نوع کمون پاریس باشد.

فرق عمده نوع اخیر دولت با نوع قدیم بدینقرار است: رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوائی به سلطنت کاریست بس آسان (چنانکه تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی میماند. ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را در هم میشکنند و از میان بر میدارند.

جمهوری پارلمانی بورژوازی عرصه زندگی سیاسی مستقل توده ها و شرکت مستقیم آنها را در ساختمان دموکراتیک سرپای زندگی دولتی محدود نموده و آنها را تحت فشار قرار میدهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق میکند.

شوراها آن نوع دولتی را احیاء میکنند که کمون پاریس آنرا طرح می ریخت و مارکس آنرا در انجام شکل سیاسی کشف شده ای که قادر است رهائی اقتصادی رنجبران را عملی سازد، نامید.

معمولاً معترضانه میگویند که مردم روس هنوز برای معمول داشتن، کمون آماده نیستند، این همان برهان هواداران سرواز است که میگویند دهقانان هنوز برای آزادی آماده نیستند. کمون یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هیچگونه اصلاحی را که موجب آن خواه در زندگی اقتصادی و خواه در شعور اکثریت قاطع مردم از هر حیت فراهم نشده باشد معمول نمیدارد و در صدد نیست معمول داری و نباید هم معمول دارد. هر چه بورشکستی اقتصادی و بحران ناشی از جنگ شدیدتر باشد بهمان نسبت ضرورت ایجاد کاملترین شکل سیاسی که موجب تسهیل التیام جراحات هولناکی باشد که جنگ به بشر وارد آورده مبرم تر میگردد. هر چه تحریر تشکیلاتی مردم روس کمتر باشد بهمان نسبت با عزمی راسخ تر باید بساختن تشکیلاتی خود مردم اقدام نمود و تنها به یکمشت سیاست باز بورژوا و کارمندان دارای مشاغل پرعایدی اکتفا نوزید.

هر قدر ما موهومات قدیمی مارکسیسم فروغینی را که مورد تحریف آقای پلخانف و کائوتسکی و شرکاء قرار گرفته است زودتر از خود دور کنیم، هر قدر با پشتکار بیشتری به مردم کمک کنیم تا فوراً و در همه جا به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان پردازند و تمام امور زندگی را بدست این شوراها بسپارند، هر قدر آقایان لووف و شرکاء فرا خواندن مجلس مؤسسان را بیشتر بشعویق اندازند، همانقدر نیز برای مردم آسانتر خواهد بود، (از طریق مجلس مؤسسان و یا بدون آن، در صورتیکه لووف برای مدتی مدید از فرا خواندن آن خودداری ورزد) جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را برای خود انتخاب نمایند. ارتکاب اشتباه در امر ساختمان تشکیلاتی نوین خود مردم در آغاز کار ناگزیر است. ولی بهتر است اشتباه نمود و به پیش رفت تا به انتظار نشست که چه وقت پروسورهای حقوق دانی که از طرف آقای لووف دعوت میشوند قوانین مربوط به فرا خواندن مجلس مؤسسان و جاودان ساختن جمهوری پارلمانی بورژوائی و اختناق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را برشته تحریر در می آورند.

اگرما مشکل شویم و کار ترویجی خود را با لیاقت انجام دهیم، آنگاه نه فقط پرولتاریاها بلکه نه هم دهقانان نیز با احیاء پلیس، مأمورین دولتی تعویض ناپذیر و ممتاز و ارتش مجزا از مردم مخالفت خواهند ورزید. و ماهیت نوع جدید دولت هم فقط همین است.

۱۲. تعویض پلیس با میلپس مردم اصلاحی است که تمامی سیر انقلاب آنرا ایجاد میکند و اکنون در اکثر نقاط روسیه عملی میگردد. ما باید بتودهها توضیح دهیم که در اکثر انقلابهای نوع معمولی بورژوازی، عمر چنین اصلاحی بی اندازه کوتاه بوده و بورژوازی، حتی دموکراتترین و جمهوری خواهترین آن، همیشه پلیس قدیمی تیپ تزاری و مجزا از مردمی را احیاء نموده که تحت فرمان بورژواهاست و مستعد برای هر گونه ظلم و ستمی نسبت به مردم می باشد.

تحت کنترل شورای نمایندگان بزرگان ترتیب دهیم. بر خلاف عبارت برداری خرده بورژوازی و سیاستی که میان اس‌ارها، بویژه در یاقوه سرائیهای آنان راجع به واحد «مصروفه» یا واحد «کار» و «اجتماعی کردن زمین» و غیره حکمفرما است، حزب پرولتاریا باید توضیح دهد که سیستم اقتصاد کشاورزی کوچک در شرایط تولید کالائی توانائی آنرا ندارد که بشر را از فقر توده ها و ستگری نسبت به آنان رهایی بخشد.

حزب پرولتاریا، بدون منتسب ساختن فوری و حتمی شوراهای نمایندگان دهقانان، باید ضرورت تشکیل شوراهای مخصوصی از نمایندگان بزرگان و شوراهای مخصوصی از نمایندگان دهقانان تولیدست (نیمه پرولتاریا) و یا حداقل جلسات مشاوره دائمی نمایندگان دارای يك چنین وضع طبقاتی را بعنوان فراکسیونهای جداگانه با احزابی در تروان شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان توضیح دهد بدون این عمل، تمام شیرین زبانیهای خرده بورژوازی مآبانه ناردنیکیها در باره دهقانان بطور کلی، تنها پوششی خواهد بود برای فریب توده پیچیز از طرف دهقانان مرفه که فقط نوعی از انواع گوناگون سرمایه‌داران را تشکیل میدهند.

بر خلاف تبلیغات بورژوازی لیبرالی یا صرفاً بوروکراتیک عدّه زیادی از اس‌ارها و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که بدعقانتان توصیه میکنند املاک اربابی را ضبط نکنند و پیش از فرا خواندن مجلس مؤسسان دست با اصلاحات ارضی نزنند، حزب پرولتاریا باید از دهقانان دعوت نماید بیدرنگ و بنا بابتکار خود اصلاحات ارضی را عملی کنند و طبق تصمیم نمایندگان دهقانان در محلهای خود بیدرنگ به ضبط املاک اربابی بپردازند.

نکته ایکه در این مورد دارای اهمیت ویژه است تاکید ضرورت افزایش میزان تهیه خواربار برای سربازان جبهه و برای شهرها و نیز قدغن اکید هرگونه زیان و خسارتی به احشام و آلات و ابزار و ماشینها و ساختمانها و غیره و غیره است.

۱۴- در مورد مسئله ملی، حزب پرولتاریا باید مقدم بر هر چیز اصرار ورزد که کلیه ملت‌ها و اقوام ستمدیده از تزاریسم که بزور جز این کشور شده و جبراً در داخل حدود و ثغور کشور نگاهداشته شده یعنی به کشور ملحق گشته اند آزادی کاملشان در جدائی از روسیه اعلام گردد و بیدرنگ بموقع اجرا گذارده شود. هرگونه اظهاریه و اعلامیه و بیانیهای درباره استکفاف از الحاق طلبی، چنانچه با اجرای واقعی آزادی جدا شدن توأم نباشد، جز فریب بورژوازی مآبانه مردم با آرزوهای ساده لوحانه خرده بورژوازی مآبانه چیز دیگری نخواهد بود.

حزب پرولتاریا میکوشد دولت حتی المقدور بزرگتری بوجود آورد. زیرا این امر برای رنجبران سودمند است و نیز میکوشد ملل را با یکدیگر نزدیک و در آتیه آنها را بهم در آمیزد. ولی میخواهد باین هدف نه از راه اعمال قهر بلکه از راه اتحاد مطلقاً آزاد و برادرانه تودمهای کارگر و رنجبر کلیه ملل نائل آید.

هر چه جمهوری روسیه دموکراتیک تر باشد و هر چه با مؤهبت بیشتری به صورت جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان متشکل گردد بهمان نسبت نیروی کشش دولتخانه تودمهای رنجبر

برای جلوگیری از احیاء پلیس تنها يك وسیله وجود دارد: ایجاد میلیس همگانی مردم و آمیختن آن با ارتش (تعموض ارتش دائمی با تسلیح همگانی مردم). در این میلیس باید کلیه افراد مرد و زن بدون استثناء از سن ۱۵ تا ۶۵ سالگی اشتراک ورزند. اگر با این سنین تخمینی بتوان شرکت نو جوانان و کهنسالان را معین ساخت، سرمایه‌داران باید حقوق کارگران روز مزد و خدمتکاران و غیره را در روزهاییکه آنها بخدمت اجتماعی در میلیس مشغولند بپردازند. بدون اینکه زنان نه فقط به شرکت مستقل در زندگی سیاسی بطور کلی، بلکه همچنین به خدمت اجتماعی دائمی و همگانی جلب شوند، نه تنها در باره سوسیالیسم بلکه در باره دموکراسی کامل و پایدار نیز جای سخنی نمیتواند باشد. و اما یاره‌ای از وظائف «پلیس» نظیر مواظبت از بیماران و کودکان بی سرپرست و مراقبت در تغذیه صحیح و غیره اصولاً بدون برابری حقوق زنان و آنها برابری در عمل نه اینکه فقط روی کاغذ، ممکن نیست بطور رضایت بخشی انجام گیرد.

جلوگیری از احیاء پلیس، جلب نیروی تشکیلاتی تمام مردم به منظور ایجاد میلیس همگانی - اینها است وظایفی که پرولتاریا باید برای حراست و تحکیم و تکامل انقلاب، یا خود بمیان تودمها ببرد.

برنامه ارضی و برنامه ملی

۱۳- در حال حاضر ما نمیتوانیم صرفاً بگوئیم که آیا در آتیه نزدیک يك انقلاب ارضی نیرومند در دعوات روسیه دامن خواهد گرفت یا نه. ما نمیتوانیم بگوئیم تقسیم بندی طبقاتی دهقانان به بزرگان و کارگران روز مزد و دهقانان تهیست (نیمه پرولتاریا) از يك طرف و دهقانان مرفه و میانه حال (سرمایه‌داران و سرمایه‌داران خرده پا) از طرف دیگر که در این اواخر مسلماً بر عمق آن افزوده شده است تا چه اندازه عمق دارد. این قبیل مسائل را فقط تجربه حل خواهد کرد و میتواند حل کند.

ولی ما که حزب پرولتاریا هستیم قطعاً موظفیم نه فقط برنامه ارضی را بیدرنگ مطرح نمائیم بلکه در اطراف اقدامات مربوط بکارهای عملی نیز که بیدرنگ قابل اجرا باشد، بنتج انقلاب ارضی دهقانان در روسیه تبلیغ کنیم.

ما باید طلب کنیم کلیه زمینها ملی شود یعنی تمام زمین های کشور به تملك قدرت حاکمه مرکزی در آید. این قدرت حاکمه باید میزان و سایر مشخصات زمینهای را که برای کوچاندن دهقانان تخصیص داده میشود معین کند و قوانینی برای حراست جنگلها و آباد کردن زمینها و غیره وضع نماید و هر نوع میانجیگری بین مالک زمین یعنی دولت و اجاره دار آن یعنی زارع را بدون چون و چرا ممنوع دارد (هر نوع اجاره دادن زمین را ممنوع دارد). ولی تمام اختیارات زمین و تمام اختیار تعیین شرایط محلی تملك و بهره برداری باید بهیچوجه در دست ادارات بوروکراتیک نبوده بلکه کاملاً و متحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد.

بمنظور بهبود شیوه تولید غله و افزایش میزان بر داشت آن و نیز بمنظور بسط اقتصاد راسیونل بزرگ و بر فراری کنترل اجتماعی بر آن، ما باید از طریق کمیته‌های دهقانی بکوشیم از هر يك از املاک ضبط شده اربابی سازمان کشاورزی نونولوار بزرگی

پرولتاریای انقلابی کشورهای محارب مختلف، تقلا برای عقد قرار داد «سازش» بین سوسیالیستهای کشورهای محارب در پارۀ مبارزۀ انقلابی، دست و پا برای تشکیل کنگره های سوسیالیستی بمنظور فعالیت در راه صلح و غیره و غیره... همه اینها از لحاظ معنای

ابزکتیف خود، هر قدر هم که صاحبان اینگونه عقاید، اینگونه تلاشها و اینگونه نقشه ها صدیق باشند، فقط مشتی عبارت بردازی و در بهترین حالات آرزوهای ساده لوحانه و خیر اندیشانه ایست که تنها ببرد این میخورد که شوینیت ها فربب توده ها را در لغافۀ آن استتار نمایند. سوسیال شوینیتهای فرانسه، که در شیوه های حقه بازی پارلمانی از هر کس ماهرتر و کار کشته ترند اکنون دیر زمانیت یا شرکت در کابینه هائیکه به جنگ امپریالیستی مشغولند و با رأی دادن به اعتبارات یا وامها (همان عملی که چخیدزه، اسکوبلف، تسره تلی و استکلف در روزهای اخیر در روسیه کرده اند) و نیز با مقاومت در مقابل مبارزۀ انقلابی در کشور خود و غیره و غیره حدتصاب عبارت بردازی بر آب و تاب و پرطمطراق پاسیفیستی و انترناسیونالیستی را که با خیانت پینهایت و قبحخانه ای نسبت به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم توأم است، شکسته اند.

خوش قیآن اغلب محیط پیدادگری و سببیت جنگ جهانگیر امپریالیستی را از یاد می برند. این محیط عبارت بردازی را تحمل نمی کند و به آرزوهای معصومانه و خیر اندیشانه پوزخند میزند. انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آنهم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزۀ انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

بقیه تماما فربب و مانیلوویسم (۲۰۱) است. جنبش بین المللی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ در کلیۀ کشورها سه جریان بوجود آورده و هر کس از زمینه واقعی شناسائی این سه جریان و تجزیه و تحلیل آنها و مبارزۀ پیگیر در راه جریان انترناسیونالیستی در کردار عدول نماید... خود را به ناتوانی و زبونی و اشتباه محکوم نموده است. این سه جریان عبارتند از:

(۱) سوسیال شوینیتها، یعنی سوسیالیستهای در گفتار و شوینیتهای در کردار. اینها افرادی هستند که مدافع از میهن را در جنگ امپریالیستی (و مقدم بر همه در جنگ امپریالیستی فعلی) تصدیق مینمایند.

این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده اند. از این قبیلند اکثریت رهبران رسمی سوسیال دموکراسی رسمی در کلیۀ کشورها یعنی: حضرات پلخانف و شرکاء در روسیه؛ شیدمان ها در آلمان؛ رنودل، گد، سامبا در فرانسه؛ بیسولاتی و شرکاء در ایتالیا؛ هایدمان، فابینل (۲۰) و «لیبوریتها» (رهبران «حزب کارگر» (۲۰۳) در انگلستان؛ برانتینگ و شرکاء در سوئد؛ ترولسترا و حزب وی در هلند؛ استاوانینگ و حزب وی در دانمارک؛ ویکتور برگر و سایر همذآین میهن در امریکا و نظائر آنها.

(۲) جریان دوم که با اصطلاح «مرکز» نامیده میشود افرادی هستند

کلیۀ ملل بسوی این جمهوری بر توان تر خواهد بود. آزادی کامل جدا شدن، وسیعترین خود مختاری محلی (وملی)، تضمینهای دقیقاً پژوهنی شده حقوق اقلیت ملی... چنین است برنامه پرولتاریای انقلابی.

ملی کردن بانکها و سندیکاهای سرمایه داران

۱۵. مادامکه اکثریت قاطع اهالی بضرورت انقلاب سوسیالیستی پی برده اند، حزب پرولتاریا بهیچ وجه نمیتواند در کشور دهقانان خرده یا «معمول داشتن» سوسیالیسم را هدف خود قرار دهد. ولی فقط سفسطه جوین بورژوا که در پس پرده ای از الفاظ «شبه مارکسیستی» پنهان شده اند، میتوانند این حقیقت را وسیله توجیه سیاستی قرار دهند که موجب تمویق آن اقدامات فوری انقلابی خواهد شد که از لحاظ عملی موجبانش کاملاً فراهم شده و غالباً هنگام جنگ بوسیله يك سلسله از دولتهای بورژوازی عملی گردیده و برای مبارزه با قحطی و اختلال کامل و قریب الوقوع اقتصادی ضرورت مبرم دارد.

در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانکها و سندیکاهای سرمایه داران یا بهر حال بر قراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا که بویجوجه معنایش «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست، باید بی چون و چرا پافشاری بعمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی بموقع اجرا گذارده شود. بدون این اقدامات که فقط گامهایی بسوی سوسیالیسم بوده و از نظر اقتصادی کاملاً قابل اجرا است، التیام جراحات وارده از جنگ، اجتناب از خطر ورشکستگی امریست محال و حزب پرولتاریای انقلابی از دست اندازی به سودهای فوق العاده هنگفت سرمایه داران و بانکداران که بخصوص بنحوی فضاحت آمیز «از قبل جنگ» سود می اندوزند... هرگز خود داری نخواهد کرد.

وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی

۱۶. تکالیف بین المللی طبقۀ کارگر روسیه اکنون با نیروی خاصی در ردیف نخستین قرار می گیرد.

در این ایام فقط تبدل ها ممکن است به انترناسیونالیسم سوگند یاد نکنند، والا حتی شوینیت های دفاع طلب، حتی آقایان پلخانف و پوترسف و حتی کرنسکی خود را انترناسیونالیست مینامد. بهمین جهت تکالیف حزب پرولتاریا مبنی بر اینکه انترناسیونالیسم در کردار را با کمال وضوح و دقت و صراحت در نقطۀ مقابل انترناسیونالیسم در گفتار قرار دهد، جنبۀ مبرمتری بخود میگیرد. پیامهای خشک و خالی بکارگران کلیۀ کشورها، اطمینان های پوچ به وفاداری خویش نسبت به انترناسیونالیسم، تلاش در راه بر قراری مستقیم یا غیر مستقیم «نوبه» برای وارد عمل شدن

البته افرادی هم گاهی، بدون اینکه خود متوجه باشند، از موضع سوسیال شویسم موضع «مرکز» و بالعکس میروند. هر مارکسیستی میدانند که علی رغم انتقال آزاد افراد از یک طبقه به طبقه دیگر بز طبقات از یکدیگر متمایزند؛ همینطور هم علی رغم انتقال آزاد افراد از یک جریان بحریان دیگر و علی رغم تلاش و کوشش برای آمیختن جریانها با یکدیگر، باز جریانها در زندگی سیاسی از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم عبارت است از انترناسیونالیستهای در کردار که نظریات آنها را بهتر از همه جناح چپ سیمروالد (۲۰۸) بیان میکنند (ما بیانیة مورخه سپتامبر سال ۱۹۱۵ آنها را به ضمیمه این جزوه به چاپ میرسانیم تا خوانندگان بتوانند در متن اصلی با پیدایش جریان مزبور آشنا شوند).

مهمترین علامت مشخصه این جریان: گسیختگی کامل پیوند خواه با سوسیال شویسم و خواه با «مرکز». مبارزه انقلابی بیسریخ برضد دولت امپریالیستی خودی و بورژوازی امپریالیستی خودی پرنسپ این جریان: دشمن اصلی در همان کشور خودی است. مبارزه بیرحمانه علیه شیرین زبانیهای سوسیال پاسیفیستی (سوسیال پاسیفیستها - سوسیالیست در گفتار و پاسیفیست بورژوازی در کردار هستند؛ پاسیفیستهای بورژوازی آرزوی یک صلح ابدی بدون برانداختن یوغ و سلطه سرمایه را دارند) و علیه هرگونه غیر تراشی به مناسبت جنگ کنونی برای نفی امکان یا بها و بموقع بودن مبارزه انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاری سوسیالیستی.

بر جسته ترین نمایندگان این جریان: در آلمان «گروه اسپارتاک» یا «گروه انترناسیونال» (۲۰۹) که کارل لیکنخت ست عضویت آنها دارد. کارل لیکنخت نامدار ترین نماینده این جریان و نماینده انترناسیونال پرولتاری جدید و حقیقی است.

کارل لیکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود صلح را بسوی دولت خود بر گردانند. کارل لیکنخت این دعوت را آشکارا از پشت تریبون پارلمان (رایشتاگ) بعمل آورد. و سپس با اوراتی که بطور نهانی با شعار «مرده باد دولت» به چاپ رسیده بود، به دموستراسیونی که در میدان بوتسدام، یکی از بزرگترین میدانهای برلین، تشکیل شده بود رفت. او را باز داشت کردند و بزندان یا اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه آلمان بسر میبرد. همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد جنگ در زندانها بسر میبرند.

کارل لیکنخت در نطقها و نوشتههای خود نه تنها برضد پلخائفها و بوتسرفهای خودی (شیدمانها، لژینها، داویدها و شرکاء) بلکه برضد افراد مرکز خودی، یعنی چخیلزها و تسره تلیهای خودی (برضد کائوتسکی، هاآزه، لدهبور و شرکاء) نیز بیرحمانه مبارزه می نمود.

کارل لیکنخت و دوستش اتوروله دو نفری در بین صد و ده نماینده انضباط را زیر پا گذاشتند و وحدت با «مرکز» و شویستنها را بر هم زدند و برضد همه بیا خاستند. تنها لیکنخت است که نماینده سوسیالیسم و آرمان پرولتاری و انقلاب پرولتاری می باشد.

که بین سوسیال شویستنها و انترناسیونالیستهای در کردار در نوسانند. افراد «مرکز» همه سوگند یاد میکنند و خدا را بشهادت میطلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار صلح، طرفدار هرگونه «فشار» بر دولت ها، طرفدار هرگونه «مطالبه» ای از دولت خود در باره اینکه «این دولت اراده مات را نسبت به صلح آشکار سازد». طرفدار هرگونه کارزاری بفتح صلح غیر الحاق طلبانه و غیره و غیره - و طرفدار صلح با سوسیال شویستنها هستند. «مرکز» طرفدار «وحدت» است، مرکز مخالف با انشعاب است.

«مرکز» - عرصه عبارت پردازی های خیر اندیشانه خرده بورژوازی، انترناسیونالیسم در گفتار و ابورتونیسیم حیوانانه و خوش خدمتی در برابر سوسیال شویستهای در کردار است. اصل مطلب در اینستکه «مرکز» بضرورت انقلاب برضد دولتهای خودی ایماز ندارد، آنها تبلیغ نمیکند، به مبارزه انقلابی بیدریغ مشغول نیست و با ردیالانه ترین بهانه هائی که طنین ما فوق مارکسیستی دارد از زیر بار این مبارزه شانه خالی میکنند. سوسیال شویستنها دشمنان طبقاتی ما و بورژواهایی در داخل جنبش کارگری هستند. آنها قشری از کارگران و گروهها و زمرههائی از کارگران هستند که در واقعیت امر از طرف بورژوازی خریداری شده (بهترین حقوقها، مشاغل آبرومند و غیره) و به بورژوازی خود کمک میکنند تا منتهای کوچک و ذعیف را غارت نماید و مختلق سازد و برای تقسیم غنائم سرمایه داری بیکار کند.

افراد «مرکز» جامد فکرائی هستند که در شرایط قانونیت فاسد رنگ زده اند و در محیط پارلمانتاریسم و غیره تباه گردیده اند، کارمندانی هستند که بکرسیهای گرم و نرم و کار «آرام» عادت کرده اند از نقطه نظر تاریخی و اقتصادی آنها قشر مخصوصی را تشکیل نمیدهند، آنها فقط نودار انتقالی هستند بین مرحله سپری شده جنبش کارگری در فاصله زمانی سالهای ۱۸۷۱-۱۹۱۴ که بخصوص از لحاظ فن مورد لزوم پرولتاریا، یعنی فن کار آهسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی در مقیاس وسیع و بسیار وسیع نتایج گرانبھائی ببار آورده است و مرحله جدیدیکه از هنگام نخستین جنگ جهانی امپریالیستی ضرورت عینی پیدا کرده و عصر انقلاب اجتماعی را آغاز نهاده است.

لیبر اصلی و نماینده «مرکز» کارل کائوتسکی است که از برجسته ترین اتوریتههای انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و نمونه ارتداد کامل از مارکسیسم وست عنصری بیسابقه و نیز نمونه پست ترین تزلزلات و خیانتها از اوت سال ۱۹۱۴ می باشد. کسانیکه جریان «مرکز» را تشکیل میدهند عبارتند از: کائوتسکی، هاآزه، لدهبور، فراکسیون باصطلاح «هیستکی کارگری یا کاره» (۲۰۶) در مجلس رایشتاگ؛ در فرانسه لوئگه، پرسمان و بطور کلی آنهایی که مینوریترا (۲۰۵) (منشویک) نامیده میشوند؛ در انگلستان فیلیپ اسنوئودن، رامزی ماکدونالد و بسیاری از رهبران دیگر حزب مستقل کارگر (۲۰۶) و نیز قسمتی از حزب سوسیالیست بریتانیا (۲۰۷) موریس هیلکوئیت و بسیاری دیگر در آمریکا؛ تورانی، ترموس، مودیلیانی و غیره در ایتالیا؛ روبرت گریم و سایرین در سویس؛ ویکتور آدلر و شرکاء در اتریش؛ حزب کمیته تشکیلات، آکسلرد، مارتف، چخیلزها، تسره تلی، و غیره - در روسیه و قس علیهذا.

طبق گفته صحیح روزا لوکزامبورگ (ایضا عضو گروه اسپارتاک و یکی از پیشوایان آن) بقیه سوسیال دموکراسی آلمان سراپا لاشه متعنی است.

گروه دیگری که در آلمان در کردار انترناسیونالیست هستند اعضاء روزنامه سیاست کارگر منتشره در برمن میباشند.

آنهایکه در فرانسه به انترناسیونالیستهای در کردار از همه نزدیکترند لوریو و دوستان او میباشند (بورژوازی و مرهیم به سرانجام سوسیال پاسیفیسم در غلطیدند) و همچنین هائری کیلبوی فرانسوی است که مجله «فردا» را در ژنو منتشر مینماید؛ در انگلستان روزنامه «تردیونیونیست» و «فستی» از اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر (از قبیل ویلیام رسل که آشکارا دعوت نمود با رهبرانی که بسوسیالیسم خیانت نموده اند قطع علاقه شود) و همچنین ماکلین آموزگار و سوسیالیست اسکاتلندی که حکومت بورژوازی انگلستان او را بجرم مبارزه انقلابی برضد جنگ به اعمال شاقه محکوم نموده است؛ صدها سوسیالیست دیگر انگلستان نیز ب همین جرائم در زندانها بسر می برند. اینها و فقط اینها انترناسیونالیستهای در کردار هستند؛ در امریکا حزب سوسیالیست کارگر (۲۱۰) و آن عناصری از حزب سوسیالیست ایورتونیست (۲۱۱) که از ژانویه سال ۱۹۱۷ شروع به انتشار روزنامه «انترناسیونالیست» نموده اند؛ در هلند حزب «تریونیستها» (۲۱۲) که روزنامه «تریون» را منتشر میسازند (بانه کول، گرمان گورتر، وین کوپ و هانریت رولاند هوست، این حزب در سیمروالد جزو مرکز بود ولی حالا بها گروهیده است)؛ در سوئد حزب جوانان با دست چپها (۲۱۳) با رهبرانی از قبیل لیند هاگن، توره لیمان، کارلسون، اشترم و ز. هگلوند که در سیمروالد شخصاً در تأسیس «جناح چپ سیمروالد» شرکت نموده و اکنون بجرم مبارزه انقلابی برضد جنگ ب زندان محکوم شده است؛ در دانمارک تریر و دوستانش، که از حزب «سوسیال دموکرات» دانمارک که بکلی بیک حزب بورژوازی بدل شده و استائونینگ وزیر در رأس آن ترار دارد خارج شده اند؛ در بلغارستان «تس نیاکها» (۲۱۴) در ایتالیا کنستانتین لادزاری دبیر حزب و سرانی سر دبیر روزنامه «به پیش» ارگان مرکزی حزب از همه نزدیکترند؛ در لهستان رادک، گاننسی و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که بتوسط «هیئت مدیره ایالتی» متشکل شده است؛ روزا لوکزامبورگ تیشکو و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که بتوسط «هیئت مدیره کل» متشکل شده است، در سوئیس آن دست چپهایی که متن نامه «فرانکوم» (ژانویه سال ۱۹۱۷) را برای مبارزه با سوسیال شوینیستها و «مرکز» کشور خویش تنظیم کردند و در کنگره سوسیالیستی شهرستان زوریخ که در ۱۱ فوریه سال ۱۹۱۷ در تس تشکیل شد قطعنامه ای اصولی - انقلابی (۲۱۵) علیه جنگ پیشنهاد نمودند؛ در اتریش جناح چپ دوستان جوان فریدریک آدلر که گاه در باشگاه «کارل مارکس» در وین فعالیت میکردند، این باشگاه اکنون از طرف حکومت سراپا مرتجع اتریش که فریدریک آدلر را بخاطر تیر اندازی قهرمانانه (گرچه چندان سنجیده هم نبود) بسوی یک وزیر بهلاکت می رساند بسته شده است.

سخن بر سر خرده اختلافی که بین چپها نیز وجود دارد، نیست

بلکه بر سر وجود جریانست. حقیقت اینستکه در عصر جنگ هولناک امپریالیستی، انترناسیونالیست در کردار بودن کار آسانی نیست. عدد چنین افرادی کم است ولی تمام آینده سوسیالیسم فقط بسته به وجود آنها است؛ فقط آنها هستند که فاسد کنندگان تودهها نبوده بلکه پیشوایان تودهها هستند.

تفاوت بین سوسیال دموکراتهای رفرمیست و انقلابی و بطور کلی بین سوسیالیستها ناگزیر می بایستی در شرایط جنگ امپریالیستی دچار تغییراتی گردد. کسیکه فعالیت خود را به «خواست هائی» از دولت های بورژوازی در مورد عقد پیمان صلح یا «آشکار ساختن اراده ملتها نسبت به صلح» و غیره محدود مینماید، در عمل به پرتگاه رفرم طلبی میفلطد، زیرا مسئله جنگ از نظر عینی فقط بطور انقلابی مطرح است.

برای خروج از جنگ و عقد یک پیمان صلح دموکراتیک و غیر تحبیلی و رها کردن ملتها از قید پرداخت میلیاردها سود به آقایان سرمایه دارانی که از قبل «جنگ» سود می انروزند هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

از حکومت های بورژوازی میتران و باید انواع مختلف رفرمها را طلب نمود ولی تا شخص به مانیلویسم و رفرمیسم دچار نشده باشد نمیتواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته سرمایه امپریالیستی بسته شده اند بطلبد این رشتهها را بگسلند و حال آنکه بدون یک چنین گسستی تمام گفتگوهای مربوط به جنگ برضد جنگ عبارت پردازیهای بوج و فریفته خواهد بود.

«کائوتسکیستها» یعنی افراد «مرکز» - در گفتار انقلابی و در کردار رفرمیست هستند - در گفتار انترناسیونالیست و در کردار دستیاران سوسیال شوینیسم هستند.

ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد.

تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است

۱۷. انترناسیونال سیمروالد از همان آغاز خود در موضع متزلزل «کائوتسکیستی» و «مرکز» قرار گرفت و بالنتیجه جناح چپ سیمروالد مجبور گشت بی درنگ خود را کنار بکشد و مجزا گردد و بیانیهای از جانب خود صادر کند (که در سوئیس بزبانهای روسی، آلمانی و فرانسه بچاپ رسیده است).

نقص عمده انترناسیونال سیمروالد و علت ورشکستگی آن (زیرا از لحاظ مسلکی و سیاسی دچار ورشکستگی شده است) ترازل و بی تصمیمی در مورد مهمترین مسئله ایست که از لحاظ کار عملی معین کننده همه چیز است. این مسئله گسیختن کامل پیوند با سوسیال شوینیسم و انترناسیونال سوسیال شوینیستی قدیمی است که واندرولد و هوئیس مانس در لاهه (هلند) و سایرین بر رأس آن قرار دارند. در نزد ما هنوز نپیدانند که اکثریت سیمروالد را همان کائوتسکیستها تشکیل میدهند. و حال آنکه این يك مسئله اساسی است که نمیتوان آنرا بحساب نیلورد و در اروپای باختری اکنون همه از آن آگاهند، حتی هیلمان شوینیست و آنهم شوینیست افراطی آلمان (که البته سوسیال دموکرات و طرفدار دو آتشه وحدت سوسیال

اگر تعداد این قبیل سوسیالیستها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سوال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟ آنچه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست

پرولتاریای واقعا انقلابی است. مطلب بر سر اعلام انترناسیونالیسم نیست بلکه بر سر اینستکه حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود.

خود را با تمیند به سازشها و کنگره‌های بین‌المللی فریب ندهیم. مادامکه جنگ امپریالیستی ادامه دارد روابط بین‌المللی در منگنه آهتین دیکتاتوری نظامی بورژوازی امپریالیست فشرده میشود. وقتی که حتی میلیوکف «جمهوری خواه» که محبور است وجود حکومت ذری شورای نمایندگان کارگران را تحمل نماید، در آوریل سال ۱۹۱۷ اجازه نداد فرینس پلاتین سوسیالیست سوئیس، دبیر حزب انترناسیونالیست، شرکت کننده سیمروالد و کینتال بروسیه بیاید و حال آنکه نامبرده همسرش روس و برای دیدن اقوام همسر خود میخواست بروسیه بیاید، و ضمنا در ریگا هم در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت کرده بود و بهمین مناسبت در روسیه زندانی شده و برای آزادی خود بحکومت تزاری وثیقه داده بود و اکنون میخواست این وثیقه را پس بگیرد. - باری وقتی میلیوکف جمهوری خواه در آوریل سال ۱۹۱۷ در روسیه قادر بانجام چنین کاری بود، آنوقت میتوان قضاوت کرد که وعده و وعیدها، عبارت پردازیها و بیانیتهای بورژوازی در باره حاج بدون الحاق طلبی دارای چه ارزشی است.

و اما توفیق ترنسکی از طرف حکومت انگلستان؟ ممانعت از خروج هارتف از سوئیس و امینواری به کشاندن او بانگلستان که در آجا همان سر نوشت ترنسکی در انتظار اوست؟ خود را دچار توهم نکنیم، خود را فریب ندهیم.

اکنون که ثابت شده است حتی از استکهلم اجازه نمیدهند سوسیالیستهای وفادار به انترناسیونالیسم نزد ما بیایند و نمیدارند حتی نامه‌های آنها برسد و حال آنکه این عمل کاملا امکان پذیر است و سانسور نظامی نیز فعال مابشائی مطلق دارد، دیگر «نه انتظار» کنگره‌ها با ادعتهای بین‌المللی نشستن معنایش خیانت به انترناسیونالیسم است.

حزب ما باید بانفاز نشیند و بفرنگ انترناسیونال سوم را تاسیس کند. در انصورت صدها سوسیالیست در زندانهای آلمان و انگلستان نفسی براحت خواهند کشید، هزاران و از هم هزاران کارگر آلمانی که اکنون اعتصاب و دموستراسیون برپا میکنند و یلهلم رخل و راهزن از آنها در هراس است، در اوراق مخفی تصیم ما، اعتماد بر اجرائه ما را نسبت به کارل لیبنکخت و فقط نسبت باو و نیز تصیم ما را مبنی بر اینکه اکنون هم علیه دفاع طلبی انقلابی مبارزه نمائیم خواهند خواند و با این خواندن ایمان آنها نسبت بانترناسیونالیسم انقلابیشان راسخ خواهد شد.

به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود. هیچ کشوری در جهان اکنون مثل روسیه اینقدر از آزادی بر خوردار نیستند از این آزادی استفاده کنیم ولی نه برای موعظه پشیمانی از بورژوازی یا از دفاع طلبی انقلابی بورژوازی

دموکراسی است، این سر دبیر روزنامه سرایا شوینیستی «همینیس» و یکی از دبیران مجله سرایا شوینیستی «کولوکول» متعلق به پاروس مجبور شد در جراند اعتراف کند که مرکز یا «کائوتسکیسم» و اکثریت سیمروالد هر دو یکی است.

و اما پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ این قضیه را بطور فطمی محرز ساخت. باوجود تقبیح سوسیال پاسیفیسم در بیانیه کینتال (۲۱۶) تمام جناح راست سیمروالد، تمام اکثریت سیمروالد بورژوازی سوسیال پاسیفیسم در غلطیدند: کائوتسکی و شرکاء ضمن یک سلسله بر آمدهای خود در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷: بورجرون و مرهم در فرانسه هنگامی که یکدلانه باتفاق سوسیال شوینیستها به قطعنامه‌های پاسیفیستی حزب سوسیالیست (دسامبر سال ۱۹۱۶) و «کنفدراسیون کل گار» (یعنی سازمان کشوری اتحادیه‌های کارگری فرانسه) در همان دسامبر سال ۱۹۱۶ رأی می‌دادند؛ توراتی و شرکاء در ایتالیا که در آنجا تمام حزب موضع سوسیال پاسیفیستی را اشغال کرده است و توراتی شخصا در نطق ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ تا جائی «تقزید» (البته نه بر حسب تصادف) که عباراتی ناسیونالیستی برای آرایش جنگ امپریالیستی بکار برد.

روبرت گریم، صدر سیمروالد و کینتال، در ژانویه سال ۱۹۱۷ برضد انترناسیونالیستهای در کردار با سوسیال شوینیستهای حزب خود (گرلیخ، بفلوگر، گوستاو مولر و سایرین) متحد گردید.

این رفتار دو پهلو و دورویانه اکثریت سیمروالد در جریان دو جلسه سیمروالدیست‌های کشورهای مختلف که در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷ بر پا بود، رسما از طرف انترناسیونالیستهای دست چپ چند کشور تقبیح گردید؛ از طرف موزنبورگ دبیر سازمان بین‌المللی جوانان و سر دبیر روزنامه عالی انترناسیونالیستی موسوم به «انترناسیونال جوانان»؛ ژینوویف نماینده کمیته مرکزی حزب ما؛ ک. رادک از حزب سوسیال دموکرات آلمان (بهیئت مدیره ایالتی)؛ هارتشین سوسیال دموکرات آلمان، عضو گروه اسپارتاکه.

به پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه کارگر هنوز موفق نشده است دامنه انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته میشود.

تحمل منحلای سیمروالد از این پس غیر ممکن است. بیش از این نمیتوان بخاطر «کائوتسکیستهای» سیمروالد با انترناسیونال شوینیستی بدخافها و شیذمانها در حالت نیمه ارتباط ماند. باید فوراً پیوند را با این انترناسیونال گسست. باید فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند.

باید بویژه ما و بخصوص اکنون بدون درنگ انترناسیونال پروتاری، انقلابی جدیدی تاسیس نمائیم یا بعبارت صحیحتر ترسی نداشته باشیم از اینکه با صدای رسا اعتراف نمائیم که این انترناسیونال اکنون تاسیس شده و در حال عمل است.

این انترناسیونال - انترناسیونال آن انترناسیونالیستهای در کردار، بست که من در بالا دقیقا آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده‌ها نبوده بلکه نماینده توده‌های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

به سوسیالیسم معترفست، ولی (که وجه تمایز با کائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی بلکه دولتی نظیر کمون ۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷.

برهان سوم من: زندگی و انقلاب اکنون در کشور ما، البته بشکل ضعیف و در حالت جنینی عملاً یک چنین «دولت» جدیدی را بوجود آورده که دولت بمعنای خاص کلمه نیست.

این دیگر مسئله ایست مربوط به عمل توده‌ها نه اینکه تنها شورای پیشوایان.

دولت، بمعنای خاص آن، فرمانروائی بر توده‌ها بتوسط دسته‌هایی از افراد مسلح مجزا از مردم است.

دولت نوین در حال پیدایش ما نیز دولت است زیرا دسته‌های افراد مسلح برای ما لازم است. نهایت درجه نظام برای ما لازم است. لازم است هر گونه تلاش ضد انقلاب را خواه از طرف تزار باشد و خواه از طرف بورژوازی کوچک ببرحمانه سرکوب نماییم.

اما دولت نوین در حال پیدایش ما دیگر یک دولت بمعنای خاص کلمه نیست زیرا در یک سلسله از نقاط روسیه این دسته‌های افراد مسلح - خود توده یعنی تمام مردم هستند که کسانی که بر سر آنها گماشته شده باشند، از آنها مجزا ممتاز و عملاً تمویض ناپذیر باشند.

باید بجای تگریست نه بعقب، نباید به آن دموکراسی عادی بورژوازی تگریست که بوسیله ارگانهای سلطنتی یعنی ارگانهای قدیمی اداره امور پلیس، ارتش و کارمندان دولت سلطه بورژوازی را تحکیم مینماید. باید بجای یعنی بدموکراسی نوین در حال پیدایش تگریست که

جنبه دموکراسی بودن خود را از دست میدهد. زیرا دموکراسی عبارتست از سلطه مردم و مردم مسلح خود نمی‌توانند بر خود سلطه داشته باشند. اطلاق کلمه دموکراسی بر حزب کمونیست نه فقط از نظر علمی صحیح نیست، بلکه اکنون پس از مارس ۱۹۱۷ بمثابة چشم بندی است که بردیده مردم انقلابی زده میشود و مانع آن است که این مردم آزادانه، جسورانه و به رای خود بنای نوین یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر نمایندگان را بمثابة یکتا قدرت «دولت» و بمثابة مبشر زوال هر گونه دولتی، بیادارند.

برهان چهارم من: باید پایه حساب خود را بر موقعیت عینی جهانی سوسیالیسم نهاد.

این موقعیت با موقعیت سالهای ۱۸۷۱-۱۹۱۴ تفاوت دارد، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و ابورتونیستی «سوسیال دموکراسی» موافقت میکردند. زیرا در آنزمان پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار تشکیلاتی و تهنیتی را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری در بین نبود. آنارشیهستها نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ اقتصادی و سیاسی نیز جداً براه خطا میرفتند (و میروند). آنارشیهستها شرایط زمان را بطرز نادرستی ارزیابی نمودند و موقعیت جهانی را درک نکردند: سوده‌های امپریالیستی، کارگر انگلیسی را فاسد کرده بود، کمون پاریس در هم شکسته شده بود، جنبش ملی بورژوازی در آلمان (در ۱۸۷۱) تازه به بروزی رسیده بود و روسیه نیمه فئودالی در خواب دیرین بود. مارکس و انگلس شرایط زمان را بطرز صحیحی بحساب آوردند،

بلکه برای تاسیس جسورانه و شرافتمندانه پرولتاری و لیکنختی انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که دشمن آشتی ناپذیر خائنه سوسیال شونیست و افراد متزلزل مرکز، نیز باشد.

۱۸. در اینکه راجع به وحدت سوسیال دموکراتهای روسیه جای هیچگونه سخنی نمیتواند باشد، پس از شرح فوق، دیگر حاجتی بتوضیح زیاد نیست.

بهرتر است همانطور که لیکنخت رفتار کرد دو نفری باقی ماند - که معنایش باقیماندن با پرولتاریای انقلابی است - ولی حتی برای یک دقیقه هم فکر وحدت با حزب کمیته تشکیلات، با چپینزه و سرهتلی را که با پوتسلف در روزنامه «رابوچایا گازتا» ائتلاف مینمایند و در کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگران برله وام رأی میدهند (۲۱۷) و تا مرحله «دفاع طلبی» سقوط کرده اند - بخود راه نداد، بگذار مرده‌ها خود مرده‌های خود را دفن کنند.

هرکس میخواهد بمتزلزلین کمک کرده باشد باید ابتدا خود از تزلزل دست بردارد.

حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟

۱۹. حال باخرین قسمت که مربوط به عنوان حزب ماست می‌پردازیم. ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم - همانگونه که مارکس و انگلس خود را مینامیدند.

ما باید تکرار کنیم که مارکسیست هستیم و مالا عمل ما «مانیفست کمونیست» است که سوسیال دموکراسی آنرا در دو نکته اساسی تحریف نموده و به آن خیانت ورزیده است: (۱) کارگران میهن ندارند: «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی خیانت بسوسیالیسم است: (۲) آموزش مارکسیسم در پاره دولت مورد تحریف انترناسیونال دوم قرار گرفته است.

عنوان سوسیال دموکراسی، همانطور که ضمناً مارکس هم در سال ۱۸۷۵ بکرات در «انتقاد از برنامه گتاه ثابت کرده و انگلس در سال ۱۸۹۴ با بیان ساده‌تری آنرا تکرار نموده از نقطه نظر علمی نا درست است. بشر از مرحله سرمایه‌داری فقط میتواند مستقیماً بمرحله سوسیالیسم یعنی بمرحله تملک همگانی وسائل تولید و توزیع محصولات به نسبت کار افراد گام گذارد. ولی حزب ما از این دورتر نگاه میکند: سوسیالیسم ناگزیر باید بتدریج رشد نموده بمرحله کمونیسم گام گذارد که بر پرچم آن نوشته شده است: «از هر کس طبق استعدادش، بهر کس طبق نیازش».

این است برهان اول من.

برهان دوم: قسمت دوم عنوان حزب ما (سوسیال-دموکراتها) نیز از نظر علمی صحیح نیست. دموکراسی یکی از اشکال دولت است. و حال آنکه ما مارکسیست‌ها با هر گونه دولتی مخالفیم.

پیشوایان انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) یعنی حضرات پلخانف، کائوتسکی و امثالهم مارکسیسم را مبتذل و تحریف نموده اند. مارکسیسم بر خلاف آنارشیهست، به ضرورت دولت برای انتقال

خواهد شد. هم موقعیت ایزکتیف سوسیالیسم جهانی را، هم ورشکستگی تنگین انترناسیونال دوم را و هم زبانی را که گروه «ایضا» سوسیال دموکراتها یعنی کسانی که پرولتاریا را احاطه کرده اند به کار عملی وارد میسازند.

این برهان - برهان جمود فکری است، برهان خمود است، برهان رخوت است.

و حال آنکه ما میخواهیم ساختمان جهان را تغییر دهیم. ما میخواهیم به جنگ امپریالیستی جهانگیری خاتمه دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آتند. و منافع صدها میلیارد سرمایه با آن در آمیخته و جنگی است، که بدون انقلاب پرولتاری یعنی بزرگترین انقلاب تاریخ بشری نمیتوان آنرا بایک صلح حقیقتاً دموکراتیک پایان رساند.

آنوقت ما خود از خود میترسیم و جامه «مانوس» و «نازنین» و چرکین را بر تن نگاه میداریم.

وقت آن رسیده است که جامه چرکین را از تن بدر کنیم و جامه تمیزی دربر نماییم.

پتروگراد، ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷.

پسگفتار

رساله من در اثر ویرانی اقتصادی و آماده نبودن چاپخانه های پتروگراد برای کار کهنه شده است. رساله در ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده و امروز که ۲۸ ماهه است هنوز از طبع خارج نشده است!

این رساله بعنوان یک طرح پلانفرم برای ترویج نظریات من در برابر کنفرانس کشور حزب ما یعنی حزب کارگر بلشویک سوسیال دموکرات روسیه نوشته شده بود. این رساله که در چند نسخه ماشین شده قبل از کنفرانس و در جریان کنفرانس بین اعضای حزب پخش شده بود، بهر حال تا اندازه ای تاثیر خود را بخشید ولی اکنون دیگر کنفرانس ۲۴-۲۹ آوریل ۱۹۱۷ بسر رسیده و قطعنامه هایش مدتهاست منتشر شده است (رجوع شود به ضمیمه شماره ۱۳ روزنامه «سالداتسکایا پراردا») و خواننده دقیق بسهوات مشاهده خواهد کرد که متن رساله من اکثراً طرح اولیه این قطعنامه هاست.

برای من فقط این باقی میماند اظهار امیدواری کنم که رساله من برای توضیح قطعنامه های مزبور متضمن فایده ای خواهد بود و سپس در روی دو نکته مکتب نمایم.

من در صفحه ۲۷ پیشنهاد میکنم باید فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد ماند. کنفرانس در این نکته با من موافقت نکرد و من مجبور شدم علیه قطعنامه مربوط به انترناسیونال رأی دهم. هم اکنون باوضوح تمام دیده میشود که کنفرانس دچار اشتباه گردیده است و جریان حوادث بسرعت آنرا اصلاح خواهد نمود. ما با یاقیمانند در سیمروالد (ولو علی رغم تماثل خود) در امر تعمیق تاسیس انترناسیونال - سوم شریک میشویم؛ ما بطور غیر مستقیم تاسیس آنرا بتاخیر می

* رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۷ مترجم.

موقعیت بین المللی را درنگ کردند و بوظایف دوران پیشروی بطنی بسوی انقلاب اجتماعی پی بردند.

پس ما هم بوظائف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نا مارکسیستهای که مارکس در باره آنها میگوید «من تخم ازدها نشاندم ولی حاصلی جز خراطین بر نگرفتم» تقلید نکنیم.

ضرورت عینی سرمایه داری که در جریان رشد خود بمرحله امپریالیسم رسیده است، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همه بشریت را بلب پرتگاه و بسرحد نا بودی تمام فرهنگ یعنی بهیبت کشانده و باز هم میلیونهای بشمار دیگری از افراد را به نابودی تهدید میکند.

راه چاره ای جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد. و آنوقت در لحظه ای که این انقلاب آغاز میگردد و خائفانه، با تزلزل، ناآگاهانه و با حس اعتماد فوق العاده ای نسبت به بورژوازی نخستین گامهای خود را بر میدارد - در چنین لحظه ای اکثریت (این حقیقت است، این فاکت است) پیشوایان «سوسیال دموکراسی»، پارلمان نشینهای «سوسیال دموکرات» و روزنامه های «سوسیال دموکرات» - که هم اینها ارگانهای اعمال نفوذ بر مردمنده سوسیالیسم خیانت ورزیده، راه ارتداد از سوسیالیسم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی «خویش» گرویده اند.

توده ها دچار آشفتگی هستند، گمراه شده اند، دستخوش فریب این سران گردیده اند.

و هر آینه ما عنوان قدیمی و کهنه شده ای را که همانند خود انترناسیونال دوم پیوسیده شده است حفظ نماییم موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آنرا فراهم ساخته ایم!

راست است که «بسیاری» از کارگران مفهوم سوسیال دموکراسی را بلرستی درک می کنند ولی وقت آن است که ما تشخیص میان سوپزکتیف و ایزکتیف را بیاموزیم.

از نظر سوپزکتیف این کارگران سوسیال دموکرات وفادارترین پیشوایان توده های پرولتاریا هستند.

ولی وضع ایزکتیف، وضع جهانی چنانست که عنوان سابق حزب م فریب توده ها را تسهیل مینماید، پیشروی را مانع می شود، زیرا توده در هر قسم، در هر روزنامه و در هر فراکسیون پارلمانی، پیشوایان یعنی افرادی می بیند که بانگشان رساتر و کارشان پرآوازه تر است، و همه آنها «ایضا سوسیال دموکرات» هستند، همه آنها «طرفدار وحدت» با خائنین به سوسیالیسم یعنی سوسیال شوینیستها هستند و همه آنها همان پراتهای کهنه ای را ارائه میدهند که «سوسیال دموکراسی» صادر نموده است... و اما پراچین مخالف کدامست؟.. ما را با کمونیستهای آتارشیست مخلوط خواهند کرد...

پس چرا ما از مخلوط شدن با سوسیال - ناسیونال ها، سوسیال ایبرالها و با رادیکال - سوسیالیستها، که در فریب بورژوا ما بانه توده ها پیشروترین و ماهرترین حزب بورژوازی جمهوری فرانسه است، نمیترسیم؟.. «توده ها با حزب سوسیال دموکرات خود مانوس شده و کارگران نسبت به آن «علاقه» پیدا کرده اند...

این یگانه برهان است ولی این برهانی است که هم علم مارکسیسم را پشت گوش میاندازد، هم وظیفه را که فردا در انقلاب مطرح

میکنند (رجوع شود به صفحه ۹ رساله: «کوچکف و حالتنا» فقط تهدید میکند که علیه توده‌ها به قوه قهریه متوسل خواهد شد* و حال آنکه بر کرنسکی لازم آمد این تهدیدها را عملی کنند...). چرنف و تسره‌تلی و شرکاء از نظر سیاسی هم خود و هم احزاب خود یعنی حزب منشویکها و اس‌ارها را فاساد کردند. روز بروز مردم با وضوح بیشتری این نکته را درک خواهند نمود.

کابینه ائتلافی - فقط يك لحظه انتقالی از سیر تکامل آن تضادهای اساسی طبقاتی انقلاب ماست که من در رساله خود باختصار تحلیل کرده‌ام. ادامه این جریان برای مدتی مدید ممکن نیست. یا باید بفره‌قا یعنی در تمام جهات بسوی ضد انقلاب رفت و یا باید بجلو رفت یعنی به کار انتقال قدرت حاکمه به طبقات دیگر پرداخت. به‌تکام انقلاب و در شرایط جنگ جهانی امپریالیستی نمیتوان در جا ایستاد.

ن. لنین

پتربورگ - ۲۸ ماه مه ۱۹۱۷

اندازیم، زیرا سیمروالد که از لحاظ مسلکی و سیاسی حکم مرده را پیدا کرده مانند سر باری دست ما را بند نموده است. وضع حزب ما در برابر کلیه احزاب کارگر سراسر جهان اکنون چنانست که موظفیم بی‌ترنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کنیم. بجز ما اکنون کسی دیگری نیست اینکار را انجام دهد و تعویق آنهم زیانبخش است. اگر ما فقط بمنظور کسب اطلاع در سیمروالد باقی میماندیم بلافاصله دست خود را برای يك چنین تأسیسی باز میگذاریم، (در عین حال اگر اوضاع و احوال امکان استفاده از سیمروالد را هم میداد قادر باستفاده از آن بودیم).

ولی اکنون، در نتیجه اشتباه کنفرانس، مجبوریم حداقل تا ۵ ژوئیه سال ۱۹۱۷ بطور یاسیف در انتظار بنشینیم (یعنی تا موعده دعوت کنفرانس سیمروالد؛ باز اگر يك بار دیگر این موعده را بتاخیر نیاندازند خوبست! زیرا تا اکنون یکبار آنرا بتاخیر انداخته اند...)

ولی تصمیمی که کمیته مرکزی حزب ما باتفاق آراء پس از کنفرانس اتخاذ نمود و در شماره ۵۵ «پراودا» مورخه ۱۲ ماه مه بچاپ رسید نیمی از این اشتباه را اصلاح کرد؛ مقرر شد در صورتیکه سیمروالد به مشاوره با وزراء اقدام نماید ما از آن خارج شویم. من بخود اجازه می‌دهم اظهار امیدواری کنم که نیمه دوم اشتباه نیز همینکه ما نخستین شورای بین‌المللی دست چپ‌ها، «جریان سوم» یا «انترناسیونالیستهای در کردار». رجوع شود به صفحه ۲۲-۲۵ این رساله*) را فراخوانیم بزودی اصلاح خواهد شد. نکته دومی که باید روی آن مکت نمود تشکیل «کابینه ائتلافی». ۶ ماه مه سال ۱۹۱۷ است. رساله در این مورد بخصوص کهنه بنظر میرسد.

ولی در حقیقت امر، همانا در این مورد است که رساله به‌هیچوجه کهنه نشده است. این رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذاشته که منشویکها و ناردنیکها که شش وزیر بعنوان گروگان در مقابل ده وزیر سرمایه‌داران داده‌اند شدیداً از آن هراسانند. و همانا ب همین جهت که رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذارده کهنه نشده است، زیرا شرکت تسره‌تلی و چرنف و شرکاء در کابینه فقط بمیزان ناچیزی شکل سازش شورای پتروگراد را با دولت سرمایه‌داران تغییر داده است و من در رساله خود عمداً در صفحه ۸ تاکید کردم که «آنچه در اینمورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده بلکه پشتیبانی در عمل است»**.

هر روز باوضوح بیشتری ثابت میشود که تسره‌تلی و چرنف و شرکاء همانا فقط گروگانهای سرمایه‌داران هستند و دولت «نوفوار» شده به‌هیچوجه نمیخواهد هیچیک از وعده‌های خود را چه در رشته سیاست خارجی و چه در رشته سیاست داخلی اجرا کند و نمیتواند هم اجرا کند. چرنف و تسره‌تلی و شرکاء خود کشی سیاسی کرده‌اند و به دستیاران سرمایه‌داران بدل شده‌اند و عملاً انقلاب را خفه میکنند، کرنسکی چنان در غلطیده که علیه توده‌ها از قوه جبری استفاده

* رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۰-۴۶۱ مترجم.

* رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۶۵-۴۶۶ مترجم.
** رجوع شود به کتاب حاضر ص ۴۵۹-۴۶۰ مترجم.